

عنوان : زندگی طبق انجیل (اخلاق مسیحی)

سطح : متوسط

کلیه زیر نویس های این کتاب در پایان آن درج گردیده .

WWW.IRANCATHOLIC.COM

	فهرست	
۷	فصل اول: مسئله مسئولیت	۱۲۳
۷	- ابعاد مسئله	۱۳۴
۱۳	- حدود عینی مسئولیت	۱۴۱
۱۷	- فرار از مسئولیت ها یا تقبل آنها: چند مثال	۱۵۲
۲۵	مسئولیت منشأ آزادی	۱۵۳
۳۱	- تجربه کلیسا	۱۵۳
۳۸	اظهار مسئولیت یعنی انتخاب جهتی در زندگی	۱۵۷
۳۹	- تشخیص سهم مسئولیت خود	
۴۴	- در جستجوی سطح خوبی از مسئولیت پذیری	
۴۹	- قادر به تغییر زندگی شدن	
	فصل دوم:	
۵۲	قسمت اول: راهبرد زندگی	
۵۴	- چگونه زندگی خود را رهبری کنیم؟	
۶۶	- آیا کلیسا باید به اخلاق بپردازد؟	
۷۰	- کتب مقدس: منشأ اخلاق	
۷۶	- آیا اخلاق به جوانان مربوط است؟	
	قسمت دوم: در جستجوی خوشبختی	
۸۱	- خوشبختی چیست؟	
۸۹	- وجدان اخلاقی	
۹۵	قسمت سوم: راههای خوشبختی	
۱۰۵	- ولی من با زندگی در ارتباط نیستم	
۱۱۱	- آنچه کم است، کمبود است!	
۱۱۸	- فضیلت، راهی به سوی شادی	

قسمت چهارم: دوست داشتن مثل مسیح	
- ملاقات با فقرا	
- انتخاب پیروی از مسیح	
فصل سوم: دیدگاههای اخلاقی کلیسای شرق	
مقدمه	
الهیات شرق	
بررسی اخلاق مسیحی	

انسانی در مسیر زندگیمان خللی وارد کند. از محکوم کردن آنهایی که همه احتیاطات ممکن را بجا نیاورده اند ابایی نداریم و احياناً آنها را به محاکمه می کشیم. این مسئله در حیطه شهرسازی، معماری و پزشکی تحقق دارد.

اگر یک بیماری طبق پیش بینی پزشک پیش نرود، روز به روز بیشتر پیش می آید که پزشک را به محاکمه تهدید کنیم چون امروزه، فقط بی توجهی یا نادانی او به چشم ما وضعیت را توجیه می کند، در حالی که در قدیم آن را به قوانین طبیعت نسبت می دادیم. به همان صورت، وقتی یک فاجعه طبیعی پیش می آید، در مقابل یک بلا یا یک بیماری همه گیر ظاهراً خارج از دخالت بشر، به سرعت دنبال یک مسئول می گردیم در واقع امنیت یکی از ارزش هایی است که بیش از همه حاضریم برایش فداکاری کنیم.

در برابر تمامی مجادلات مربوط به مسئولیت حق داریم از خودمان بپرسیم آیا تفکر مسئولیت واقعاً وجود دارد یا نه. آیا بهتر نیست یک بار برای همیشه اعلام کنیم: «ما مسئول نیستیم» در واقع، در برابر پیچیدگی دنیا، در برابر بازی قدرت هایی که در دست ما نیستند، گاهی احساس می کنیم مهره هایی بیش نیستیم، ربات هایی هستیم که به بازی گرفته شده ایم.

با وجود این، یک جنبه مسئله باید ما را از به خاک سپردن سریع آن باز دارد. آیا هرگز شنیده اید که کسی بگوید: «یک قرارداد مهم بدست آورده ایم ولی مسئول این موفقیت نیستیم»؟ به این ترتیب - با فروتنی کمتر یا بیشتر - مسئولیت آنچه که به خوبی پیش می رود را از آن خود می دانیم. آن وقت، مشکل تحمل می کنیم که کسی بگوید ما مسئول اعمال خود نیستیم. در عوض وقتی کارها بد پیش می روند، دیگر مسئول هیچ چیز نیستیم، به ندرت می شنویم: «زنم مرا ترک می کند، ولی باید اذعان داشت که من خیلی قابل زندگی نیستم و هرگز در خانه نیستم».

فصل اول

مسئله مسئولیت

امروزه، درباره مسئولیت، سؤال های زیادی مطرح می شود. چگونه می توانیم خودمان را مسئول بدانیم، حال آنکه به نظر می رسد که ناخودآگاه، مکانیسم های اقتصادی و اجتماعی برای ما تصمیم می گیرند؟ از طرف دیگر تصمیماتی که باید بگیریم، روز به روز پیچیده تر می شوند، و داشتن یک نظر واضح آسان نیست.

ولی چگونه می توان بدون در نظر گرفتن این جزء اساسی زندگی اجتماعی، زندگی کرد؟ آیا ما مهره های بازیچه هستیم؟ یا عاملان مسئول؟ حال که این مسئله مورد بحث اجتماعی قرار گرفته، بی مورد نیست، مسئولیت را بهتر معنی کنیم.

- ابعاد مسئله

- حدود عینی مسئولیت

- فرار از مسئولیت ها یا تقبل آنها: چند مثال

ابعاد مسئله

امروزه، ما یک وضعیت متناقضی را تجربه می کنیم.

ظاهراً مسئولیت در عین حال نفی و طلب می شود

نفی برای خود و طلب بر دوش دیگران.

امروزه، سعی می کنیم از هر راه ممکن خود را از زیر بار مسئولیت آزاد کنیم. سعی می کنیم مسئولیت اعمال خود را به گردن رؤسا، حکومت، به گردن دیگران بیاندازیم. برای همه چیز خود را بیمه می کنیم. ولی اثر یک نارسایی فنی یا

جا دارد، هرگز واقعیتی جداگانه برای عامل خود نیست. رؤیا دیدن، فکر کردن، ظاهراً تأثیری روی دیگران ندارند. در عوض عمل را نمی توان به صورت مستقل در نظر گرفت. شخصی که عمل می کند، خود را به قصدی درگیر می کند، روی دنیا تأثیر می گذارد و تغییراتی در جامعه ایجاد می کند که اغلب جزیی هستند ولی با وجود این قابل رویت اند. باید در نظر داشتن که عمل نکردن وقتی لزوم یک عمل واضح است به نوعی عمل کردن در جهت منفی است. نشان آن اینکه، عدالت می تواند در برابر چنین جلو داری از عمل (مثلاً در مورد کمک به شخصی که در خطر است) حکم محکومیت بدهد، همان گونه که یک عمل قابل توبیخ را محکوم می کند.

آنچه که من انجام می دهم و آنچه بر سرم می آید

زندگی از تعداد زیادی رویداد تشکیل شده. اغلب آنها به ما بستگی ندارند: وضع آب و هوا، یک حادثه، یک بیماری، آثار بحران اقتصادی، یک برخورد تصادفی...

بعضی دیگر نشانه اراده ما هستند: ساعتی که برای گرفتن قطار انتخاب می کنیم، تلفنی که تصمیم می گیریم بزنیم (البته تشخیص بین این دو امکان چندان هم مشخص نیست: اراده ما هم چنین در نوع پذیرش حوادث دخالت دارد که ما به عنوان یک شانس یا یک نشانه تعبیر می کنیم...).

بنابراین، مسئله ای که مورد توجه ماست این نیست که: «آیا ما مسئول آنچه بر سرمان می آید هستیم یا نه» زمانی که از یک محل و نه از یک حادثه سخن می گوئیم، واژه عامل به ذهن خطور می کند. دستور زبان فاعل و مفعول را از هم جدا می کند. یک عمل کاری است که یک نفر انجام می دهد. نه کاری که شخص دیگری به جای ما انجام می دهد، کاری که بر ما انجام می گیرد.

تفکر مسئولیت در زیر ایده عمل وجود دارد: حیوانات کارهایی انجام می دهند ولی نمی توانند خود را عامل آن عمل بشناسند. اثر از واژه عمل استفاده کنیم به

در زندگی اقتصادی نیز چنین است. می شنویم: «بخش من امسال ۲۵٪ درصد بیشتر عمل کرده ولی باید اعتراف کرد که مثل دیوانه ها کار کرده ایم» ولی هرگز حتی به دوستانمان نمی گوئیم: «شرکت من ورشکست شده، ولی باید اعتراف کرد که از چند سال پیش، در بخش من کار زیادی انجام نمی دادیم». وقتی موفقیتی کسب می کنیم با حرارت زیاد از مسئولیت خود دفاع می کنیم و انتخاب هایمان، مسئولیت مان و پشتکارمان را دلیل آن می دانیم در عوض وقتی اوضاع مساعد نیست شتابان از پدرمان حضرت آدم پیروی می کنیم و می گوئیم: «من مسئول نیستم، ولی زنی که تو به من دادی... چه بگویم».

مسیرهایی برای تعمق بیشتر

چرا، در بعضی موارد، این چنین آسان مسئولیت را به گردن دیگران می اندازیم و در موارد دیگر، با چنان حرصی مسئولیت را از آن خودمان می دانیم؟ در چه مواردی این چنین می کنیم؟ در آنچه که هستیم، مسئولیت چه مقامی را اشغال می کند؟

عمل چیست؟

وقتی از عمل و عمل کردن سخن می گوئیم کاری را توصیف می کنیم که شخصی انجام می دهد. این یک حقیقت عینی است که توسط دیگران نیز قابل دیدن است و تنها به فکر و قصد خلاصه نمی شود. این تشخیص اولیه مهم، به ما اجازه می دهد قدرت اراده را در هر دو مورد بررسی کنیم. گرچه اراده مشکل می تواند روی آنچه به تخیل مربوط می شود تأثیر بگذارد ولی به روی عمل بی تأثیر نیست.

در معنای عمل، چیزی عینی وجود دارد: من تنها کسی نیستم که می توانم عمل کردن یا نکردن خود را نظاره کنم. یک عمل می تواند توسط دیگران نیز بررسی شود، می تواند در دادگاه مورد دادرسی قرار گیرد. عمل در واقعیت قابل رؤیت

دارد و در مقابل شخص دیگری جوابگویی عمل خود است. او خود را به عنوان مولد عمل انجام شده می نامد: «این منم» او خود را نه تنها به عنوان بازیگر، انجام دهنده کار بلکه به عنوان مسئول معرفی می کند. او آماده است تناجیح اعمالش را، چه خوب و چه بد تقبل کند. او ناگفته مطرح شدن مسئله اخلاق را - مسئله خوب یا بد را - تقبل می کند. در اینجا است که با محدودیت جمله معروف ولی نابجای یکی از وزرا را درباره خون آلوده درک می کنیم که گفته بود: «من مسئول ولی مقصر نیستم». همین که بگوییم من مسئول قبول می کنیم که ارزش و نتایج عملمان برآورد شود. امکان مقصر بودن را تقبل می کنیم. نمی توانی در عین حال خودمان را مسئول یک عمل بدانیم ولی مسئولیت نتایج آن را قبول نکنیم. در این رابطه، واژه نامه اخلاقی نوبرگ (نشر دانشگاهی فرانسه، ۱۹۶۶) می گوید: «لازم نیست به خواست خود عمل کرده باشیم یا عمیقاً با عمل خود موافق باشیم یا نتایج آن را خواست باشیم تا مسئول به حساب بیائیم. [...] این که مسئول یک عمل باشیم به این معنی نیست که باید در مورد آن تشویق یا توبیخ شویم بلکه به این معنی است که مسئله تشویق و یا توبیخ مطرح است». مسئولیت در اصل یک مسئله اخلاقی است و نمی تواند تنها به یک امضاء در پای یک عمل خلاصه شود بدون این که حاضر باشیم بگوییم: «اثر این عمل بد است، من بد کرده ام، یا لاقط، قسمتی از مسئولیت این بدی با من است» وزیر ما، بی شک برای این که بگوید، در این امر به تنهایی دخالت نداشته فکر کرده می تواند بخش مسئولیت خود را نفی کند.

به دنبال یک تصادف اتومبیل به دو صورت می توان مسئله را در نظر گرفت. یا خود را یکی از عاملین حادثه دانست و گفت: «من یکی از اتومبیل ها را می راندم» یا خود را مسئول حادثه دانست. این مثال نشان دهنده یکی از مشکلات مسئله مسئولیت است. کسی که خود را یکی از رانندگان می داند هیچ مسئولیتی را در حادثه مشخص نمی کند. کسی که خود را مسئول می داند تمام مسئولیت را به عهده می گیرد مسلماً زندگی اغلب پیچیده تر از اینهاست و

طور اتوماتیک یک عامل را نشان می دهیم یعنی کسی که مسئول آن عمل است. درباره بارانی که می بارد از عمل سخن نمی گوییم.

بازیگر یا سازنده زندگی خود؟

واژه های بازیگر و سازنده که از دنیای تئاتر و سینما گرفته شده اند، به طور اخص به مسئله ما نزدیک اند. ما بازیگر یا سازنده اعمالمان هستیم؟ واژه بازیگر مجموع یک سری حرکات و گفتاری هستند که همه می دانند کاملاً از جانب کسی که آنها را انجام می دهد نیستند در موفقیت یک پیس تئاتر یا یک فیلم، بازیگر یک جایگاه اساسی به عنوان ایفا کننده متنی را دارد که خود را نوشته است. می دانیم که اجرای آن به راهنمایی های - کم و بیش اداره شده - یک کارگردان مربوط است که به او حرکات و حالت های را که در ایفای نقشش باید اجرا کند را نشان می دهند.

درست است که این امر او را کاملاً از مسئولیت اخلاقی بری نمی کند. بازیگر آزاد است ادای بعضی کلمات را یا اجرای بعضی اعمال را قبول نکند و یا نهایتاً اثر نقش مورد نظر با اعتقاداتش مغایرت داشته باشد، آن نقش را نپذیرد.

مسیرهایی برای تعمق بیشتر

آیا در مورد زندگی اخلاقی خود، در یک وضعیت مشابه قرار داریم؟ آیا تنها بازیگران زندگی خود هستیم؟ آیا آزادی ما در رد کردن نقش خلاصه می شود؟ آیا زندگی ما متنی است که کسی دیگری نوشته؟ ما سازندگان چه چیزی هستیم؟

این منم! آیا خوب است، آیا بد است؟

واژه مسئول از ریشه سؤال کردن می آید، به معنی جوابگو: کسی که در عمل خود تنها نیست، از آن با شخص دیگری سخن می گوید او در بافت جامعه قرار

اسمزی و به صورت الزامات بی هویت در او اثر می‌کنند. طرز لباس پوشیدن از این نظر نشانه خوبی است. هیچ کجا نوشته نشده که چنین یا چنان باید لباس پوشید. با این حال، به ذهن کسی خطور نمی‌کند که با لباس های قرن شانزدهم در خیابان بگردد.

به این ترتیب، فشار بسیار زیادی به صورت گمنام از ورای تبلیغات بر ما وارد می‌شود، هم چنین از راه صحبت‌ها و رفتارهای نزدیکانمان، این فشارها باعث می‌شوند که مثلاً در یک کلاس، جوان‌ها همه کم و بیش یک جور لباس بپوشند. ظاهراً لباس های مد روز اثرات کمی دارند و از اهمیت اخلاقی چندانی برخوردار نیستند. ولی حقیقت این است که ما برای چیزهای مهم‌تر نیز به همین ترتیب عمل می‌کنیم. تأثیر محیط چنان است که گاهی به عنوان دلیلی برای تخفیف جرم یک مجرم از آن یاد می‌شود. آیا حقیقتاً مسئول جرایم خود هستیم در حالی که همیشه پدر و مادر یا دوستانمان را در حال دزدی یا تقلب در امر مالیات دیده‌ایم؟

این عوامل که از تعلیم و تربیت ناشی می‌شوند، نشان می‌دهند که ما در مقابل مسئولیت با هم برابر نیستیم کودکی که پدر و مادرش توانسته‌اند نقش خود را به خوبی ایفا کنند، که در طی کودکی اش اطرافیان بزرگسال مسئول داشته، آماده است، مسئولیت را به عنوان یک اقبال نیک، یک منشأ خوشبختی در نظر بگیرد. ولی برای کسانی که همیشه در اطرافشان، جا خالی کردن از زیر بار مسئولیت و تقلب را دیده‌اند، چطور؟ نمی‌توان گفت که آیا قادر نیستند بار مسئولیت اعمال خود را به عهده بگیرند ولی باید قبول کرد که دید آنها به این بعد زندگی انسانی، از اول مخدوش شده است و باید روشنشان کرد.

فرایندهایی که از دست ما خارج‌اند

در طول تاریخ زندگی‌مان و از همان کودکی، تأثیرات ناخودآگاه و غیرقابل انکاری بر ما وارد می‌شوند این تأثیرات کم و بیش طرز رفتار و کردار و گفتار ما را شکل می‌دهند. از آنها به عنوان عوامل «تعیین کننده» نام برده می‌شود.

حقیقت در جایی بین این دو قطب قرار دارد، بنابراین، لازم است خود را مسئول بدانیم ولی قبول کنیم که تنها مسئول نیستیم. با قبول مسئولیت اعمال خود در برابر دیگران، انسان در عین حال آزادی خود را اعلام می‌کند. کسی که مسئول است و مسئولیت خود را تقبل می‌کند، قبول می‌کند که در عمل خود آزاد بوده است و بی‌شک می‌توانسته به نوع دیگری عمل کند.

حدود عینی مسئولیت

هر شخصی که متهم به یک عمل غیرقانونی، یک جنایت، یک حادثه شده باشد، «شرایط تخفیف دهنده» را مطرح می‌کند که مسئولیت او را محدود می‌کند. امروزه به این ضریب‌های تخفیف دهنده بیشتر اهمیت داده می‌شود. یک عمل باید، بستگی به عاملش و به نسبت شرایطش بررسی شود. بنابراین ما در مقابل مسئولیت برابر نیستیم.

هر کودکی در یک محیط مشخص، در یک خانواده در یک فرهنگ به دنیا می‌آید که پیش از او وجود دارند و دید او را به زندگی و به طور وسیع تر هستی او را شکل می‌دهند. قسمت مهمی از آموزش کودکی او را تکرار آنچه که می‌بیند خلاصه می‌شود: چطور با یک چاقو گوشت را ببرد، چطور از خیابان عبور کند. او می‌شنود: «چنین است» «این کار به این صورت انجام می‌شود»، «این را چنین می‌نویسند»، «در اینجا ازدواج می‌کنند».

تعلیم و تربیت به هر کس بار متفاوتی می‌دهد

هر محیطی، هر فرهنگی، اصول اخلاقی و رفتارهای خاص خودش را دارد، کودک، با دیدن رفتارهای پدر و مادر و اطرافیانش، به طور تقلیدی همان رفتارها را پیدا می‌کند. انتقال روش‌های تفکر و عمل خاص یک محیط به طور

کمبود زمینه اجتماعی

فشار اجتماعی را اغلب در مورد جرائم مطرح می‌کنند جوانان بیکار زمانی که با خشونت، نگرانی خود را در برابر اجتماعی که به نظرشان بسته می‌آید. ابراز می‌کنند، تا چه حد مسئول اند؟ آیا آنها مسئول اعمال خود هستند یا باید اجتماع را در برابر ابراز ناراحتی آنها مسئول دانست؟ آیا آنها می‌توانند به نوع دیگری عمل کنند؟ آیا چنین شانس‌هایی به آنها داده می‌شود؟

فشار اجتماع که اغلب برای تخفیف مسئولیت شخصی مطرح می‌شود تنها جنبه اقتصادی ندارد و می‌تواند جنبه حقوقی داشته باشد. قوانین ما می‌توانند، بدون این که به روشنی متوجه آن شویم، بر آزادی اعمال ما سنگینی کنند. وقتی قوانین عملی را که تا به حال محکوم می‌کردیم، مجاز بدانند آیا می‌توانیم حقیقتاً از آزادی عمل سخن بگوییم؟ این سؤالی است که گاهی در فرانسه، پس از آزاد شدن سقط جنین مطرح شده است. از طرف دیگر، جو اجتماعی که در آن زندگی می‌کنیم ما را تشویق می‌کند که مسئولیت را به عهده بیمه‌ها و دولت بگذاریم. اینها واحدهای بی‌نام و عظیمی هستند که جای ما، مسئولیت شخصی ما در آنها تحلیل می‌رود و بار ما را سبک می‌کند. بنابراین مسئولیت ما به نسبت تماس این فشارها برآورد می‌شود و نسبی است.

حقوق جزایی، شناخت حدود مسئولیت

از دید حقوق جزایی، نمی‌توان خطایی را به کسی نسبت داد مگر این که مسئولیت کامل او معلوم باشد. بر طبق این تعریف، کسی که عملی را انجام داده است، می‌بایست عقل و اراده خود را در اختیار داشته باشد: اعمال یک کودک یا یک دیوانه به مانند اعمال یک شخص سالم و مختار برآورد نمی‌شود. علاوه بر این، تبصره ۶۴ قانون جزایی می‌گوید، زمانی که متهم در موقع عمل در وضعیت جنون بوده، و یا تحت نیرویی عمل کرده باشد که مقاومت ناپذیر بوده باشد، نمی‌توان از جنایت یا جرم سخن گفت. این تبصره ۶۴ در مورد بیماری‌های روانی مطرح می‌شود. اثر جنایتی تحت تأثیر یک بیماری روانی، توهم

گرچه گاهی می‌توان این عوامل را تشخیص داد، ولی گاهی نیز در یک سری عملیات پنهانی طبق اعتقاداتی که به خوبی در ذهنیت امروزی جا گرفته است، عمل می‌کنند، علوم انسانی توجه ما را به نقش ناخودآگاه جلب می‌کنند. این قطب روان‌شناختی، از تجربیات ظاهراً فراموش شده تشکیل می‌شود و به طور بسیار قوی اعمال و گفتار هر کس را شکل می‌دهند و به این ترتیب باعث می‌شوند یکی از جنبه‌های خواسته‌هایی که در ما وجود دارند، خود را نشان بدهد. کشف مکانیزم‌های ناخودآگاه، پیدایش سؤالاتی ریشه‌ای را در مورد مسئولیت اخلاقی را به دنبال داشته است. اگر امکان دارد به کمک جلسات روان‌کاوی فرایندهای گاه بسیار پیچیده‌ای که وادارمان می‌کنند کلماتی را بیان کنیم یا تصمیماتی را بگیریم را به آگاهی بیاوری، دیگر چطور می‌توانیم از آزادی و بنابراین از مسئولیت سخن بگوییم؟ آیا اعمال ما، تنها نتیجه این عمل کرد ناخودآگاه که بدون اراده ما انجام می‌گیرد نیست؟

الکل، افسردگی، بیماری روان پویشی

گفتم که عنوان کردن مسئولیت به خودی خود عنوان کردن آزادی انسانی را در بردارد. وقتی مانعی در مقابل آزادی باشد، مسئولیت چه می‌شود؟ آیا می‌توان مسئولیت شخصی را عنوان کرد که به دلیل سنش یا بیماری و یا تحت تأثیر الکل، مواد مخدر یا هر ماده‌ای که اراده را تحلیل می‌برد، توانایی‌های ذهنی‌اش از او گرفته شده‌اند؟ در چنین شرایطی، اخلاق یا قانون کیفری قبول دارند که مسئولیت می‌تواند به شدت کاهش بیابد. در این صورت، اعمال انجام شده را باید به نسبت شرایط خاص عامل در موقع عمل، بررسی کرد. مسئولیت عامل نسبت به وضعیتش برآورد می‌شود. بیماری به ندرت تقصیر بیمار است، در عوض مصرف مواد سمی و مصرف الکل را می‌توان به طور وسیعی در محدودیت مسئولیت شخصی قرار داد.

«ما خورشید و ماه و ستارگان را برای بدبختی‌های خود متهم می‌کنیم چنان که گویی به واسطهٔ سرنوشت دغل‌کاری به واسطهٔ جبر آسمانی احمق‌ایم، به واسطهٔ یک نشان ماه تولد بدکاره و دزد و هرزه‌ایم، به واسطهٔ اطاعت اجباری از سلطهٔ سیاره‌ها شرابخوار و دروغگو و خیانتکاریم و در یک کلمه هرگز به سمت بدی نمی‌رویم مگر جذایی ما را ببرد چه بهانهٔ قابل‌تحسین برای این هرزه‌گر و عیاش که انسان نام دارد و کردار بزم‌نش خود را به گردن یک ستاره می‌گذارد.»

به این ترتیب، شکسپیر با روشن بینی‌ای که کهنه نشده، سرباز زدن انسان‌ها را در برابر مسئولیت‌شان بررسی می‌کند (شاه لیر، پردهٔ اول - صحنهٔ ۲) در واقع، انسان همیشه سعی کرده، در گنبد آسمان، جوابی برای رفتار خود بیابد. ولی بین مشاهدهٔ تأثیر دوره‌های ماه یا فصل‌ها روی خلق و خوی ما، روی خستگی ما، و ایمان به این امر که ستاره‌ها ما را وادار به رفتاری چنین یا چنان می‌کنند، راه دوری نیست که اغلب سریعاً پیموده می‌شود. در واقع، زیاد است کسانی که نگاهی به نقشه آسمان خود می‌اندازند و با پیش بینی مشورت می‌کنند. آیا منظور درک تغییرات خلقیاتشان است یا هدفشان قرار دادن مسئولیت زندگیشان بر دوش نیروهایی است که دور از دسترس آنهاست؟

تناسخ

بسیاری از مردم عصر ما فکر می‌کنند که انسان چند زندگی پیاپی را با تغییر جسم می‌گذراند. و بعضی از تصاویر ذهنی یا برخی پدیده‌های روانی را به صورت یادآوری زندگی‌های قبلی انسان تفسیر می‌کنند. به نظر آنها، انسان معمولاً از زندگی‌های قبلی خود آگاه نیست ولی این خاطره در او زنده است و رد خود را مثل ناخودآگاه در سخنان و اعمال او باقی می‌گذارد اعتقاد به ناخودآگاه اغلب با این تفکر همراه است که هر کس باید سرنوشتی را که از قبل نوشته شده به انجام برساند. ارادهٔ انسان، در یک چنین برداشتی به شدت محدود می‌شود: من عمل می‌کنم چون باید چنین بکنم، چون چنین مکتوب است. این

با روان‌آشفستگی انجام گرفته باشد، کسی که عامل آن است مورد تعقیب قرار نخواهد گرفت، محکوم به زندان نخواهد شد، ولی در یک واحد روان‌درمانی تحت درمان قرار خواهد گرفت. تبصرهٔ ۶۴ در وضعیت‌هایی استفاده می‌شود که کسی تحت اجبار ذهنی مقاومت ناپذیر که ارادهٔ او را کاملاً تحت کنترل دارد و به او اجازه عمل کرد دیگری را نمی‌دهد، باشد: مثلاً مورد جنایتی که تحت تأثیر یک رهبر روحانی یا یک فرقه انجام گیرد.

برای تکمیل بررسی خود باید بگوییم که فشارهایی قوی‌تر از فشارهای حکومت وجود دارد. در زمان ما مسائل زیادی ابعاد بین‌المللی و جهانی دارند. یک کشاورز اروپایی یا آفریقایی را چطور می‌توان مسئول اعمالش دانست در حالی که تحت فشار تصمیمات بین‌المللی و دادگاه‌های جهانی است و کنترل روی آنها ندارد. اغلب، وقتی می‌بینم که در کشورهای ما حکومت‌ها پشت سر هم می‌آیند تصمیمات مشابهی به نام آرمان‌های متفاوتی می‌گیرند، نتیجه می‌گیریم که محدودهٔ عمل کرد آنها کوچک است و آنها در وضعیت اقتصادی و سیاسی جهانی، انتخاب زیادی ندارند. آیا آنها حقیقتاً مسئول تصمیماتی که می‌گیرند، هستند؟

فرار از مسئولیت‌ها یا تقبل آنها: چند مثال

در برابر مسئولیت‌هایمان، راه‌های فرار، بهانه‌هایی هست، ستاره‌ها، شیطان ... به اصطلاح «ارادهٔ خدا» ... این راه‌های فرار، مسئولیت را از دوش ما بر می‌دارند. ولی تاریخ، وضعیت دوران، زندگی روزمره مثال‌هایی از اشخاص حقیقتاً مسئول در بردارند. در مقابل یک وضعیت مشکل، آنها بدون طفره رفتن به یک توهین، به یک بی‌عدالتی، به یک تقاضا جواب داده‌اند. در اینجا مثال‌هایی از بعضی رفتارها می‌آوریم.



تصویر شیطان، اغلب دست‌آویزی برای توجیه اعمال با افکاری است که نمی‌توانیم مسئولیتشان را به عهده بگیریم. اسقف تورپن Torpin برای درک این مسئله که یک تصویر خیالی زنانه می‌توانست نیایش او را مختل کند، چنین توجیهی می‌کرد. مشاهده اسقف تورپن enluminvre قرن ۱۳.

پناه گرفتن پشت اراده خدا

در آخر، راهی به ظاهر مؤمنانه برای به عهده نگرفتن مسئولیت هست. پناه گرفتن پشت اراده خدا. این طرز فکر درباره مقام انسان در دنیا، خاص یک مذهب نیست. انسان می‌تواند بدون عکس العمل خود را به حوادث بسپارد و آنها را مظهر اراده خداوند بداند. هم چنین می‌تواند عمل کند و تمام مسئولیت اعمال خود را، حتی جنایات خود را به حضور در برابر خدا محول کند.

سرنوشت من است؛ نیرویی در من است که مرا به گفتن، به عمل کردن به این صورت وا می‌دارد. من دخالتی در آن ندارم، باید بهای خطاهایی که در زندگی‌های گذشته‌ام کرده‌ام، را بپردازم.

شیطان

شیطان شخصیت بسیار مناسبی برای به دوش گرفتن مسئولیت‌های ماست. در این جا نمی‌خواهیم مسئله وجود شیطان یا مقام او را در ایمان مسیحی بررسی کنیم. تنها به این قناعت می‌کنیم که نتایج اخلاقی تصور شیطان زده بودن را بررسی کنیم. کسی که فکر می‌کند در دست شیطان است، دیگر مسئول اعمالش نیست. این او نیست که عمل می‌کند بلکه نیرویی شیطانی است که او را وادار می‌کند و آزادی عمل را از او می‌گیرد. این اعتقاد که کس دیگری به جای ما عمل می‌کند، می‌تواند برای کسی که عملی غیر انسانی انجام می‌دهد، تنها راه فرار باشد. در برابر قباحات غیرقابل بحث بعضی جنایات یاری گرفتن از توجیهی با منشأ شیطانی، شاید تنها راه فرار از مقابله با یک مسئولیت غیرقابل تحمل انسانی باشد.

برخلاف آرمان یک زندگی اخلاقی که منظورش خوبی کردن است، زندگی یک شیطان زده نمی‌تواند به سوی طلب خوبی و خوشبختی جهت بگیرد. او مطمئن است که کسی که او را تسخیر کرده، ابتداً تحت تأثیر عمل خیری که او می‌تواند بکند، قرار نمی‌گیرد. در نهایت دام شیطان در همین جا قرار دارد: به جای این که سعی در عمل خیر کردن بکند، تسخیر شده تنها در پی مبارزه با بدی است. بدی - شیطان، تسخیر کننده - بتی می‌شود که تمام زندگی او را تصاحب می‌کند و هیچ حایی برای خدا یا انسان باقی نمی‌گذارد.

وقتی اعلام مسئولیت خود، يك عمل سیاسی است

تاریخ سیاست سرشار از مثالهای مردان و زنانی است که توانسته اند وضعیت های دردناکی را تغییر بدهند. اینها ظرفیت خود را در مسئولیت پذیری نشان داده اند در حالی که زندگیشان تحت کنترل کامل نیروهایی به نظر می رسیده که از دسترس آنها خارج بوده است. در واقع نه ستاره ها نه وضعیت اقتصادی، نه آموزش فرهنگی خاصی کاملاً توجیه نمی کند که ژنویو قدیس، نلسون ماندلا، ژنرال دوگل یا واکلاو هادل دست بالا زدند تا ملت خود را بر روی جاده های آزادی رهبری کنند. اینها توانستند در حالی که در خطر نابودی، خود را مسئول زندگی خود، کلام خود و اعمال خود اعلام کنند.

تاریخ پیشاپیش نوشته نمی شود. زندگی و سخنان مردی که بار هستی خود را به دوش می گیرد و نشان می دهد که مسئول زندگی خود است، می تواند مسیر تاریخ را عوض کند.

در اردوگاه های نازی ها یا استالینی ها، سهم مسئولیتی که هر کس می توانست داشته باشد، مسلماً خیلی کوچک و تقریباً نامحسوس بود. ولی بعضی شواهد به ما ثابت می کنند که مردان و زنانی توانستند گاهی با به خطر انداختن زندگیشان در این مکان ها به صورت حقیقتاً انسانی رفتار کنند. آیا در مورد انیکه چطور یک قطعه نان را تقسیم کنند یا نکنند، در این که چطور حرمت انسان بودن خود را حفظ کنند، احساس مسئولیت می کردند، با قبول خطر مسئولیت این مردها و این زنها توانسته اند در قعر وضعیتی نامناسب آزادی خود را اعمال کنند.

مسئولیت روزمره

جدیداً در یک دهکده بورگوین، با رسیدن زمستان، شورای محلی این مسئله را مطرح کرد که آیا افراد کهنسال کسی را برای کمک در کارهای روزمره خود دارند یا نه. انتظار می رفت در پی این تحقیقات وضعیات بسیار نامساعدی دیده شود که مستلزم به جریان انداختن کمک های مادی گوناگونی برای نگهداری این اشخاص

بعضی ها، زمانی که می بینند در خطر منکوب شدن قرار گرفته اند مسئولیت زندگی خود، سخنان خود و اعمال خود را به عهده می گیرند.

مسیحیان و هم چنین مسلمان هایی را می بینم که در برابر وقایع با بی عملی و تقدیر پذیری عکس العمل نشان می دهند و آنها را مظاهر مسلم دخالت خداوند می دانند. در این شرایط چرا باید یک کودک بیمار را معالجه کرد حال آن که بیماری نشان آن است که خدا مرگ این کودک را می خواهد؟ چرا باید با فقر و بی عدالتی مبارزه کرد، اثر وضع اجتماعی که در آن زندگی می کنیم خداست خداست؟ یک نوع اعتماد و متابعت مطلق به خدا، اگر با ایمان به این امر که خدا در زندگی انسان ها دخالت می کند همراه شود، انسان را وامی دارد خود را به جریان حوادث رها کند. در این صورت مبارزه در برابر بدبختی هایی که پیش می آید، نوعی شورش علیه خدا به حساب می آید. هم چنین انسان می تواند بکشد یا بگذارد عده ای بمیرند، بدون این که هیچ احساس مسئولیتی در برابر چنین واقعه ای داشته باشند، چون در مرگ یک کافر یا گناهکار جریان یافتن اراده خدا را می بیند. انسان ها به نام خدا می کشند، بدون این که خود را مسئول احساس کنند، بدون این که حاضر باشند به عمل خود نام جنایت بدهند چون مطمئن اند که با چنین عملی از یک حکم الهی اطاعت کرده اند.

در آخر، باید بگوییم که جمعاً شانه خالی کردن، بی تفاوتی، رفتارهایی که تحت شعاع مد روز هستند، تفکرات تحمیلی نیز از انواع فرار در برابر مسئولیت اند. در برابر اینها، نمونه های قبول مسئولیت جلوه بیشتری می یابند.

انواع متعددی روش مسئول بودن وجود دارد. شاگرد مدرسه ای که در یک شلوغ بازی، به مسئولیت خود اعتراف می کند، راننده بدبختی که به محل حادثه باز می گردد، رهبر یک جنبش سیاسی یا اجتماعی، همه متقبل مسئولیت خود شده اند. چیزی در همه اینها مشترک است رفتار بسیار عمیق و بسیار انسانی آنهاست که به زبان آمده می گویند «آری» یا «نه» یا «من بودم» یا «دیگر هرگز».

احیای کشورش سهیم شود. با عزم راسخ و آزاده تصمیم می‌گیرد. خشونتی که خود متحمل شده را به دیگران انتقال ندهد.

شرح تصویر بالای صفحه ۱۳: مسئولیت یک ویژگی بزرگسال نیست. این کودک که چتر به دست گرفته تا همراهش را پناه دهد، با غرور این مسئولیت را به عهده گرفته، چون با این عمل، وجود خود و قابلیت خود در کمک به دیگران را ابراز می‌کند.



داوری جهانی و پدران قدیس، جیوستود ویبولدونه، میلان - ایتالیا

در خانه خودشان باشد. در کمال تعجب همگان، تحقیقات نشان دارند که هیچ یک از افراد مسن دهکده تنها نیست. هر یک از آنها در میان همسایگان خود همدردی لازم را از جمله برای خرید مواد غذایی، یافته بود. بدون سر و صدا اهالی این دهکده متوجه شده بودند که مسئول اند و چنان با یکدیگر وابسته اند که تنهایی یکی از آنها، زخمی برای همه شان است. ما می‌گوییم، مسئولیت یعنی پاسخگو بودن: پاسخگوی انتظار دیگران پاسخگوی تقاضایی که به تنهایی وجود دیگران و حضور انسانی آنها را در کنار ما نشان می‌دهد.

وقتی انسان خود را مسئول صلح می‌داند

در بحبوحه جنگ داخلی که لبنان را به خون کشیده بود، ترسی شامون، نوه رئیس جمهور سابق، بخشی از خانواده خود را در یک عملیات تروریستی از دست می‌دهد. هر کس می‌توانست او را به انتقام جویی تشویق کند تا جنایتکاران را به سزای عملشان برساند. اما او به مسئولیت خود به سهمی که می‌توانست در ادامه کشتار یا بنا کردن صلح به عهده بگیرد، آگاهی یافت. «کشور در چنگال مرگ و انتقام بود. زمان آن بود که دایره شیطانی شکسته شود، که انسان‌ها بیاموزند چطور رنج خود و انتقام جویی را فراموش کنند. دیگر کسی نبود که از او انتقام بگیریم، همه ما مقصریم، همه ما گناهکاریم، همه ما به یکدیگر صدمه زده ایم. من تسلیم نشده بودم، تنها خود را مسئول و متحول یافته حس می‌کردم. به نهایت رنج کشیده بودم، همه وحشی‌گری‌های ممکن را دیده بودم و همه خشمی را که امکان داشت بیان کرده بودم. دیگر قبول نمی‌کردم که این احساسات زندگی مرا مسموم کنند» (کتاب «به نام پدر» صفحه ۱۷۲) در برابر نابودی همه آنچه که دوست داشت، ترسی شامون حاضر نمی‌شود اجازه دهد که در حلقه انتقام مسموم شود. او می‌یابد چطور در میان خطاها و جنگ برادرکشی، و هم‌چنین در نجات، با هم میهنانش همراهی کند. با قبول همدستی در گناه ملتش می‌فهمد که هم‌چنین می‌تواند با تقبل کامل مسئولیت خود، در

عهد، مسئولیت را پایه گذاری می کند

کتاب مقدس، نزدیکی خدا را به عنوان منشأ مسئولیت معرفی می کند. نزدیکی خدا به این معنی نیست که خدا به جای انسان عمل می کند و یا این که انسان باید کاملاً به خدا اتکا کند. خصوصاً در مزامیر این امر مشخص است. ایماندار باید آزمایش را با اتکا به خدا و به یاری اعتماد به خدا طی کند: «چون در وادی سایه موت نیز راه روم، از بدی نخواهم ترسید، زیرا تو با من هستی. عصا و چوب دستی تو مرا تسلی خواهد داد» (مز ۴:۲۳) حضور خدا، آزمایش را، بیابان را، مبارزه را حذف نمی کند بلکه اجازه می دهد از آن عبور کنیم.

حرمت هر موجود انسانی در توانایی او به مسئول چیزی در زندگی بودن است.

تجربه بنیادی برای امت خدا، خروج از مصر و اکتشاف تدریجی محبت خدا در بیابان است. در سفر خروج، خدا عشقی را که به امتش دارد ظاهر می سازد، محبتی رایگان و شکیبیا با وجود شورش ها و عدم درک بشری که دائم او را زیر سؤال می برند. با عطا قانون، خدا به امتش می فهماند که عمل او در زندگی روزمره جا می گیرد. اسرئیل با روش زندگی اش در روزمره می تواند اعتماد و سپاس گزاریش را در برابر خالق و آزاد کننده خود نشان دهد. فرمانهای خدا دعوتی به نیک بختی هستند «... برای تو و برای پسرانت نیکو باشد، هنگامی که آنچه در نظر خداوند راست است، به جای آوری» (تث ۱۲:۲۵). فرامین ما را دعوت می کنند، بفهمیم که زندگی اخلاقی خارج از رابطه با خدا قرار ندارند بلکه تشکیل دهنده آن هستند. در برابر خدای سینای، اعمال ما وزن ابدیت را دارند. در روش ریستن ما در یک رابطه عادلانه با دیگران است که ما ایمانمان را به خدا تجربه می کنیم. در این اعمال که از جستجوی تقدس نشان دارند، خدا آرزوی ما را در خدمت به او و دوست داشتن او، باز می شناسد. می توان گفت که زندگی اخلاقی به همان اندازه که زندگی عبادی، برگزاری آیین خدا پرستی است. این را می توان از فرامین اخلاقی تورات استنباط کرد. آنجا که عیسی

مسئولیت، منشأ آزادی

قرائت از دید مسیحیت، چشم اندازهایی در مبحث مسئولیت به روی ما می گشاید. حتی اگر ایمان کسی را کمتر یا بیشتر مسئول نسازد، مسئله مسئولیت را به طور جدی روشن می سازد و به طور واضح تأکید می کند که حرمت انسان در مسئولیت اخلاقی اوست. عیسی، مسئولیت انسان را در برابر برادرش، حتی اگر به انواع تأثیرات محدود شده باشد، در قلب تعمق درباره داوری نهایی قرار می دهد. آنچه که کتاب مقدس پیشنهاد می کند را کلیسا ژرف نگری و تجربه می کند.

– تعلیمات کتاب مقدس

– تجربه کلیسا

تعلیمات کتاب مقدس

یهودیت و مسیحیت جای مهمی برای زندگی اخلاقی،

در هر یک از تصمیمات زندگی قائل اند

روش آنها این نیست که

از اجبارات و الزامات زندگی روزمره خارج شویم،

بلکه این است که زندگی روزمره را به همراهی خدا در نظر بگیریم.

در ابتدای تمایل ذاتی موسی، این کلام خدا: «من فلاکت امت خود را دیدم» (تث ۷:۳) به او اجازه می دهد که درک کند، خدای پدرانش در برابر تجربه انسان ها بی تفاوت نیست. برگزیدگی امت اسرئیل در غم های و شادی های روزمره جای می گیرد و نه در تظاهرات خارق العاده.

بنابراین، مسئولیتی که در اینجا مطرح است، محدود به مقابله بین اعمال ما و یک قانون نیست: «آیا اعمال تو نیک بوده اند؟» مسئولیت مقام نهایی تشخیص و برآورد خود را در رابطه با دیگری می یابد وقتی عیسی می خواهد بفهماند چه چیز به زندگی ارزش می دهد و در کدام محضر حقیقی بدون یک اقدام ایمان شناخته می شود، از وضعیت هایی صحبت می کند که در آنها ارتباط به اجبارات قانونی برتری دارد: ملاقات از بیماران سیر کردن گرسنگان (مت ۲۵).



وقتی موسی از کوه پایین می آید، لوحه های فرمان را به مردم می دهد. فرمان به صورت یک سیستم غیرقابل انعطاف دستورات حقوقی ساخته نشده، بلکه بر اصل وجود دیگری پایه گذاری شده، این برادر است که آگاهی از مسئولیت را اجبار می کند و رهنمون می شود.

رابطه با خدا را تعریف می کند، این امر با وضوح بشری دیده می شود. در آیین در روح و در حقیقت که عیسی افتتاح می کند، از ما دعوت شده خدای حاضر در برابر را باز شناسیم و خدمت کنیم:

عبور از آتش به همراه خدا

اشعیای نبی در یک متن شگفت انگیز به امت خدا می فهماند که محبت خداوند، انسان را از آزمایش دور نمی دارد، بلکه از او دعوت می کند، بدون ترس از غرق شدن به آن قدم گذارد. خدا، نه به جای ما، بلکه همراه ما از آب ها عبور می کند.

«مترس، زیرا که من تو را فدیه دادم و تو را به اسمت خواندم. پس تو از آن من هستی. چون از آب ها بگذری من با تو خواهم بود و چون از نهرها عبور نمایی، تو را فرو نخواهند گرفت چون از میان آتش روی، سوخته نخواهی شد و شعله اش تو را نخواهد سوزانید. زیرا من، یهوه خدای تو و قدوس اسرائیل نجات دهنده تو هستم، مصر را فدیه تو ساختم و حبش و سبا را به عوض تو دادم، چون که در نظر من گران بها و مکرم بودی و من تو را دوست می داشتم. (اش ۴۳: ۱-۴).

«آنچه به یکی از این برادران کوچک ترین من کردید، به من کرده اید» (مت ۲۵: ۴۰) چندین بار در انجیل، متن هایی روی اهمیت لحظه نهایی که داوری آخر نامیده شده، تأکید شده است. تفکر داوری، مستقیماً به مسئله مسئولیت مربوط است. در واقع، مسیحیت با تأکید به وجود زمانی که هر یک از ما باید حساب اعمالش را در برابر خدا پس بدهد، به وضوح در دو نکته موضع گیری می کند: یکی این که ما مسئول اعمالمان هستیم چون باید حساب آن را پس دهیم؛ دیگر اینکه، این اعمال در نظر خدا ارزشی دارند. سؤالی که در کتاب پیدایش از قائل شده است در تمام کتاب مقدس منعکس است: «با برادرت چه کرده ای؟» (پید ۴: ۱۰).

کلمه کوچک نشان می‌دهد که هرگز نمی‌توان انسانی را کاملاً محروم از آزادی اخلاق و بنابراین از مسئولیت، به واسطه شرایطی که در آن است، فرض کرد. این همان چیزی است که کتاب خروج، در آنجا که موسی نزد برادرانش دخالت می‌کند، به ما می‌فهماند.

دو عبری جدال می‌کنند، دو برده تحت واقعیت تلخ خدمتگزاری نزد مصریان، موسی از یکی از آنها این سؤال اخلاقی را می‌کند: «چرا هم‌نوع خود را می‌زنی؟» او به این ترتیب به روش خود، همان سؤال ابدی را می‌کند: «با برادرت چه کرده‌ای؟» موسی نشان می‌دهد که برادرانش را، با وجود بردگی، هم‌چنان مسئول اعمالشان می‌داند. ولی مهاجمی که این سؤال از او شده نمی‌تواند آن را تحمل کند. او قبول نمی‌کند که مسئولیتش به او یادآوری شود. نمی‌خواهد از وضعیت بردگی که او را تحت فشار قرار می‌دهد و از او صلب اراده می‌کند، خارج شود. او به موسی جواب نمی‌دهد، او مسئله اخلاقی مطرح شده را گوش نمی‌گیرد بلکه موسی را با زورگویان مصری یکی می‌داند تا به این ترتیب از مسئله طفره برود «چه کسی تو را رئیس و داور بر ما نهاده؟ فکر می‌کنی مرا هم به مانند آن مصری خواهی کشت؟» باید گفت که روز قبل از این مجادله موسی یک مصری را که عبرانی‌ای را کتک می‌زد کشته بود. مخاطب موسی، این عمل را به صورت یک عمل قدرت طلبانه خشونت بار تلقی می‌کند. کسی که به برده پیشنهاد می‌کند. مسئولیت اخلاقی خود را به عهد بگیرد به مانند یک رئیس زورگو و به مانند یک خطر جانی تلقی می‌شود. موسی تاوان گرانی برای اعتماد به قابلیت‌های برادرانش می‌پردازد و مجبور می‌شود برای مدتی طولانی فراری شود. بی‌شک، او حق داشت، با وجود بردگی، مسئله اخلاق را مطرح کند، ولی او مسئله را چنان مطرح می‌سازد که گویی برادرانش آزاد هستند و این امر قابل تحمل نیست.

قانون توسط کسی که آزاد نیست قابل شنیدن نمی‌باشد. او قانون را به عنوان یک وسیله بیشتری برای زورگویی احساس می‌کند. با وجود این،

مزیتی که مسئولیت است

امت منتخب تماماً تحت رژیم رحمت الهی قرار دارد. در واقع، جای آن نیست که مسیحیان برخود ببالند که ایمانشان، شناخت کامل خدا را به آنها می‌دهد و یا باعث اعمالی که انجام می‌دهند می‌شود. آنها باید همیشه این سؤال را در گوش خود بشنوند: «چه چیزی داری که نیافتی؟» (۱-قرن ۴: ۷)

مزیتی که ایمانشان مسلماً به چشم خود آنها داراست، هم‌چنین مسئولیتی را برگردش آنها می‌گذارد. همانطور که اسرائیل از قبل بر عهده داشت، آنها بر عهده دارند در میان دنیا، شاهدان خدای یگانه، زنده و حقیقی، خدای همه انسان‌ها باشند. خدا، صبورانه، از هر یک از انسان‌ها انتظار تحول و بازشناس محبانه دارد. (اسقف‌های فرانسه، تعلیم آیینی بزرگسالان).

مسئولیت با آزادی رشد می‌کند

تعمق درباره عهده‌ی که در صحرا به بنی اسرائیل پیشنهاد شد، یک مسئله مهم را ایجاد می‌کند. آیا امت خدا می‌بایست از مصر خارج شود تا قانون را دریافت کند؟ آیا باید برای اعمال مسئولیت، آزاد بود؟ در واقع، برای اشخاص که در اسارت هستند و یا تحت حکومت‌های دیکتاتوری زندگی می‌کنند و به این ترتیب، وضعیت برده‌ها را دارند، بسیار سخت است که مسئولیتی در جریان زندگی دردناک خود عهده‌دار شوند. در این شرایط چطور می‌توان این وزنه اضافه را بردوش آنها گذاشت؟ شورای اسقفان واتیکان دوم می‌گوید: «آنها هیچ امنیتی ندارند و در چنان وابستگی شخصی‌ای زندگی می‌کنند که مانع تقریباً هر نوع امکان تصمیم‌گیری یا مسئولیت‌پذیری پیشرفت فرهنگی و شرکت در زندگی اجتماعی و سیاسی، است» (71 *Gaudium et spes*). بخش مهمی از صحت این جمله - و بنابراین جوابی که می‌توانیم به مسئله رابطه بین آزادی و مسئولیت بدهیم - در این اصطلاح جای دارد. «تقریباً هر نوع امکان...». این

به واسطه غسل تعمید ما در رسالت مسیح، شبان، رسول و پادشاه شریک هستیم. وقتی کشیش، تدهین با روغن مقدس را بر روی یک تازه تعمید یافته انجام می دهد، همین امر را یادآوری می کند. این تدهین که تاج‌گذاری پادشاهان را به یاد می آورد، حرمت عظیم هر تعمید یافته ای را بروز می دهد. او با مسیح، در مسیح، در این دنیا، شبان، رسول و پادشاه است. شبان، چون در نیایش مسیح برای دنیا و در مأموریت او در تقدیس دنیا شرکت می کند. رسول، چون در مأموریت بشارت مسیح سهیم می شود و با او وظیفه بشارت کلام نجات را در دنیا دارد. پادشاه، با مسیح، او در مأموریتی شرکت می کند که در اصل به آدم داده شده بود: مأموریت حکومت و تشکیل اجتماع و دنیا، مأموریت عدالت در برابر اجتماع بشری.

در زندگی مسیحی، راز مقدس تأیید را می توان به عنوان راز مقدس مسئولیت تعریف کرد. این راز مقدس حضور روح قدوس در ما، روشی که خدا برای زندگی کردن در این دنیا به ما پیشنهاد می کند را قابل رؤیت می کند. به ما یادآوری می کند که در زندگانی تنها نیستیم که روش عمل کردن ما باید قبل از هر چیز با شنود مشخص شود: گوش سپردن به دیگران، گوش سپردن به خدا چنان که روح القدس ما را راهنمایی و همراهی می کند. غسل تعمید هم چنین به ما یادآوری می کند که حضور خدا در ما لطیف و نامحسوس است و هرگز جایگزین وجدان ما نمی شود. روح خداوند قابلیت ما را در مسئولیت پذیری روش و تقویت می کند بدون این که به جای ما تصمیم بگیرد.

در هنگام اجرای مراسم تعمید، اسقف چنین دعا می کند: «به آنها، به کمال، روحی را بده که روی پسر عیسی مستقر بود: روح حکمت و خرد، روح شور و نیرو روح شناخت و عاطفه پدر - فرزندی: آنها را از روح پرستش پر کن!» شور، خرد، حکمت، رابطه اعتماد به خدا، عطیه های روح قدوس به منظور پشتوانه یک زندگی مسیحی بالغ، داده شده اند به این منظور که به آگاهی ما وسیله تشخیص آنچه که خود است را بدهند.

همان طور که خواهیم دید، حرمت هر موجود انسانی در قابلیت او درمسئول بودن در مقابل حداقل یک چیز در زندگی قرار دارد. حرمت انسان در هر شرایطی که قرار گرفته باشد، در این امر خلاصه می شود.

ما، نه به خاطر قانون، بلکه به خاطر برادر مسئول هستیم.

تجربه کلیسا

خدا انسان را موجودی آزاد، اجتماعی و قابل تسلط بر دنیا و قابل جوابگویی در برابر خدا آفریده است. در طی قرنهای کلیسا پیام کتاب مقدس را ژرف نگری کرده، از اینجا سخنانی قوی و هر یک جدید ناشی شده است. انسان در تقبل مسئولیتش آزاد است.

از همان عهد اول، انسان توسط خدا در وضعیت مسئول بودن قرار گرفته که اعمالش تعهد او را به ارج گذاشتن به خداست. عهد جدید که توسط مسیح پیشنهاد شده این تفکر را قوی تر می کند. هر موجود انسانی که ایمانش را در مسیح می نهد، برادر او می شود و به این ترتیب هم ارث او به این تعهد می شود: «همان روح به روح های ما شهادت می دهد که فرزندان خدا هستیم. و هرگاه فرزندانیم وارثان هم هستیم. یعنی ورثه خدا و هم ارث با مسیح...» (روم ۸: ۱۷) واژه های فرزندان و وارث به خوبی نوع رابطه ای که از این پس ما را از راه پسر به پدر وصل می کند، معلوم می کند: حرمت، اهمیت هر زندگی انسانی، از این پس بر پایه همدلی ای که پسر برای ما اظهار کرده چنان که ما را در رابطه ای که او را با خدا متحد می کند، وارد ساخته، قرار دارد.

در اینجا یک هدف مهم زندگی روحانی مطرح است: دستیابی به سعادت مخلوق بودن، نه خدا و نه هیچ چیزی ما بین توانایی کامل و عدم وجود. مسئله آدم و حوا نیز همین بود. آنها نتوانستند بپذیرند که خوشبختیشان در این وضعیت مخلوق یا مباشر خدا بودن است. و آنها با این تفکر وسوسه شده اند که اگر ممنوعیتی که خدا گذاشته را رعایت نکنند، مانند او می شوند. در زمانی که آدم و حوا انتظار دارند با خوردن میوه ممنوع همانند خدایان شوند، متن کتاب مقدس با خلاصه نگاری اعجاب برانگیزی می گوید: «آنگاه چشمان هر دو ایشان باز شد و فهمیدند که عریانند» در حالی که می خواستند مانند خدا شوند به ضعف خود پی بردند.

انسان باید با یک تحول قلبی واقعی متوجه شود که آزادی او در سلطه جویی علیه خدا نیست. در دوران های مختلف، ولی خصوصاً نزد فیلسوفان قرن هجدهم فکر کرده اند که آزادی انسان توسط اراده پر قدرت خدا تهدید می شود. این امر مسلماً باعث تمایل به عصیان علیه او و فتح آزادی انسانی علیه اراده خدا می شده است. آیا ما به مانند عبریان در مصر نیستیم که خدا را به مانند نگهبان سخت گیری فرض می کردند که به هر قیمتی هست باید خود را از سلطه اش آزاد کرد؟ برداشت ما از محبت که همیشه تا اندازه ای مالکیت طلبانه است، ما را به آن می دارد که تصور کنیم، خدا نمی تواند از دیدن آزادی انسان شاد شود. لیکن خاصیت انسان که به تصویر خدا خلق شده، این است که آزادانه در برابر آنچه باید انجام دهد تصمیم بگیرد. ایرنه قدیس می گفت «جلال خدا، انسان زنده است» انسان ایستاده.

قبول این که مسئولیت من محدود است به معنی تخفیف دادن آن نیست بلکه محدود کردن آن به منظور درک بهتر آن و استفاده درست از آن است.

غسل تعمید، راز استحکام است، راز نیرویی که روح می دهد تا جرأت کنیم وظایف یک زندگی مسیحانه یک زندگی اخلاقی را به عنوان شهادت رسولانه عهده دار شویم.

همان طور که از نامش پیداست، تعمید انسان را در ایمانش محکم و قوی می کند و نیروی روح قدوس را برای شهادت دادن به مسیح، به ما می دهد. ما را موظف می کند در مأموریت رسولانه کلیسا سهیم شویم و با نیرویی تجدید شده علیه بدی و آنچه به گناه می انجامد، حتی در شرایط سخت مبارزه کنیم و در خدمت ایمان، آزادی و صلح به دنبال مسیح گام برداریم.

تعادل بین دو نهایت

مسئله مسئولیت به ما اجازه می دهد درباره تعادل در زندگی اخلاقی، روحانی و حتی روانشناختی تفکر کنیم. وقتی من سعی می کنم سهم مسئولیت خود را در آنچه برایم پیش می آید برآورد کنم، به سوی دو نهایت کشیده می شوم: یکی این که «من توانایی کامل دارم و مطلقاً سرور همه آنچه در زندگیم پیش می آید هستم» و دیگر این که: «هیچ چیز را کنترل نمی کنم و بازیچه اتفاقات هستم و دائماً مظلوم هستم».

در برابر بحث امروزی مسئله مسئولیت اخلاقی، ایمان مسیحی ما را بر آن نمی دارد که تردیدها را نفی کنیم و خطر را انکار کنیم. هم چنین ما را تشویق نمی کند که بهانه هایی بیابیم و مسئولیت هر کس را انکار کنیم. بازشناسی عوامل خارجی که از اراده ما خارج اند به این معنی نیست که ما هیچ وسیله ای برای عمل کرد شخصی نداریم. موضوع این نیست که حقیقت تأثیرات خارجی را حذف کنیم بلکه باید محدودیت هایی را که بر آزادی ما اعمال می کنند دریابیم. نتیجتاً، هر چند که آزادی ما واقعی است ولی مطلق نیست. قبول این که مسئولیت ما محدود است به این معنی نیست که در آن تخفیفی داده شود بلکه به این معنی است که محدوده آن را مشخص کنیم و بنابراین بهتر درک کنیم و به روش درستی به آن روبه رو شویم.

می فرستد ما را راهنمایی می کند. اقتدار ذاتی عیسی، قدرتی که بر علیه شر اعمال می کند، عده زیادی را به سوی او جذب می کند. آنها مشکلات و نیازهای خود را با او در میان می گذارند و امید دارند عیسی آنها را از وضعیت مشکلشان بیرون آورد. ولی برای مسیح این تقاضاها بیش از حد به نوعی شانه خالی کردن شبیه است. درخواست این است که پسرانسان مشکلات مردمان را به جای آنها حل کند. در نتیجه، عیسی حاضر نیست جواب بدهد و مسئولیت دیگران را به وکالت به عهده بگیرد. رفتار مسیح باید برای ما تذکری باشد در مقابل وسوسه این که از خدا بخواهیم به جای ما مسئول باشد. «ای استاد، برادر مرا بفرما تا ارث پدر را با من تقسیم کند»، عیسی پاسخ را: «ای مرد که مرا بر شما داور یا مقسم قرار داده است؟» (لو ۱۲: ۱۳-۱۴). «شما ایشان را غذا دهید» (لو ۹: ۱۳).

پند ایگناتیوس

یک متن مشهور که از اطرافیان نزدیک ایگناتیوس لویولا ناشی شده، مسئولیت اخلاقی را به طور متناقضی در تعادلش با اعتماد به خدا تعریف می کند ولی مگر نه این که تناقض تنها راه درست برای گفتن این امر است که ما باید مسئولیت زندگی را به عهده بگیریم و در عین حال قبول داشته باشیم که زندگیمان در دست خداست؟
اولین قانون عمل کردن این است:
خود را به خدا بسپار چنان که گویی توفیق همه چیز کاملاً در تو است و هیچ در خدا نیست آنگاه، همه کوشش خود را در آن بند چنان که گویی تنها خدا همه کار را خواهد کرد و تو هیچ.

مسیح به آزادی دعوت می کند

در ملاقات هایی که عیسی کرده و توسط نگارندگان انجیل روایت شده اند، جای مهمی به آزادی داده شده است. عیسی، قبل از این که بیماری را شفا بخشد، او را به حرف می آورد از او می خواهد تقاضای خود را بیان کند: «چه می خواهی برایت بکنم؟» و زمانی که کسی را طلب می کند که به دنبال او برود. با احترام به آزادی او، و به صورت دعوت از او طلب می کند. «اینک بر در ایستاده می گویم، اگر کسی آواز مرا بشنود و در را باز کند، به نزد او در خواهیم آمد و با وی شام خواهیم خورد و او نیز با من» (مکا ۳: ۲۰) عطای خدا، به صورت یک نیروی غیر قابل بازداشت اعمال نمی شود بلکه پیشنهادی است که هر کس آزاد است آن را بپذیرد و یا رد کند. انجیل به ما نمونه هایی معرفی می کند. مثل جوان ثروتمند که به دعوت پاسخ مثبت نمی دهند و حاضر نمی شوند راهی را که مسیح پیشنهاد می کند دنبال کنند و به این ترتیب مسئولیت عمل را به عهده می گیرند. در این مقوله، وضعیت های دیگری مشابه مواردی که انجیل نویسان روایت می کنند و در آنها عیسی را نشان می دهند که بعضی مردم را به دنبال مسئولیت های شخصی خود

یک بودایی، مسئولیت را چگونه توجیه می کند؟

در آیین بودا، مسئولیت به قانون کارمانی مربوط است [کارما = عمل و نتایج آن] طبق این قانون، که به هیچ وجه از بیرون تحمیل نشده بلکه از نظم جهانی نشأت گرفته، هر عمل منفی (یعنی خود محورانه) نتیجه ای منفی در این زندگی و در زندگی بعدی، به دنبال دارد. پس اگر در این زندگی رنج می بریم در نتیجه اعمال منفی ای است که در یک زندگی گذشته انجام داده ایم. برای بهبود بخشیدن به وضعیتمان باید کارهای مثبت (که نتیجه مثبت ایجاد می کنند) انجام دهیم، به یک انضباط اخلاقی متوسل شویم (که در خطوط اصلیش بسیار نزدیک به اخلاقی است که توسط مذاهب دیگر دنیا پیشنهاد شده: احترام به زندگی، به قول خود، به دیگران... و متعهد انضباط اخلاقی ای بشویم که ما را از هر وابستگی به خود آزاد می کند یا بهتر بگوییم از توهمی که از خود برای خود ساخته ایم. برحسب این برداشت، هر کس به تنهایی مسئول آینده خود است. خدایی برای بخشیدن یا محکوم کردن وجود ندارد. از هر کس دعوت شده راهی را که بودا ترسیم کرده (راه بیداری - آگاهی) را دنبال کند، راهی سخت، ولی منتهی به سعادت حقیقی.

ای بیهوده خداوند ما

چه مجید است نام تو در تمامی زمین!

پس انسان چیست که او را به یاد آوری؟

و بنی آدم که از او تفقد نمایی؟

او را از فرشتگان اندکی کمتر ساختی

و تاج جلال و اکرام را بر سر او گذاردی؛

او را بر کارهای دست خودت مسلط نمودی

و همه چیز را زیر پای وی نهادی

و تاج جلال و حرمت بر سرش نهادی.

(مز: ۸: ۲، ۵-۷).

اظهار مسئولیت

یعنی انتخاب جهتی در زندگی

مسئولیت، مختص به تعداد کمی افراد در میان ما که قادر به تقبلش باشد و یا نتوانسته باشد از زیر بارش آزاد شود نیست. مسئولیت به هر کس داده شده تا وسیله ای برای حفظ و ترفیع حرمتش باشد. برعکس، در جایی که هست، با آنچه که هست می تواند خود را آموزش دهد تا مسئول بشود. ولی چطور؟ راه های مسئولیت نه عریض و نه ساده اند ولی وجود دارند.

- تشخیص سهم مسئولیت خود

- در جستجوی سطح خوبی مسئولیت پذیری

- قادر به تغییر زندگی شدن

در آخر باید یادآور شد که برای عیسی، این آزادی و این مسئولیت انسانی، یک بار برای همیشه به تملک انسان در پیامده است بلکه در حال است و باید در انسان ها رشد کند. «اگر شما در کلام من بمانید، فی الحقیقه شاگرد من خواهید شد و حق را خواهید شناخت و حق شما را آزاد خواهد کرد» (یو: ۸: ۳۲). پیشروی کلام خدا در ما، ما را آزاد خواهد کرد و به ما اجازه خواهد داد، بیشتر و بیشتر قابلیت آزاد شدن و مسئول شدن را بدست آوریم. این که بگذاریم خدا زندگی ما را روشن کند، که کلامش قضاوت های ما را شکل بدهد به این معنی نیست که گام به گام مسئولیت خود را به او منتقل کنیم یا در جستجوی شفاف شدن از هستی او محو شویم. درست به عکس، منظور این است که توسط خدا قادر شویم خوبی کنیم و آزاد باشیم آنچه که زیبا و خوب است را انجام دهیم. عطای الهی انسان را زیر بار خود له نمی کند بلکه او را سر پا می ایستاند تا عمل کند.

انسان «به شبیه خدا» بنابراین مسئول است

توماس دکن قدیس (وفات ۱۲۷۴) که درباره راز خدا و راز انسان تعمق می کند، یادآور می شود که اصطلاح کتاب پیدایش که می گوید: «به شبیه خدا او را ساخت» را باید چنین فهمید که «انسان خرد، آزادی فکری و توانایی عملی دارد که از آن خود اوست، اگر خدا آزاد و مختار اعمال خود است، بنابراین، انسان که شبیه او آفریده شده نیز آزاد و مختار اعمال خود است. بسیاری از نویسندگان مسیحی تفسیرهای گوناگونی از آفرینش انسان شبیه خدا داده اند، ولی این تفسیر که توماس قدیس در مقدمه رساله بزرگ خداشناسی اخلاقی خود قرار داده، پیوند اساسی ای که برای مسیحیان بین ایمانشان به خدای خالق و اخلاقیاتشان بین ایمانشان به خدا و اعتمادشان به انسان و قابلیت هایش وجود دارد را به خوبی متذکر می شود. از طرف دیگر، این تفسیر یادآوری می کند که آزادی و مسئولیت انسان را نباید نوعی جبهه گیری علیه خدا تصور کرد چنان که گویی برای آزاد بودن می بایست علیه سلطه خدا مبارزه کرد بلکه بر عکس، آزادی و مسئولیت انسانی جلال و حرمت انسان هستند، چون نشان می دهند که او مشابه خالق خود است.

پیشنهادات و راه ها

پذیرش حقایقی که از اراده ما خارج اند، از جمله آمدن ما به جهان هستی، تشکیل شده. زندگی ما بی وقفه با زندگی دیگران آمیخته است. حکایت زندگی ما در بینابین حکایت های دیگر جای دارد و مرز بین آنچه از اراده ما ناشی می شود و آنچه به دیگران مربوط است، اغلب به سختی مشخص است. ثاب بستر نویسنده می گوید: «پس از یک شکست باید به دقت با محدودیت و ترس راه های رفته را -راه های شخصی را که باره های دیگران تقاطع می یابند- از نظر گذرانند. به این ترتیب مثل این است که پارچه ای را بشکافیم و دوباره ببافیم. مسئولیت همان قدر گروهی است که شخصی همه در این امر دست دارند. ولی تنها کسی که می توانیم حقیقتاً تغییر دهیم، خودمان هستیم».

در پارچه ای که از تار و پود حکایت های درهم پیچیده ما بافته شده، باید حقیقتی که به ما مربوط می شود یافته و با احترام و وقار سنگینی آن را بدوش بگیریم با علم به این که گاهی سهم ما از ماجرا بسیار اندک است. این امر خصوصاً در مورد تربیت فرزندان مصداق دارد. مسلماً منظور این نیست که مسئولیت جو خانوادگی یا وضعیت اقتصادی آن را به دوش یک کودک گذاشت. ولی مهم است که به او بفهمانیم. در مسئولیت هماهنگی و اقتصاد خانواده سهم دارد.

تناقض گریز ناپذیر

مشکل بتوانیم به روشنی بین آنچه که تحت اراده ما است و آنچه از اختیار ما خارج است فرق گذاشت، این مشکل، خصوصاً در مورد شر و گناه صدق می کند. پولس قدیس نیز که چنان مشتاق بود، طبق قانون خدا زندگی کند این مطلب را درک کرده بود:

«آنچه می کنم، نمی دانم زیرا آنچه می خواهم، نمی کنم بلکه کاری را که از آن نفرت دارم، به جا می آورم... این شریعت را می یابم که وقتی که می خواهم نیکویی کنم، بدی نزد من حاضر است زیرا برحسب انسانیت باطنی به شریعت خدا خوشنودم، لیکن شریعتی دیگر در اعضای خود می بینم که با شریعت ذهن من

تشخیص سهم مسئولیت خود

بین رد هر گونه مسئولیت و احساس گناه سراپاگیر، جایی برای یک مسئولیت پذیری خوب درک شده هست که گرچه هرگز نمی توان به خوبی حدودش را معلوم کرد و هرگز بدون تناقض نیست ولی بازتاب انتخابات عمیق ماست.

در اینجا صحبت زیادی از مسئولیت پذیری و از احساس گناه شد آیا امروزه هنوز می توان احساس گناه را به صورت چیز خوبی در نظر گرفت؟ آیا این احساس بخش از یک مجموعه تفکرات مذهبی نیست که مانع زندگی کردن می شوند و که نسل ما چقدر مشکل خود را از زیر بار آنها آزاد کرده؟ برای این که با فکر باز به این مسئله بیاندهشیم، باید از ابتدا یادآور شویم که در واقع شکل های بیمارگونه احساس گناه نیز وجود دارند که گاهی چنان وسواس گونه هستند که مانع زندگی کردن می شوند. موضوع ما این احساس گناه روان پریشانه نیست.

احساس گناه در مقام حقیقی خود

متناقضاً خود را گناهکار دانستن می تواند بهترین راه برای اعلام آزادی و مسئول زندگی خود بودن باشد. اگر من خودم را گناهکار بدانم یعنی مسئولیت اعمالم را قبول دارم، هم چنین آزادی خودم را، چون به طور غیرمستقیم قبول دارم که می توانستم طور دیگری عمل کنم و این که اعمال من نتیجه انتخاب های خودم هستند. این بازشناسی تقصیرهای خودمان، باید تعادل درستی بیابد چون باید با قبول این که بخشی از اعمال ما از کنترلمان خارج است همراه باشد. ما نمی توانیم به تأکید بگوییم - مگر این که هذیان گویی کنیم - که کاملاً بر همه آنچه زندگی ما را تشکیل می دهد، مسلط هستیم. هستی ما از این بخش بزرگ تأثیرپذیری و

یافتن سهمی که به انتخاب ما بستگی دارد

زندگی ما محدود است آزادی ما نیز همچنین. ولی گرچه آزادی و بنابراین مسئولیت ما جزئی و محدود است نمی توان گفت وجود ندارد. زندگی اخلاقی ما تحت تأثیر بازیهای متعدد است که مسئولیت ما را شکل می دهند و اغلب تقلیل می دهند.

مسئولیت سنگین شکست

وقتی با شکست مواجه می شویم بسیار سخت است که خود را مسئول اعمالمان بدانیم. انرژی زیادی در یک پروژه که به آن باور داشتیم، سرمایه گذاری کرده بودیم، زمان زیادی را برای آماده کردن یک امتحان صرف کرده بودیم و می بینیم که هیچ چیز آن طور که پیش بینی کرده بودیم پیش نمی رود و باید از انتظاراتی که داشتیم دست بکشیم. در اینجا به شدت وسوسه می شویم که این مسئولیت سنگین را انکار کنیم و بار شکست را بر دوش دیگران بگذاریم. پس همکاران خود را مقصر می دانیم که آنچه که باید انجام دهند را انجام نداده اند: از امتحان خود با تأکید بر مردم آزاری ممتحن سخن می گوئیم. گاهی شهادت زیادی می خواهد که پس از یک شکست، جرأت کنیم و بگوئیم: من مسئولم. ولی این تنها راه است تا بتوانیم یک پروژه جدید را به دست بگیریم. لیکن، در اینجا نیز باید از خیال پردازی قادر مطلق بودن حذر کنیم. من می توانم خودم را مسئول یک شکست بدانم. ولی تصور بکنم که مطلقاً تنها هستم و تحت تأثیر هیچ منشأ خارجی نیستم یا که بر هر چه به من مربوط است تسلط کامل دارم.

حقایق اجتماعی - اقتصادی، بازی های ناخودآگاه، رد تعلیم و تربیت، بازمانده صدمات بیماری ها، تصمیمات ما را تغییر و تبدیل می دهند. این یک واقعیت است. ولی بخش کوچکی از اعمالمان همیشه بستگی به انتخابات خودمان دارد. برای این که گفته مان برحق باشد، باید بگوئیم که ابراز مسئولیت

منازعه می کند و مرا اسیر می سازد به آن شریعت گناه که در اعضای من است وای بر من که مرد شقی هستم. کیست که مرا از جسم این موت رهایی بخشد؟» (روم ۷: ۱۵-۲۴).

تناقضی که در اینجا یادآوری کردیم - یعنی از یک طرف مسئول زندگی خود هستیم، ولی نمی توانیم وجود تأثیرات متعددی که ما را بازی می دهند را انکار کنیم - می تواند از نظر سختی در زندگی ما قابل اداره کردن باشد. آیا امکان ندارد در بعضی مواقع از این تناقض خارج شویم و به تأکید بگوئیم: «این عمل تنها به من مربوط می شود، تنها مسئولیت شخص من در آن مطرح است و در این تصمیم کسی جز من دخالتی ندارد»؟ این رؤیای نوجوانی است. وقتی آگاه می شود که چه دینی به پدر و مادرش دارد، چنان بار سنگینی به نظرش می رسد که تصور نمی کند بتواند به زندگی ادامه دهد مگر این که این دین را به کلی انکار کند. «از این پس خودم زندگی را پیش می برم و عقاید خودم را دارم». خیلی زود حقایق اقتصادی و جنبش های روان شناختی اش به او نشان می دهند که نمی تواند به این آسانی همه چیز را نادیده بگیرد. در پی ملاقات ها و تجارب کار دسته جمعی، نوجوان می فهمد که وضعیت هایی که انسان در آنها هیچ دینی به کس ندارد بسیار نادراست. گاهی نیز به تلخی تجربه می کند که با بی احتیاطی تسلط یک مرشد یا یک رهبر را جایگزین سلطه پدر و مادرش کند و به نام آزادی، استقلال خود را به پای او ندا کند...

به این ترتیب، حدود انسان به بلوغ وقتی تحقق می یابد که انسان بفهمد که همه چیز بستگی به او ندارد و در عین حال آنچه را که به او بستگی دارد، تقبل کند. بهتر بگوئیم بلوغ یعنی شناخت و تقبل آزادی ما بدون این که به وهم آن را بینهایت بدانیم. پل ریکور فیلسوف می نویسد: «انسان یعنی شادی آری» در غم محدودیت».

باور این که ما هیچ نیستیم و مثل برگگی که با باد می‌جنبد از زندگی گذر می‌کنیم، نیز تن نمی‌دهیم. کلام خدا، خصوصاً از زبان پیامبران، از ما دعوت می‌کند قبول کنیم که توانای کامل نیستیم ولی در نظر توانای مطلق ارج و قربی داریم.

در جستجوی سطح خوبی از مسئولیت پذیری

مسئولیتی که به خوبی تقسیم شده باشد در سطوح مختلف یافت می‌شود و هر کس باید سعی کند آن را حفظ نماید. مراقب زیاده روی در اطاعت و وسوسه قدرت و کارآیی باشیم! اینها راه‌های مختلف سرباز کردن خود یا دیگران از مسئولیت است.

یکی از صورت‌هایی که مسئولیت‌پذیری برای کنار کشیدن خود به خود می‌گیرد، اطاعت است. وقتی بار مسئولیت به نظرمان زیاد می‌آید یا وقتی نتیجه یک عمل نامطمئن است. ما با فروتنی خودمان را عقب می‌کشیم و می‌گذاریم کس دیگری نقش اول را به عهده بگیرد...

گاهی اطاعت کردن آسان است

در کلیسای دیده شده است که بعضی از مسئله اطاعت سوء استفاده می‌کنند، چه در زندگی مذهبی و چه در روابطشان با مذهب‌یون و غیر مذهب‌یون، این یک بازی شگفت‌انگیز قایم با شک است که بستگی به وضعیت و موضوعاتی که مطرح اند، گاهی بعضی‌ها خودشان را پشت اطاعت یا احترام پنهان می‌کنند... در این قرن اخیر ابتدا در «عملکرد کاتولیک» و سپس بطور رسمی تری در شورای اسقفان مسئله مسئولیت غیر مذهب‌یون، خصوصاً در موارد زندگی شغلی و سیاسی، به روشنی مطرح شده است. از غیر مذهب‌یون دعوت شده مسئولیت‌های خود را به عهده بگیرند بدون این که از شبان خود بخواهند به جای آنها فکر کنند... در عین حال از شبانان دعوت شده حدود توانایی‌ها و مسئولیت‌های خود را بشناسند.

یا گناهکاری می‌بایست همیشه به صورت «سهیم از مسئولیت که من می‌توانم متقبل شوم... که من به آن آگهی دارم... این است...» بیان شود.

آیا يك مسیحی فرشته است؟

برای یک مسیحی، راهی وجود دارد که از مسئولیت خود شانه خالی کند. این که تنها در جستجوی حقایق ماورا باشد. حال آنکه پادشاهی خدا را باید از همین حالا و اینجا بسازیم. در یک کتاب کوچک پر از طنز، سی.اس. لوئیز نامه‌هایی را تصور می‌کند که یک شیطان پیر با تجربه به برادر زاده تازه کارش می‌نویسد تا برایش توضیح دهد چگونه انسان‌ها را منحرف کند. شیطان پیر وسوسه گر، خصوصاً فرشته‌گرایی را به عنوان روش خوبی پیشنهاد می‌کند که توسط آن بتوان انسان را واداشت مسئولیت‌های خود را فراموش کند.

«او مانع شد تا وظایف ابتدایی خود را انجام ندهد و به سوی کارهای پیشرفته تر و روحانی تر هدایتش کن. در او این جنبه بسیار انسانی را توسعه بده: وحشت، نفی آنچه مسلم است. باشد که او یک ساعت تمام خود را تجزیه تحلیل کند بدون این که به حقایقی دست یابد که برای آنان که در خانه شان زندگی می‌کند یا در دفترشان کار می‌کنند، مسلم به نظر می‌رسد. بی شک ممکن نیست او را از دعا کردن برای مادرش مانع شویم، ولی ما راه‌هایی داریم که این دعا را بی اثر کنیم. کاری کن که دعای او همیشه «روحانی» باشد. دعا برای روح مادرش نه برای روماتیسم‌های او. (تدبیر شیطان، سی.اس. لوئیز).

تقبل مسئولیت خود نقشی اساسی در زندگی اخلاقی و زندگی روحانی دارد: یعنی حل مشکل ما در این که جای خودمان را به درستی در برابر دنیا و درون دنیا پیدا کنیم. با تن در ندادن به وسوسه آدم که می‌خواست مثل خدا شود، ما خود را حقیقتاً به عنوان یک موجود انسانی قبول می‌کنیم که محدودیت‌های گوناگون دارد. ولی با قبول این که انسان مسئول اعمالش است، به وسوسه مقابل آن یعنی

آنچه به غیرمذهبیون بستگی دارد - البته منحصر به اینها نیست - مسائل شغلی و مسائل زندگی دنیوی است وجدان آنها که پیشاپیش آزموده شده وظیفه دارد شریعت الهی را بر روی زمین نقش ببندد مردم باید از کشیشان انتظار راهنمایی و نیروی روحانی داشته باشند ولی نباید فکر کنند که شبانان آنها توانایی دارند جوابی عملی و فوری برای هر مشکلی هر چند مهم که برای آنان پیش آید، عرضه کنند و نباید فکر کنند که شبانان چنین وظیفه ای دارند. مردم باید به نور حکمت مسیحی، با توجه به آموزشهای رسمی کلیسا، خود مسئولیت خود را به عهده بگیرند. واتیکان دوم، کلیسا در دنیای امروز (*Gaudium et spes* شماره ۴۶).

به دیگران اجازه بدهیم به مقام مسئولیت برسند

اگر ما بر این باوریم که برآورد درست مسئولیت ما در اعمالمان یکی از جنبه های اساسی زندگی اخلاقی یک انسان بالغ است، باید این امر را برای دیگران نیز قبول داشته باشیم. مسئولیت را تجربه کردن قبول این که ما شخصاً عهده دار بعضی تصمیمات هستیم، یکی از راه های ورود به زندگی با بلاغت است. بنابراین جزء مسئولیت ماست که به دیگران اجازه دهیم آنرا تجربه کنند. اگر مسئولیت پذیری تنها یک جنبه اختیاری زندگی انسانی نیست و مختص گروه کوچکی برگزیده نیست بلکه جزیی تشکیل دهنده انسانی است که به شبیه خدا خلق شده و باید در دست رس همه باشد.

اگر خدا به انسان اعتماد می کند که زمین را بارور سازد، اگر آفرینش را به دست او می سپارد، آنهایی که وظیفه حکومت برعهده شان است باید از خدا پیروی کرده و بخشی از مسئولیتی که بر عهده دارند را منتقل کنند. مسیح به شاگردانش اعتماد می کند - هر چند آنها ترکش کرده بودند - برای این که مسئولیت اعلام بشارت را به آنها بسپارد. از شبانان نیز به هم چنین دعوت شده است که هر تعمید یافته را در مسئولیت کلیسا درباره اشاعه انجیل سهیم بدانند. بعضی اشخاص چنان لذتی از مقام مسئولیت داشتن می برند که نمی توانند

تصور کنند در اطرافشان کسان دیگری نیز چنین تمایلی داشته باشند. این باور به ظرفیت انسان در مسئولیت پذیری همیشه با وظیفه ای همراه است که از آن همه است - خصوصاً از آن کسانی که مسئولیت های سیاسی دارند - که با هر چه که آزادی و مسئولیت پذیری را محدود می کند مبارزه کنند. این به معنای مبارزه برای حرمت انسانی است که تسلط انسان ها را بر روی هستی خودشان افزایش دهدیم: بنابراین، لازم است علیه هر نوع جبرگرایی و هر نوع تقدیرگرایی مبارزه کنیم. آنچه که مسئولیت انسان را از او می گیرد. زخمی عمیق برای همه بشریت است. به این دلیل مبارزه سیاسی و کار روان درمانی مأموریت اصلی شان این است که آزادی انسان را برقرار کنند و در نتیجه به او کمک کنند تا به تدریج مسئولیت خود را متقبل شود.

اطاعت مذهبی، مسئولیت را حذف نمی کند

در بطن مسیحیت، شاید چنین به نظر برسد که به دلیل تعهد اطاعت، مسئولیت اخلاقی وجود ندارد. کسی که به رؤسای خود تعهد اطاعت کامل می دهد - در بعضی سنت ها از انسان ها دعوت شده که رؤسای خود را نمایندگان خدا بدانند - آیا باز هم مسئول اعمالی که به نام او انجام می شود هست یا نه؟ آیا مسئولیت از آن رؤسایی نیست که از ایشان اطاعت می شود؟

از زمان قرون وسطی تا امروز، جواب کلیسا روشن بوده است: یک موجود انسانی، نمی تواند باری که در دوش دارد و حرمت او را تشکیل می دهد، یعنی وجدانش را زمین بگذارد. کسی که عهد اطاعت بسته است هرگز مجبور به انجام کاری که وجدانش رد می کند، نیست. «حق آزادی، جزء لاینفک حرمت شخص انسانی است، خصوصاً در موارد اخلاقی و مذهبی» این گفته آموزش مذهبی کلیسای کاتولیک است (تبصره ۱۷۳۸) یک مقام عالی مذهبی یا سیاسی یا نظامی نمی تواند به یک موجود انسانی تحمیل کنند کاری را که خلاف قانون اخلاقی است یا کاری را که او در روح و وجدان خود بد می داند، انجام دهد.

سطح خاص مربوط به کسانی می شود که در یک دوران خاص با یک فرهنگ خاص زندگی می کنند. سطح فردی مربوط می شود به «من»، اینجا و حالا، در یک وضعیت مشخص، در برابر تصمیم خاصی که باید گرفته شود. اگر مثال ازدواج را در نظر بگیریم می توانیم بگوییم که: ازدواج وقتی به طرز ثابت و وفادارانه یک مرد و زن را پیوند می زند، یک امر کاملاً انسانی است (سطح جهانی) ازدواج در حضور خانواده انجام می گیرد و عروس لباس سفید می پوشد (سطح خاص). احتمالاً خوب خواهد بود که من با سیلوی ازدواج کنم (سطح فردی).

تصمیم، همیشه در سطح فردی گرفته می شود، در حالی که مقیاس های اخلاقی در سطح جهانی یا خاص قرار دارند. شریعت نمی تواند یک تصمیم شخصی را پیش بینی کند و جایگزین آن بشود، می تواند نشان بدهد چه چیز به طور عام خوب است، نه این که من حالا چه باید بکنم.

مشارکت بین سطح فردی که سطح تصمیم گیری است و سطوح دیگر توسط وجدان انجام می گیرد. به وسیله وجدان می توانم وضعیتی را که در آن هستم با آنچه مقیاس های اخلاقی جهانی و خاص می گویند و هم چنین مراجعه دیگر، مثلاً تجربیات مشابه قبلی، اطلاعاتی که می توانم از گفتگوها و خواندنی ها بدست آورم، مقایسه کنم. در اینجا است که مسئولیت انسانی مطرح می شود. بلکه این وجدان ماست که می جوید و آنچه خوب است را می یابد: «حالا می دانم چه باید بکنم...» در حقیقت نتیجه ای که وجدان به آن دست می یابد، به صورت یک الزام برای ما مطرح می شود: «باید کاری را که به نظرم حالا و در این خوب می رسد انجام دهم».

وجدان اخلاقی در هر انسانی در هر سطح هوشی و در هر وضع سلامتی که داشته باشد، وجود دارد و همیشه در جستجوی راه درست برای یک وضعیت واقعی است. گرچه بعضی فاکتورهای روانشناختی، اجتماعی یا تربیتی گاهی می توانند مانعی برای تصمیم گیری بشوند، هرگز وجدان را نابود نمی کنند. به همین دلیل می توانیم بگوییم که ما همیشه، لااقل تا اندازه ای، مسئول اعمال خود هستیم.

اصل یار مندی

یکی از ملحقات معروف این برداشت مسئولیت، اصل یارمندی است که در سنت مسیحی خصوصاً در مورد اخلاق سیاسی توصیه شده است. این اصل حکومتی می گوید که درجه بالاتر نباید در زندگی داخلی و تصمیمات درجه پایین تر دخالت کند. نقش رئیس این نیست که کارها را به جای مادون خود انجام دهد بلکه مدیریت و حمایت از یک اکیپ است.

اصل خداشناسانه آموزش مذهبی کلیسای کاتولیک چنین رفتار سیاسی ای را متذکر می شود: «خدا نخواست اعمال تمام فرمانروایی ها را برای خودش تنها نگه دارد. او به هر آفریده ای برحسب توانایی ها و طبیعت خاص او وظیفه ای که قادر است انجام دهد را واگذار می کند. در زندگی اجتماعی نیز باید باز همین روش فرمانروایی تقلید کرد. رفتار خدا در حکومت دنیا که تا این حد به آزادی انسانی ارج می نهد، باید الگوی حکیمانه ای برای آنان که بر اجتماعات انسانی حکومت می کنند باشد. آنها باید به مانند رسولان لطف الهی عمل کنند»

مسیرهایی برای تعمق:

در چه شرایطی حس کرده ام می توانم سهم مسئولیت خود را متقبل شوم؟ آیا حس می کنم در این مسیر پیشرفت کرده ام؟ آیا زمانی را برای آموزش مسئولیت پذیری به دیگران اختصاص داده ام؟

وجدان و شریعت: مسئولیتی که با مقیاس ها مشخص شده است

در اخلاق، اغلب سه سطح تعمق در نظر گرفته می شود: سطح جهانی، سطح خاص و سطح فردی. سطح جهانی مربوط می شود به هر شخصی با هر فرهنگی، در هر سنی و هر وضعیتی. این سطح عمومی ترین مقیاس های اخلاقی است که نشان می دهد چه چیزی برای انسان به عنوان انسان خوب است. به عنوان مثال ده فرمان به این سطح تعلق دارد.

گرچه ما حق نداریم قضاوت کنیم که هر کس چه سهمی از مسئولیت اعمالش را باید به عهده بگیرد، ولی با وجود این می‌توانیم آنها را تشویق کنیم که سهم مسئولیت خود را تشخیص دهند. خود را مسئول یا مقصر دانستن، به شرطی که به روش درست انجام گیرد، می‌تواند دردناک باشد ولی نابودگر نیست چون انسان را و می‌دارد در آینده نیز مسئولیت خود را اعمال کند. این را می‌گویند تحول.

ژان بستر نویسنده و متخصص بگی، یک شب حملهٔ عصبی را تجربه کردم که حداقل سهم من در منشأ بدبختی که بر سرم آمد هیچ شرط تخفیفی مرا کاملاً از مسئولیت بری نمی‌کرد. ولی کجا خطا کرده بودم؟ همدستی من با بدی چه شکلی به خود گرفته بود؟ چطور می‌توانستم از احساس گناه مرگبار به مسئولیت‌پذیری آزادگر برسم؟ تنها وقتی به نتیجه برسم که انحراف را وارونه کردم و به لطف خدا توانستم معنای خطا را کم کم بچرخانم. خطایی که مرا به اسارت گرفته بود حال باعث شکوفایی می‌شد به جای این که مرا نابود کند، تعالی می‌بخشید.

با خطای خود، سر نخ می‌به دستم آمده بود. راهی برای اقدام یافته بودم. دیگر تقدیرگرایی مرا در اسارت نداشت. اگر مسئولیت خطا را هر چقدر کم، عهده دار می‌شوم. کاری که کرده بودم قابل بازگشت و قابل جبران بود. حال آنکه اگر در این فاجعه نقشی نداشتم، هیچ چیز را نمی‌توانستم عوض کنم. از زمانی که شروع کردم به دنبال رد پای خودم در این ماجرا بگردم امید راه بازگشت برایم پیدا شد. حس کردم لازم است به درون خود بازگردم و از نو در هستی خود حضور داشته باشم.

در راز آشتی، کلیسا نیز چنین تحولی را پیشنهاد می‌کند. تقبل اعمال خود یعنی قبول مسئولیت خود در خطاهایی که رابطه ما را با خدا و با جامعهٔ انسانی خدشه دار کرده است. ولی این اعتراف نابودگر نیست چون در مقابل کسی انجام می‌گیرد که شاهد بخشاینده‌گی خداست. جواب این اعتراف عفو خداست. عضو خدا در این خلاصه نمی‌شود که به توبه کار بگوید: «ناراحت نباش، به دست تو

قادر به تغییر زندگی شدن

قبول مسئولیت تنها مربوط به رابطه ما با خدا و دنیا نیست بلکه تأثیرات مهمی نیز در نوع پیشرفت ما در زندگی دارد.

روش ما در برآورد اعمالمان تنها روی زمان حال تأثیر نمی‌گذارد بلکه برآیندهٔ ما نیز تا اندازه‌ای اثر دارد. اگر شخصی، در شرایط به خصوص سهم مسئولیت خود را متقبل نشود و در نتیجه خودش را مظلوم به حساب آورد، از مهار کردن هستی خود دست می‌کشد. آنهایی که همیشه وقتی زندگی خود را تعریف می‌کنند می‌گویند: «نمی‌دانید چه به سرم آمد...» به طور ضمنی آینده خود را به صورت انتظار ماجراهایی در نظر می‌آورند که بر سرشان می‌بارد. خود را مظلوم احساس کردن، گاهی مداوم‌ترین و مضرترین نتیجهٔ ضربه‌های بزرگی است که در جوانی به انسان خورده است. چنین کسی خودش را در وضعیت بی‌کنش حبس می‌کند. مظلوم، منتظر است که خسارت صدمات وارده را دریافت کند. و حق دارد ولی هم‌چنین باید در برابر آنها نوعی آزادی بدست آورد. زندگی او در صدماتی که دیده خلاصه نمی‌شود و نقش مظلوم تنها نقشی نیست که او می‌تواند بازی کند. اگر ما آماده باشیم که در همهٔ ماجراهای زندگی مان، سهمی هر چقدر محدود، از مسئولیت آن را تقبل کنیم، می‌توانیم در عین حال باور کنیم که در آینده نیز مسئولیت خود را اعمال خواهیم کرد. آنچه در مورد خودمان حقیقت دارد در مورد نظری که به دیگران داریم نیز صادق است. اگر در برابر کسی که تحت زورگویی شدید قرار دارد یا مطرود واقع شده بر وضعیت مظلوم بودن او تأکید کنیم، می‌توانیم خرابی‌های وحشتناکی به بار آوریم. با گفتنی «بیچاره! کاری از تو بر نمی‌آید» به طور ضمنی می‌گوییم «در آینده نیز تو کاری نمی‌توانی بکنی منتظر باش تا چه به سرت بیاید حرکتی نکن» و حقیقتاً هم جدای تغییر نخواهد کرد...

به دست آوردن يك داوری شخصی

شورای واتیکان، خطاب به همه، خصوصاً به آنهایی که وظیفه تربیت دیگران را دارند خواستار است که انسان‌هایی بسازند که در فرمانبرداری از اصول اخلاقی، بدانند چطور از مسئولیت رسمی اطاعت کنند و در عین حال به آزادی واقعی پایبند باشند. انسانهایی که به نور حقیقت، بر روی چیزها قضاوت شخصی داشته باشند و با روح مسئولیت پذیری عمل کنند و طالب هر چه که راست و درست است باشند و داوطلبانه با دیگران همکاری کنند.

واتیکان دوم، اعلامیه درباره آزادی مذهبی

نبود، همه چنین می‌کنند...» درست برعکس عفو می‌کند مسئولیت انسان را باز می‌شناسد و بر آن تکیه می‌کند تا آینده جدیدی را به انسان پیشنهاد کند «چون دانستی که در آنچه در زندگی تو زشت است مسئولی، خداوند اعتمادش را در تو می‌نهد چون می‌توانی مسئول آنچه زیبا خواهد بود باشی برو به سلامت».

آموزش وجدان

گاهی مسئولیت بر دشمنان سنگینی می‌کند. بی دلیل نیست که همه چیز بد پیش می‌رود به دنبال دلایل خارج از خودمان می‌گردیم. با وجود این، هدف آفریدگار این است که انسان زندگی خود و وظیفه اش که مباشرت در دنیا است که به دوش بگیرد. تنها وجدان است که می‌تواند، در یک وضعیت خاص با اتکا به شکل‌های مختلف شریعت اخلاقی مشخص کند که چه چیزی درست و خوب است. برعکس ریاضیات، زندگی اخلاقی در این خلاصه نمی‌شود که به دنبال قانون مناسب بگردیم و از آن پیروی کنیم. بلکه باید تشخیص دهیم چه کاری مناسب است، چرا با چه کسی و چطور اینها در قانون نیست.

بنابراین، آموزش باید قبل از هر چیز وجدان را روشن کند و شکل دهد و آماده سازد که چنین داوری‌های اخلاقی‌ای را انجام دهد. آموزش دهنده‌ای که تنها دستور بدهد و قانون مندی برقرار کند شاید به یک فرمانبرداری موقت دست یابد ولی جوانان را برای مقابله با آینده آماده نمی‌کند. آموزشگر باید جنبه مثبت مسئولیت پذیری را ارج دهد و مراقبت باشد که ایده مسئولیت تنها در یک جو محکومیت و حس گناه تعریف نشود. جوانان تشنه این هستند که به آنها مسئولیت داده شود به شرطی که این مسئولیت‌ها در تعادل با تعادل با توانایی فعلی آنها باشد. جوانان باید احساس کنند که افراد بالغ به آنها مسئولیت می‌دهند بودن این که خود از مسئولیتشان سرباز بزنند.

می شوند. چقدر می شنویم که درباره «تغییر دادن جهان» و «انسان جدیدی شدن» سخن گفته می شود...

راهبرد زندگی که مسیح پیشنهاد می کند و این موضوع قصد دارد جنبه های اساسی اش را متذکر شود تا اندازه ای بر این دو عقیده متکی است و سعی می کند، از زیاده روی های آن حذر کند. خوب است بدانیم که در حقیقت این «زندگی» است که ما را می برد و با وجود این، آزادی در وجود هر کس نوشته شده است.

اگر مسیح، همان طوری که در کتاب اعمال آمده، شاهزاده حیات است، او که «سیر کرده اعمال نیکو بجا می آورد». بنابراین «راهبرد زندگی» تنها به این معنا می تواند باشد که بگذاریم او ما را هدایت کند یعنی راه او را برویم.

مرد جوانی به نزد عیسی آمد ...

چگونه زندگی خود را رهبری کنیم؟

بعضی از قسمت های متون مقدس، بار اخلاقی قوی تری از قسمت های دیگر دارند. قسمت مرد جوان ثروتمند از اینهاست. در آنجا یک تعلیم منحصر به فرد داده شد که به مثابه خلاصه اخلاق است و علاوه بر این خصوصیت خاص، اقدام انجیلی را مشخص می کند. در اینجا تفسیر آزادی از آن می آوریم که گفتار متی را با گفتار مرقس ترکیب می کند (مر ۱۷:۱۰-۲۱).

روایت درباره مردی است که نه صورتی دارد و نه حکایتی. او هر آن کس است به دنبال معنای زندگی می گردد، انسان اخلاقی در مدرسه کل بشریت جا

فصل دوم

قسمت اول:

راهبرد زندگی

آیا می توان یک زندگی را هدایت کرد؟ عنوانی که ما برای این موضوع انتخاب کرده ایم جای تعمق دارد. بعضی ها آن را رد می کنند و بیهودگی و پوچی چنین طرحی را دلیل می آورند. قرن تیان زمان پولس رسول که می دانستند با مسیح دوباره متولد می شوند نیز در زمان خود این طرح را بیهوده می دانستند و نمی فهمیدند چطور اخلاق در رفتار آنها می توانست اهمیت داشته باشد.

متجددها که از علوم انسانی بهره برده اند می گویند که ادعای راهبرد زندگی خود، ادعایی پوچ است. می گویند که زندگی ما توسط تاریخ، ژن های خانوادگی مان، محیط زیست، زمان و مکان تولدمان مشخص شده و با آسودگی خیال می گویند که ما چیزی را هدایت نمی کنیم. آنها می گویند که سیاستمداران، رسانه های جمعی و تبلیغات هر چه بخواهند به خورد هر یک از ما می دهند. آنچه که ما یک عمل آزادانه فرض می کنیم در واقع محصول دستکاری های ماهرانه است. بنابراین، این عقیده که دستی که عمل می کند از سری که فکر می کند جداست، طرفدارانی دارد.

بعضی دیگر، برعکس، چنان اختیارگرا هستند که گاهی تا نفی حقیقت نیز پیش می روند. اینها ادعا دارند که زندگی خود را راهبری می کنند. امپراطوری های مسیحی، مثلاً امپراطوری بیزانس، در پی این پروژه عظیم بودند که پادشاهی خدا را روی زمین ایجاد کنند و صنعتگران آنها واقعاً باور داشتند که می توانند به آن تحقق بخشند.

امروزه این عطش عمل گرایی همچنان طرفداران و دستورالعمل های خاص خود را دارد. در محیط های مسیحی، این عقیده بدون شک وجود دارد و دعوی

اختراع کرد و کسی که ادعا کند اخلاق خود را خود به تنهایی شکل داده نابخرد است. تجربیات و کشفیات پیشین در میراثی که به او اهدا شده جای دارند. این میراث یک شرط پیشرفت را تشکیل می‌دهد حتی اگر به نظر بیاید بنابراین باید با کمی فروتنی آن را قبول کنیم، بررسی و هضم نماییم تا بتوانیم دورتر برویم.

... چه کنم؟...

سؤال جوان به نوعی تعریفی از اخلاق است با دو واژه «کردن» و «وظیفه». اخلاق یک علم عملی است که به سوی کمال عمل جهت دارد مسلماً یک قسمت تئوری را شامل می‌شود ولی این قسمت همیشه به منظور روشن کردن تصمیم عملی و داوری ارزش اعمال انسانی است.

عمل. اخلاق را هم چنین «علم و وظیفه» تعریف کرده‌اند. این تعریف به نظر ما قابل بحث است چون به یک نمونه تاریخی ارجاع می‌دهد که هرچند از قرن ۱۶ به بعد نقشی اساسی داشته، تنها نمونه نیست. این نمونه «اخلاقیات الزامی» است که نزد عمانوئل کانت کامل‌ترین شکل خود را می‌یابد. میشل فوکو توضیح می‌داد که دو نمونه به نوبت اخلاق غربی را تحت تأثیر قرار داده: «نمونه قانونی» که هدفش مطابقت رفتار فردی با قوانین است و «نمونه نگرانی از خود» که در آن شخص در تصمیم اخلاقی خود موقعیتی برای تحول و خودسازی می‌یابد.

به هر حال، اخلاق بدون الزام وجود ندارد. ولی اگر الزامی به ذهن انسان تحمیل می‌شود دلیل آن است که انسان آزاد است. درخت و حیوان الزام اخلاقی را نمی‌شناسند، چون تحت تأثیر جبر عمل می‌کنند. انسانی که تحت سلطه ترس و یا اجبار عمل می‌کند و از خود اراده‌ای ندارد نیز آزاد نیست.

... تا وارث حیات جاودانی شوم؟

هر چند اخلاق تمایلی ذاتی به جهانی بودن دارد، ولی همیشه درون یک فرهنگ خاص خود را بیان می‌کند. مرد جوان، عیسی را به عنوان یهودی خوبی که همیشه سعی کرده باشد، مورد سؤال قرار می‌دهد. برای کسی که از عهد

دارد. او در زمان‌ها و فرهنگ‌هایی غیر از زمان و فرهنگ خود به دنبال آموزشی می‌گردد که به او کمک کند تا بهتر زندگی کند.

در روایت متی ذکر شده که او مردی جوان است ولی مرقس چنین ذکر نمی‌کند. این شخص دوان دوان می‌آید، رفتاری که برای یک شخص مسن و حتی برای یک میانسال مناسب نیست. او را نوعی بی‌تابی او را جلو می‌راند. به واسطه امری فوری شتاب زده است. همان‌طور که کمی قبل تر گفته می‌شود، از دیر زمانی قبل، او در جستجوی نیکی کردن و راهبرد زندگی‌اش است او درباره عیسی شنیده که او کسی است که می‌داند و اقتدار دارد. شتابان می‌آید و با رفتاری پر از احترام پیش او زانو می‌زند و او را استاد خطاب می‌کند چون در باب اخلاق استادانی وجود دارند.

مرد جوان، درک کرده بود که هرگز نمی‌تواند به تنهایی به معنای هستی خود پی ببرد. اخلاق تنها یک مسئله مشخص در برابر خود نیست، بلکه دخالت دیگری را ایجاب می‌کند. به این ترتیب، دیگری برای هر یک از ما دورگشتی اجتناب‌ناپذیر است. اخلاق شناس معروف امانوئل لونیاس یادآوری می‌کرد که صورت دیگری همیشه در زندگی، جلو ما و حتی بالای سر ماست و زانو زدن مرد جوان همین مطلب را می‌رساند و لقبی که او به عیسی می‌دهد نیز تأکید بر همین امر است.

«استاد نیکو...»

این دو کلمه کوتاه بسیار گویاست لقب «استاد» بی شک شهرت عیسی را به تصویر می‌کشد. از سوی دیگر می‌دانیم که او نوعی مدرسه ربی تأسیس کرده بود و لباس بلندی می‌پوشید که شرابه‌های آن احکام قانون را به یاد می‌آورد. با محترم داشتن عیسی با لقب استاد، مرد جوان تنها یک امر رایج را انجام نمی‌دهد بلکه نشان می‌دهد که به کسی نیاز دارد که با تجربه ترو حکیم تر به معنای دو گانه مرد دانا و مرد متفکر باشد تا راه‌های نیکوی را کشف کند. اخلاق را نمی‌توان

این سؤال‌ها ابدی هستند. امروزه جهتی پرشورتر و یا نگران‌تر می‌یابند. در اجتماعات غربی یک مشخصه آنها مادی‌گرایی است، تنوع عقیده‌ها، وجود یک منشاء مشترک را مخدوش می‌کند پایه‌های مذهبی و متافیزیکی فرو ریخته‌اند. بعضی‌ها به این نتیجه رسیده‌اند که باید پس از این اخلاق را بر نبود پایه بنا کرد. به این ترتیب نیکی، قرار داد یا توافقی می‌شود که بین اعضاء یک گروه برقرار شده و یا نتیجه‌آرای اکثریت است. این اخلاقیات را «اخلاقیات هم‌رایی» یا «اخلاقیات تفاهمی» و یا «اخلاقیات فرابندی» می‌نامند. در این صورت اولین قسمت جواب عیسی، برجستگی بدیعی می‌گیرد: نیکی، منشاء در خدا دارد.

اگر منشاء نیکی در خداست، آیا تنها برای کسانی که یک راه مذهبی را دنبال می‌کنند، قابل رؤیت است؟ بخشنامه *Veritatis splendor* اولین رساله تاریخی مقامات مالی کلیساست که درباره اخلاق بحث می‌کند، از این نظر دفاع می‌کند: تفکر درباره نیکی در نهایت به معنای رو کردن به سوی خدا است که کمال نیکی است. عیسی اظهار می‌کند که سؤال مرد جوان، در واقع یک درخواست مذهبی و نیکی است که انسان را جذب کرده و در عین حال موظف می‌کند، و منشاء در خدا دارد (شماره ۹).

البته باید اضافه کرد که کسانی که به یک مذهب مشخص ارجاع نمی‌کنند، راهی به سوی خدا در وجدان خویش نگه می‌دارند. سنت مسیحی، وجدان را به صورت معبدی تعریف کرده که در آن، هر انسانی که به تمام نیرو به دنبال نیکی بگردد، به طریقی که برای ما هم چنان اسرار آمیز است، خود را در حضور خدا می‌یابد، خدا که منشاء تمام نیکی‌هاست. هر چند که او را به این نام نخوانند. کسی که از ته قلب از وجدانش اطاعت کند، از خدا اطاعت می‌کند.

جواب عیسی، سؤال دیگری را که از تاریخ تفکر بشر گذر کرده، در تردید باقی می‌گذارد. آیا نیکی اراده خدا را بیان می‌کند؟ این تفکر فلسفه‌های اراده‌باور است که به دنبال گیوم دو کهام می‌آیند. و هم‌چنین تفکر ادیان دیگری است مانند اسلام. آیا چنین است چون خدا خواسته است حال آنکه می‌توانست

اهدایی ابراهیم سود می‌برد، اصطلاح «حیات جاودان» پر از هزار معناست: کمال، بی‌نهایت، نزدیک با خدا و سهم شدن در محبت‌های او... یک واژه این انتظارات انسانی و به همان اندازه وعده‌های الهی را می‌رساند: «سعادت» طبق کتب مقدس، در نتیجه، اخلاق غایت خود و دلیل وجود خود را در سعادت می‌یابد که در سنت کلیسا، نیز خوشبختی نامیده شده است.

چنین سخنی به هیچ وجه مایه تعجب معاصران عیسی نمی‌بود. در زمان قدیم، فیلسوفان و خداشناسان، به جز استثنائات نادری بر این نکته اصلی در توافق بودند که: انسان طبیعتاً برای خوشبختی خلق شده.

لیکن، از زمانی که تصور طبیعت زیر سؤال رفته یعنی از قرن ۱۷ به بعد، دیگر خوشبختی را جزء حتمی انتظارات بشری به حساب نمی‌آوردند. از آن زمان، تفکر خوشبختی به دلیل تحول ذهنیت‌ها تجدید شده از این پس خوشبختی مربوط به دارایی و انتخاب مشخص است. کانت که رؤیای یک اخلاق ناب و بی‌غرض را می‌دید، خوشبختی را از افق خود طرد کرده بود: وظیفه توجیهش را در خود دارد. به این ترتیب، خوشبختی نوعی عطر خودگرایی در آگاهی خیلی از معاصرین به پا کرد.

حال آنکه بخش انجیل روشن است. مرد جوان به دنبال خوشبختی است جواب عیسی، به جا بودن سؤال او را تأیید می‌کند. آری، اخلاق مسیحی در ارتباط با نوعی «سعادت باوری» است فلسفه‌ای که هدف غایی اقدامش را در سعادت می‌داند.

چرا مرا نیکو گفتی و حال آنکه کسی نیکو نیست جز خدا فقط ...

جواب عیسی یک روش آموزشی خیلی ظریف را نشان می‌دهد که در سه قسمت بسط می‌یابد. در اول استاد به وجود نیکی در خدا اشاره می‌کند. اگر اخلاق به عنوان «علم نیکی» تعریف شده باشد، مناسب است در مرحله اول از منشاء آن جويا شویم. نیکی از کجا می‌آید؟ آیا انسان می‌تواند بر آن آگاهی یابد؟

انسان‌ها یعنی خودشان مربوط می‌شود. به عبارتی دیگر او از یک اخلاق افقی حرف می‌زند.

دوماً متذکر می‌شویم که همه احکام به جز یکی به طریق منفی اعلام شده است: «مکن» برخلاف آنچه در ظاهر به نظر می‌رسد و بر خلاف توصیه‌های روانشناسی که می‌گویند ابراز احکام به شکل مثبت آن قابل قبول‌تر است، در حقیقت، جمله بندی منفی احترام بیشتری برای آزادی انسان قائل می‌شود. این نوع گفتار ممنوعیتی را نشان می‌دهد، یک راه منع شده را نشان می‌دهند و بقیه راه‌ها را باز می‌گذارد. به این ترتیب، احکام منفی، حداقل شرایط محبت به همنوع را معلوم می‌دارد.

عیسی می‌گوید: اگر تو از احترام به زندگی دیگران شروع نکنی: «قتل مکن» (خروج ۱۳:۲۰) یعنی به همنوع محبت نداری.

اگر به همنوع در خصوصی‌ترین پیمان‌هایش، تعارض کنی، زنش را از او بدزدی یا به زن خود خیانت کنی: «زنا مکن» (خروج ۱۴:۲۰) پس به همنوع محبت نداری.

اگر به اموال او، به حقوق او و نه شهرت او تجاوز کنی: «دزدی مکن» (خروج ۱۵:۲۰) پس به او محبت نداری.

اگر این حقیقت را که او را آزاد می‌کند، از او پنهان کنی یا این که به قولی که به او دادی خیانت کنی: «بر همسایه خود شهادت دروغ مده» (خروج ۱۶:۲۰). پس به او محبت نداری.

تو هرگز همنوع را محبت نخواهی کرد اگر در درجه اول به نزدیکترین کسانت که به محبت آنها زاده شدی احترام نگذاری. به همین دلیل خداوند به تو فرمان می‌دهد پدر و مادر خود را احترام کنی چون آنها اولین نشانه‌های محبت خدا به تو هستند (ر. ک خروج ۱۴:۲۰).

این احکام، کلام خدا هستند اینها محبت‌های مطلق او را بیان می‌کنند و هم چنین کلام زندگی هستند، اینها خرد، اراده، حساسیت و تمامی وجود را

چیز دیگری اراده کند؟ این تصور در ذهنیت فراسوی استقرار یافته و هم چون قانون به عنوان «بیان اراده قانون‌گزار» تعریف شده است. در جهت عکس، عالمان الهیات و فیلسوفان معروف به «بیان اراده قانون‌گزار» تعریف شده است. در جهت عکس، عالمان الهیات و فیلسوفان معروف به «حقیقت‌گرا» مثل توماس دکن توضیح می‌دهند که نیکی بیان محبت خداست. اگر خدا محبت است پس نمی‌تواند چیزی جز این محبت بخواند. متن انجیلی که در اینجا تفسیر می‌شود به ما اجازه‌گزینه‌ش بین این دو تفکر را نمی‌دهد.

... احکام را می‌دانی

عیسی، پس از این که منشاء نیکی را یادآوری می‌کند، جوان را به احکام موسی ارجاع می‌دهد. گفتگویی اعجاب‌انگیز است. به نظر می‌رسد که استاد هر بار جوابی دور از خواسته بشری می‌دهد. جوان به ابدیت اشاره می‌کند و عیسی او را به گذشته ارجاع می‌دهد. جوان به دنبال راه سعادت است عیسی او را به راه قوانین پس می‌فرستد. مرد در جستجوی محبت است و محبت جواب می‌دهد: «از احکام من پیروی کن!»

جوان‌ها اغلب در برابر روش آموزش مسیح کم‌ظرفیتی نشان می‌دهند آنها چیزی قوی‌تر، ابداعی‌تر و شاید دیوانه‌وارتر را ترجیح می‌دهند. آنها از خود می‌پرسند چرا عیسی مخاطب خود را به موعظه روی کوه که ما به عنوان منشور زندگی مسیحی می‌خوانیم ارجاع نمی‌دهد. اگر مرد جوان در آرزوی سعادت است می‌بایست روح سعادت‌مندی‌ها را به او مکشوف می‌کرد! ولی عیسی به یادآوری چندی از احکام اکتفا می‌کند. در واقع، او هنوز از محبت سخن می‌گوید، زیرا که بر شرایط اولیه آن، محتوای حداقلی که بدون آن نوع دوستی بی‌اثر است تأکید می‌کند.

ذکر احکام چند نکته را دربردارد. اولاً عیسی از احکام ده‌گانه که توسط خدا به موسی خطاب شده بود، تنها آنهایی را ذکر می‌کند که مربوط به روابط

به آن قانون طلایی می گویند و ما دستورالعمل کامل آن را در جاهای دیگر به صورت منفی (طوبی ۴: ۱۵) یا به صورت مثبت (لو ۶: ۳۱) می یابیم. عیسی می گوید که این قاعده ساده که چندین فرهنگ مختلف به آن آشنایی دارند شامل «تورات و صحف انبیا» است (مت ۷: ۱۲) یعنی خلاصه اقتضای اخلاقیات.

مرد جوان قبل از این که فرصت بدهد عیسی به قسمت سوم جوابش برسد، سخن خود را از سر می گیرد: «ای استاد این همه را از طفولیت نگاه داشتم» دیگر چه کم دارم؟ جواب او نشان می دهد که نیکی بالاتر از توانایی های بشری نیست. خدا در اخلاق غیرممکن را طلب نمی کند.

با این حال، رعایت احکام، آرزوی نیکی کردن را خاموش نمی کند. مرد جوان این آرزو را در خود حس می کند: به این ترتیب او بدون این که بداند به سیاهه بلند مردان آرزو (هر که خواهش دارد) می پیوندد که چنان که متون مقدس می گوید «بباید... از آب حیات بی قیمت بگیرد» (مکا ۲۲: ۱۷) که به نوعی دیگر اشاره ای است به سعادت زندگی جاودانه.

عیسی به وی نگریسته او را محبت نمود...

عیسی طبیعت غنی مخاطبش را درک کرده است. او که قلب انسان را بیش از هر کس می شناسد تعجبی نمی کند. برعکس شادمان می شود و او را تحسین می کند، همان طور که یوزباشی را تحسین می کند (مت ۸: ۵) و یا زن کنعانی را (مت ۲۱: ۲۸-۲۹) درست است که قلب انسان ضعیف است و خرد او محدود درست است که گناه فراگیر است: ولی در هر انسانی یک عمق سلامت اخلاقی هست که به قول شارل پگی خدا را «متعجب» می کند. با نگریستن به مرد جوان شاید عیسی محبت خودش را نظاره می کند!

... و گفت: تو را يك چیز ناقص است...

با این پیشنهاد، شاید از محدوده اخلاق خارج می شویم. به عقیده عمانوئیل لویناس اخلاق به احکام و الزامات مربوط به برخورد با دیگری در ارتباط است

آبیاری می کنند و امکان طبیعی ترین عمل کرد جهان را به آنها می دهند. از طرف دیگر گفته می شود که این احکام انتظارات قانون طبیعی را خلاصه می کنند. هر انسانی اگر تحت این احکام قرار گیرد - که اغلب مستلزم مبارزه ای سخت است - خدا را تجربه می کند. ممکن است خدا را به این نام نخواند، شاید خود را بی خدا یا عقل گرا بنامد شاید علیه کلیسا باشد، اینها مهم نیست، هیچ کس را از این ملاقات با خدای مسرور گریزی نیست. این روشن خدا در محبت کردن همه انسان ها بدون استثناء است تا آنها را به نجات خود رهبری کند حتی بدون این که خود را بشناساند.

سوماً، اشاره کردیم که تنها یک حکم به صورت مثبت مطرح شده: «پدر و مادر خود را احترام نما» (خروج ۲۰: ۱۲). در اینجا هیچ راه دیگری وجود ندارد. دلیلش می تواند این باشد. در یک قسمت دیگر انجیل، عیسی به فقیهی که از او سؤال می کند، جواب می دهد که اولین حکم، محبت نمودن خدا با تمامی وجود و دومی محبت نمودن به همسایه خود مثل نفس خود است (لو ۱۰: ۲۵ و ادامه). به این ترتیب، محبت به خود به عنوان پیش درآمد و شرط محبت به دیگری عرضه شده: کسی که خود را دوست نمی دارد نمی تواند همونوع خود را دوست بدارد. چطور باید خود را دوست داشت؟ عیسی در اینجا راه را نشان می دهد. اما نمی توانیم خود را دوست بداریم مگر اینکه، ابتدا پدر و مادرمان را که خود را از آنها دریافت کرده ایم، دوست بداریم. ما نمی توانیم خود را عرضه کنیم مگر این که خودمان را عطایی در نظر بگیریم که از کسانی که به ما زندگی داده اند، دریافت کرده ایم. در این رابطه با پدر و مادر است که هر کس می توان بفهمد که کیست و بنا برآن، قاعده اخلاق هستی خود را بیرون بکشد: کسی که به «خود عطا شده» تنها زمانی به خود وفادار است که به نوبه خود، خود را عطا کند.

در بیان احکامی که مرقس آورده (مر ۱۰: ۱۹) عیسی حکمی می آورد که در لیست معمول احکام ده گانه نیست: «فربیکاری مکن» این خلاصه چیزی است که

ما محصول خود را به دست آورده ایم. محصولی فراوان:

عمل، نیکی، سعادت، احکام، وجدان، وظیفه، خواسته، عطا، خدا، آموزش، قانون و آزادی، قانون طبیعی و قانون جدید، شایندگی و کمال، الزام، گناه، اصل، قانون طلایی، حکمت، جهانگیری و خصوصیت، موجودیت... اینها چه مستقیماً ذکر شده باشند، چه تنها فرض شده باشند، واژه‌هایی هستند که برای تفکر در اخلاق و بیان آن ضروری هستند. به این دلیل است که ما اصلاح دانستیم تفسیری از ملاقات عیسی با مرد جوان ثروتمند در اول این قسمت از کتاب که درباره راهبرد زندگی است، بیاوریم. در ادامه این پرونده، دیدگاه‌هایی که با این انجیل اساسی باز شده است را بسط می‌دهیم و مصور می‌کنیم.

مسیرهایی برای تعمق

از متن مقاله:

۱- چه واژه‌هایی از اخلاق به ذهن شما می‌آیند؟ وظیفه، آزادی، اراده، محبت، وجدان، خوشبختی، عمل، تعمق، قانون، اجبار، آموزش، ساختار، ... بعضی از آنها را از متن بیرون بکشید. نویسنده درباره آنها چه می‌گوید؟
۲- لیست پاراگراف آخر را بگیرید و واژه‌ها را در ۳ گروه دسته بندی کنید: واژه‌های مثبت منفی و بی تفاوت. این دسته بندی چه چیزی را درباره نظر شما در مورد اخلاق نشان می‌دهد؟

۳- اولین قدم در اخلاق چیست: عمل یا تحقیق درباره اصول راهبردی؟

۴- آیا می‌توان قواعد اخلاقی ای ارائه کرد که برای هر شخصی قابل اجرا باشد؟ در چه مقیاسی این قواعد به فرهنگ و تعلیم و تربیت بستگی دارند؟

۵- چگونه می‌توان میراثی را که دریافت کرده ایم با فردیت خودمان هماهنگ کنیم؟ آیا می‌توان آزادی فردی را با گوش سپاری به یک استاد هماهنگ کرد؟

۶- آیا فکر می‌کنید امروزه «استادان» اخلاق وجود دارند؟ چه کسانی در تاریخ یا در تاریخ خانواده شما و در زندگی خودتان این نقش را داشته است؟ و

در جامعه مدنی و اطراف شما؟ اخلاق بر چه اتکا دارد و مبنایش چیست؟ اراده نیکی کردن یا محبت به نیکی؟

ولی کمال در دیدگاه دیگری قرار دارد، یعنی در دیدگاه عرفان. به این ترتیب او تمایز قرون وسطی بین الهیات اخلاقی که الزامات معتبر برای همه را یادآوری می‌کرد و الهیات روحانی که راهی پرنشیب و فراز و والاتر را برای اشخاص دلاورتر و یا سخاوتمندتر نشان می‌داد، از سر می‌گیرد.

با دیدی وسیع‌تر، در اینجا دو برداشت اخلاق را می‌بینم که با هم تلاقی می‌کنند. یا این که می‌توان برداشت کرد که اخلاق باید به عمل کرد انسان «بچسبند» و با عمل کرد معمول مطابقت کند، یا این که اخلاق یک خط افق را نشان می‌دهد که هر کس با ریتم خودش به سوی آن می‌رود («با قدم خرد و عشق»). کلیسای کاتولیک این دیدگاه دوم را انتخاب کرده است. آنهایی که پیام اخلاقی کلیسا را زیاده‌سختگیر و زیاده‌باریک بین و حتی غیر انسانی می‌دانند، انتخاب این دیدگاه را به کلیسا خرده می‌گیرند. مسیح نیز از کمال سخن می‌گوید.

... برو و آنچه داری بفروش و به فقرا بده ... و بیا ... مرا پیروی کن
این کمال، تنها از تلاش‌های اراده انسانی حاصل نمی‌شود. مسلماً علاوه بر این باید، با دادن اموال خود به فقیرتر از خود، خود را عطا کرد. ولی عیسی سعی می‌کند این مرد جوان را به عطای کامل خود به یک قانون محبت کامل‌تر و حقیقی‌تر بیدار کند. «در پس قواعد، در پس الزامات محبت به هم نوع. در پس قانون طلایی حتی، تو باید منشاء محبت را کشف کنی: این منشاء منم. شاید احکام به تو این تصور را داده باشند که می‌توانی تنها با توانایی‌های خودت، همه آنها را رعایت کنی: نمی‌بینی در این تصور چه خودپسندی ای نهفته است؟ تو هرگز بر قاعده نخواهی بود مگر قاعده گزار را دنبال کنی. تو را از محدودیت متن هر چقدر هم که زیبا باشد، گریزی نیست، مگر این که در روح آزادی فرار کنی که قانون جدید خوانده شده است. قاعده قواعد در این خلاصه می‌شود که فیض خدا را در رهایی از مال و منال و با عطای کامل دریافت کنی و بگذاری که فیض خدا در تو و اطراف تو پرتو افکند. این منم که حیات جاودان می‌دهم، به دنبال من بیا».

مرد جوانی به نزد عیسی آمد...

آیا کلیسا باید به اخلاق پردازد؟

وقتی کلیسا در حیطه اخلاق جبهه می گیرد،

انتقادات علیه کلیسا نادر نیستند.

خواهر ورونیک در اینجا توضیح می دهد چرا دخالت کلیسا بجاست.

در اجتماع غیرمذهبی و چند گانه ما، وقتی کلیسا به امور اخلاقی می پردازد، چه دخالتی می کند؟ بی رودربایستی جواب دهیم: در چیزی دخالت می کند که به او مربوط است!

قلب ایمان مسیحی، راز جسم یابی است. بنابراین، شهادت به خدای انسان شده یعنی قبول این که زندگی انسان ها به ایمان مسیحیان مربوط است. دنیای ایمان، دنیای ماست. به این ترتیب، کلیسا وظیفه دارد، درباره راه های حکمت برای تمام وضعیت های بشری تعمق کند و راهنمایی کند.

سؤالات جدید...

کلیسا با سؤالاتی روبه رو است که ابدی اند ولی در شرایط متفاوت مطرح می شوند. سؤال های جدیدی نیز مطرح می شود که عمدتاً به دلیل جایی که تکنولوژی های جدید پر کرده اند، می باشند. درباره نطفه های مازاد چه باید گفت؟ آیا می توان استثنائاً کمک به مرگ بیماران لاعلاج را به حق دانست؟ چرا باید ثبت ژن بندی انسان را ممنوع کرد؟

کلیسا که شیفته خداوند خود است، هم چنین نیز شیفته آینده دنیا و انسان هاست. اگر گاهی نگران است، به این دلیل است که می خواهد جهت های عملی که باعث زیست می شوند پیشنهاد کند، می خواهد به تصمیم های ما استحکام بدهد. منافع عمومی را در ورای منافع لحظه ای ما با جدیت حفظ کند.

در کتب مقدس:

۸- متن متی را دوباره بخوانید (صفحه ۴) شخصیت ها، گفتگوهای مبادله شده، متن ها موضوعاتی که مطرح شده را بررسی کنید. این پرونده را ورق بزنید و مقاله هایی که به اجزاء متن مربوط می شوند را بیابید.

۹- در رفتار و گفتار عیسی، چه روش آموزشی را تشخیص می دهید؟ چه تغییراتی در مرد جوان دیده می شود؟

۱۰- این صحنه را با ملاقات های دیگر عیسی، مثل ملاقات با زن سامری

(یو ۴) یا با نیکودیموس (یو ۳) مقایسه کنید. این صحنه چه چیز خاصی دارد؟

۱۱- آیا عیسی در طی زندگی اش احکام را به جا آورده یا از آنها سرپیچیده است؟



محبت به خود که از محبت به پدر و مادر زاده می شود، مقدمه و شرط محبت به دیگری است. در اینجا محبت عرضه شده جوابی به یک محبت دریافت شده است.

می‌کند. تاریخ کلیسا نیروی حکمت است حتی در قبول خطاها و ظلمت‌های آن، و این چیزی است که کلیسا به تعمق جمعی عطا می‌کند: «گفتگویی» با مراجع دیگر: مردان سیاسی، کمیته‌های اخلاقی، متخصصان... برای کلیسا این مهم است که وجدان هر کس را و خصوصاً کاتولیک‌ها را روشن کند.

در این دیدگاه، تعلیمات رسمی کلیسا جایگزین وجدان شخصی نمی‌شوند ولی به وجدان شخصی خدمتی اساسی می‌کنند: اتصال مسائل امروزی به یگانگی یک سنت. آگاه ساختن به این که طبق ابراز ایمان ما چطور باید هدف‌های اخلاقی مثل رعایت ضعیف‌ترها، بعد برتر زندگی انسانی... را تعبیر کرد.

امروزه، اغلب از خود سؤال می‌کنیم، چه چیزی در تصمیم‌گیری ما نقش مهمتری بازی می‌کند. نتیجه آمار عقاید؟ رسانه‌های جمعی؟ احساساتمان؟ در جوامع دموکراتیک ما، مهم است که افراد جامعه بتوانند طرز فکر خود را توجیه کنند و به این ترتیب به صورتی محترمانه و نیز مستدل جبهه بگیرند. در زندگی مسیحی که یگانه است و از یک طرف، آنچه مربوط به خداست و از طرف دیگر، آنچه مربوط به شخص غیرمذهبی است وجود ندارد، مقامات رسمی کلیسا جای خود را دارند.

به یاری شنودی دقیق و همراه با نیایش، به یاری تعمق و بحث در اجتماع مسیحی، کاتولیک‌ها باید بتوانند موضع‌های مقامات رسمی را از آن خود کنند. هر انسان تعمید یافته در خود «معنای ایمان» را دارد چون نفس خود در قلب هر کسی که سعی دارد در حقیقت انجیل زندگی کند ساکن است. گاهی این دریافت به نظر سخت می‌رسد. نباید خودمان را گول بزنیم، این سختی بیشتر در مسائلی که مربوط به جنسیت و زندگی زناشویی می‌شود، بروز می‌کند. به ما پیشنهاد شده، دعوت مقامات رسمی کلیسا را بپذیریم چون فکر می‌کنیم که اینها به زندگی اجتماعات توجه دارند. سهم شدن در این فضیلت امکان تعمق در خواسته‌ها، درک و زیستن در وفاداری با ایمان را به ما می‌دهد. آنگاه، وجدان در تنهایی که خصیصه آن است، می‌تواند نظر خود را بیان کند.

به این ترتیب، این کلیساست که به طور کل به این جستجو خوانده شده است. بنابراین، الزامی در اینجا هست که به هر کس ابزاری برای تعمق و گفتگو داده شود. آنچه که در اخلاقیات مطرح است، مسیحیانی را می‌طلبد که کاملاً خودشان باشند، این زمان را دوست بدارند. چون زمان خدا است. تا روش زیستن آنها، تفکر آنها و جبهه‌گیری آنها در این زمان در خدمت جستجوی بهترین باشد. شهادت به تن یافتن پسر خدا به ما اتکاهای محکمی می‌دهد تا این نظر را مطرح کنیم: وضعیت بشری، این کرامت مقایسه ناپذیر، یک هستی فرزندان و برادرانه است یعنی همیشه وابسته همیشه همدل. بدن انسان معبد روح است، مسکن - و نه وسیله - هر نوع رابطه‌ای حتی رابطه با خداست. جدی گرفتن، رابطه‌های انسانی، کار، معنای زمان و تکنیک‌ها. یک امر اختیاری نیست. در نهایت باید درک کنیم، غایب زندگی‌های ما چیست: این که بتوانیم بدهیم نه این که بخواهیم به چنگ آوریم. هستی و شور بشر به معنای واقعی عیسی از اینها شهادت می‌دهد.

... که مقامات رسمی کلیسا برایشان جوابی پیشنهاد می‌کنند

بنابراین، در کلیسا به عنوان امت خدا و جسم خداوند مسیح است که نقش خاص مقامات رسمی کلیسا برای کلیسای کاتولیک دخالت دارد. پاپ در اتحاد با اسقف‌های همه جهان و اسقف‌ها در میان خودشان، کلام را به دست می‌گیرند. وظیفه آنهاست. به این ترتیب، کلیسا در رابطه با تحولات اجتماعات ما، در حیطة عدالت اجتماعی، اخلاق زیست‌شناسی، زندگی عاطفی و خانوادگی، در مقامات رسمی اش و در اقتدار حاکمیتش حقیقتاً مسئولیت خود را عهده دار می‌شود.

ولی با این عمل، مقامات رسمی کلیسا و اجتماعات محلی، مسیحیان در محل زندگیشان، و عالمان الهیات مدعی درس دادن به جامعه نیستند. در میان یک اجتماع چندگانه کلیسا نظر خود را، سهم خود را در بحث‌های عمومی عرضه

۲- شما، سخنان کلیسا را درباره اخلاق چگونه توصیف می کنید؟ آزاد کننده، باعث عذاب وجدان پیشگویانه، محافظه کار، محدود کننده، بی تجربه، حکیمانه، نامؤثر، اساسی نقطه نظری در میان بقیه...؟ مثال هایی در وضعیت های روشن بیاورید.

۳- در برابر بازگویی این سخنان توسط رسانه های جمعی چه عکس العملی نشان می دهید؟

۴- چه اشخاص یا چه مراجعی درباره این موضوع سخن می رانند؟

۵- آیا مدارک و اسناد کلیسایی ای را می شناسید که درباره اخلاق نوشته شده باشند؟ چه مسائلی را مطرح می کنند؟

۶- آیا فرصتی پیش آمده تفسیری از این اسناد در اجتماع مسیحی خود کلیسا، (کلیسا گروه تبادل، نهضت...) بشنوید؟

۷- تأثیر کلام کلیسا درباره اخلاق در زندگی شما چیست؟

۸- شنیدن کدام سخن کلیسا برای شما سخت است؟ چه کلامی آرزو دارید کلیسا بگوید؟ چه انتظاری از کلیسا دارید؟

مرد جوانی به نزد عیسی آمد...

کتب مقدس: منشأ اخلاق

این کلام خداست که به اخلاق مسیحی،

ساختار اساسی آن را داده است.

و این کلام برای ما در عهد قدیم و عهد جدید ثبت شده است.

مفسران، از ورای مجموعه های مختلف عهد قدیم، تحولات و خصوصیت هایی را از دیدگاه مکاشفه اخلاقی ای که در آنها بیان شده، تشخیص می دهند.

معیارهایی که وجدان دریافت می کند

ما اغلب تشنه ایده های بزرگ درباره معنای زندگی هستیم. ولی بد نیست معیارهایی نیز برای زندگی تصور کنیم. یعنی راه های معمول و عملی. درباره مباحثاتی مثل بحث درباره کمک به مرگ بیماران، عقیم کردن زن های بیمار روانی، درباره حقوق کار فکر کنیم. در یک جامعه چندگانه، عرضه کردن معیارهای زندگی اغلب انعکاس خوبی ندارد، ولی لازم است چون اموری که خصوصی فرض می شوند، مثل انتخاب درباره مرگ نزدیکان، همیشه تأثیری بر جامعه می گذارد. به این ترتیب، کلیسا آمادگی خود را اعلام می دارد که در تاریخ زمان خود جای بگیرد.

در آخر، دو نکته را متذکر شویم:

در سنت مسیحی ما، آینده مسکینان، به طور اساسی و همواره مد نظر بوده. اغلب وظیفه مقامات رسمی کلیسا بوده، و مسیحیات زیادی آن را به عهده گرفته اند که سخنگوی انتظارات و نگرانی های مسکینان باشند. اعلامات و پیشنهادهای که درباره عدالت اجتماعی درباره بیماری ایدز، درباره همیاری بین المللی، شده است را به یاد آوریم. ایمان از میراث شهادت می دهد، حال آنکه زمان ما گاهی تصور می کند که همه چیز با او شروع شده است. برای ساختن آینده خود، باید به تاریخ مان گوش فرا دهیم. کلیسا که به واسطه ایمان به پدران خود متصل است، به این ترتیب اعلام می دارد که برای تفکر در یک زمان، باید بتوانیم به یک انتقال ارجاع دهیم. این هستی پدر - فرزندان و آزاد است که به ما اجازه می دهد به زمان حال به نفع انسان جواب های دقیق بدهیم.

مسیرهایی برای تعمق

۱- آیا مذهب فقط در رابطه با نیایش و مراسم مذهبی است یا درباره اعمال زندگی انسانی نیز نظر می دهد؟ چرا مسیحیان اغلب «ایمان و رسوم اخلاقی» را به هم پیوند می دهند؟ به چه صورتی تن یافتن عیسی مسیح، ارتباط این دو را تجدید کرده است؟

خروج، اطاعت انسان‌ها از «ده فرمان» به نوعی تجلی خدا را تداوم می‌بخشد. برای مشخص کردن قانون خدا در اساسی‌ترین قسمت آن (در کتب مقدس فرامین زیادی هست) سنت کتب مقدس از «ده کلام» نام می‌برد نه از «ده فرمان» چنان‌که ما عادت کرده‌ایم. دلیلش این است که در واقع اولین «ده کلام» یک فرمان نیست (یا به هر حال با یک حکم شروع نمی‌شود) بلکه یادآوری‌ای است از آنچه که خداوند برای امتش انجام داده: «من هستم یهوه خدای تو که تو را از زمین مصر و از خانه غلامی بیرون آوردم» (خروج ۲۰:۲). تنها پس از آن است که فرامین می‌آیند.

ساختار اساسی اخلاق مکاشفه شده که در بالا از آن سخن می‌گفتیم، در اینجا کاملاً روشن می‌شود. از نقطه نظر متون مقدس، اخلاق جوابی است به محبت مطلقاً ازلی و رایگان خدا. خداوند عمل می‌کند و انسان در شکرگزاری خود، با اطاعت عاشقانه‌اش به دعوت خداوند جواب می‌دهد. عمل خدا - عمل آفرینش، عمل آزادی، عمل نجات - جوابی می‌طلبد، پذیرش، همکاری‌ای می‌طلبد. ایمان و وجود اخلاقی که از آن ناشی می‌شود چیزی به جز این نیستند. با عمل کردن به «ده فرمان» انسان عمل خلق‌کننده و آزادکننده خدا را به انجام می‌رساند. او با خداوند در ساختن یک پادشاهی آزادی و عدالت و محبت همکاری می‌کند.

به این ترتیب، قانون به صورت عمود بر روابط خدا - انسان یا سرور - خدمت‌گزار روی سر انسان نمی‌افتد بلکه به عنوان یک زمان دومی در نتیجه‌گیری یک عهد در مسیر افقی یک تاریخ مشترک بین خدا و کسانی که خدا را می‌طلبند، جا می‌گیرد.

جای شک نیست که «ده فرمان» خلاصه بسیار گویای اخلاق کتب مقدس را تشکیل می‌دهد.

عیسی اهمیت خاص آن را درک کرد و این «ده فرمان» در سنت اخلاقی کلیسا باقی ماند.

«گمان مبرید که آمده‌ام تا تورات یا صحف انبیاء را باطل سازم، نیامده‌ام تا

بنابراین، می‌گوییم: اخلاق خروج، اخلاق تثنیه، اخلاق رسولان یا حکیمان... ولی همه این خصوصیت‌ها در درون یک کادر اساسی یعنی کادر «عطای احکام» (خروج ۱۹-۲۴) قرار می‌گیرد. به این دلیل است که در اینجا، بر این متن متمرکز می‌شویم.

گنجینه‌های عهد قدیم

در پنج فصلی از کتاب خروج که عطای فرمان را روایت می‌کنند، جایگاه این فرمان به روشنی نمودار می‌شود. ولی معنای خود را تنها در داخل عهدی که خدا می‌خواهد با امتش ببندد، دریافت می‌کند.

ترتیب متن در اینجا کاملاً روشن است. بیایید از نزدیک بر آن بنگریم. در فصل ۱۹، خداوند عهدش را پیشنهاد می‌کند. این اوست که ابتکار عمل را به دست می‌گیرد: «شما آنچه را که من به مصریان کردم دیده‌اید و چگونه شما را بر بال‌های عقاب برداشته نزد خود آورده‌ام. و اکنون اگر آواز مرا فی الحقیقه بشنوید و عهد مرا نگاه دارید، همانا خزانه خاص من از جمیع قوم‌ها خواهید بود، زیرا که تمامی جهان از آن من است» (خروج ۱۹: ۴-۵) قوم به این پیشنهاد پیمان با یک تعهد اولیه جواب می‌دهد: «آنچه خداوند امر فرموده است، خواهیم کرد» (خروج ۱۹: ۸).

پس از آن، تجلی عظیم خدا از سینا می‌آید (خروج ۱۹: ۱۰-۲۵): «... رعد‌ها و برق‌ها و ابر غلیظ بر کوه پدید آمد و آوای کرنای بسیار سخت...» (خروج ۱۹: ۱۶). خدا خود را به قومش نشان می‌دهد و در درون این تجلی است که خدا «ده فرمان» را می‌دهد.

این مشارکت بین فضای «ده فرمان» و ظهور خدا قابل تعمق است. مکاشفه آنچه که انسان باید به کار گیرد (اطاعت از احکام) و آنچه که انسان هست، عمیقاً به مکاشفه خود خدا پیوسته است. می‌تون گفت که عمل انسان که به تصویر خدا خلق شده، خدا را مکشوف می‌سازد و قابل رؤیت می‌کند. طبق روایت

که پدر مرا محبت نمود، من نیز شما را محبت نمودم، در محبت من بمانید» (یو ۱۵:۹) عیسی، با محبت نمودن به شاگردانش، محبت پدر را که از او دریافت کرده است «پیروی» می کند و شاگردان با محبت نموده به یکدیگر از محبت عیسی که در خود دریافت کرده اند «پیروی» می کنند.

به این ترتیب، زندگی محبانه، جای گرفتن در زندگی محبت تثلیث است، آن گونه که در تاریخ ظاهر شده و آن گونه که از ازل هست (ر. ک یو ۱۷:۱). بنابراین، شخص عیسی معیار همه زندگی اخلاقی ما می شود. خداوند می گوید: «من راه و راستی و حیات هستم» (یو ۱۴:۶)

مسیرهایی برای تعمق

- ۱- کتاب خروج ۱۹-۲۴ را بخوانید. چه طرح ریزی از فصل ۱۹ می توانید پیشنهاد کنید؟
- ۲- «ده فرمان» درباره چه چیزهایی هستند؟ چه کسی ابتکار عمل آن را داشته؟ در چه موقعیتی این «ده فرمان» جای می گیرد؟
- ۳- چطور این متن با مکاشفه خدا و مکاشفه انسان مربوط است؟ آیا شما تجربه کرده اید که شناخت خدا باعث می شود بهتر خودتان را بشناسید؟ باعث می شود بدانید چه باید بکنید؟
- ۴- با نت برداری (اگر لازم است)، قسمت های دیگر کتب مقدس را که در آنها از «ده فرمان» سخن رفته، پیدا کنید.
- ۵- نتایج اخلاقی اجرای فرمان چیست؟ آیا این نتایج مثبت یا منفی اند؟
- ۶- آیا اطاعت از فرامینی که در سینا مکشوف شده و اطاعت از یک قانون مدنی (قوانین مدنی، قوانین رانندگی...) یک ماهیت دارند؟
- ۷- این مطلب را که عیسی نیامده تا قانون را باطل کند بلکه تا تمام کند را چگونه می فهمید؟ این مطلب عملاً چگونه خود را نشان می دهد؟
- ۸- تازه بودن فرمان محبت (یو ۱۵:۱۲) در رابطه با قانون طلایی در چیست؟ (لاو ۱۹:۱۸)

باطل سازم، بلکه تا تمام کنم» (مت ۵:۱۷). در واقع موعظه افتتاحی عیسی روی «کوه» (که مسلماً کوه سینا را به یاد می آورد) در انجیل متی، یک آموزش کامل درباره «ده فرمان» را در بر می گیرد (ر. ک مت ۵: ۲۱-۳۷) و عیسی نهایت توقع آن را آشکار می کند.

تازگی مسیح

در عهد جدید، به مانند عهد قدیم، درباره آموزش اخلاق خصوصیت هایی مربوط به نویسنده ها می یابیم. مثلاً لوقای قدیس روی رحمت تأکید می کند: پولس قدیس مقام مهمی به «وجدان» (کلمه ای که حدود بیست بار تکرار شده است) می دهد.

ولی شاید یوحنا جمع بندی عمیق تری از اخلاق مسیحی عرضه کرده. زیرا خود شخص عیسی رامبنای زندگی اخلاقی قرار داده است. برای انجیل یوحنا، زندگی اخلاقی در فرمان «محبت» خلاصه می شود. ولی صحبت از محبت کردن به آن گونه است که عیسی، آن پسر یگانه محبت می داشت (یو ۱:۱۸) «این است فرمان من که یکدیگر را محبت نمایید هم چنان که شما را محبت نمودم» (یو ۱۵:۱۲) واژه «هم چنان که» تنها پیروی از نمونه های عیسی را بیان نمی کند هر چقدر هم که این پیروی مهم باشد. بلکه به این معنی است که محبتی که عیسی به شاگردانش داده، در آنها به صورت یک واقعیت درونی در می آید که باعث می شود، آنها یکدیگر را محبت نمایند. اینجا صحبت از انتقال محبت عیسی به شاگردانش است. این انتقال به واسطه ایمان شاگردان و دریافت محبتی که به آن محبت شده اند و تعهد آنها در یک محبت متقابل برای آنکه آنها را محبت داشته و انتخابشان کرده است (ر. ک یو ۱۵:۱۶).

اگر بگذاریم عیسی محبتمان نماید و محبت او را در خود بپذیریم به طوری که بتوانیم دیگران را به همان محبت، محبت نماییم، یعنی محبت پدر را نیز پذیرفته ایم. چون از خود پدر است که عیسی محبت را دریافت کرده «هم چنان

مرد جوانی به نزد عیسی آمد...

آیا اخلاق به جوانان مربوط است؟

آیا جوانی و اخلاق آن قدر که بعضی‌ها معتقدند با هم بیگانه اند؟
این طور نیست!

به نظر می‌رسد که اخلاق، جوان‌ها را فراری می‌دهد. به نظر آنها، اخلاق منبع اجبارهاست. در این عصر که مطلب باب روز، توجه به هوس‌هاست، اخلاق در تضاد با چیزی است که شکوفایی آزادانه نام گرفته. در نتیجه، جوانان حاضر به شنیدن هیچ نوع بحث و گفتگوی در باب اخلاق نیستند، به قول بعضی‌ها «حکمت را برای بزرگسالان بگذاریم!»

ولی، اخلاق، به مانند دانش‌های دیگر، باید در جوانی آموخته شود که در بزرگسالی از محصول آن بهره‌مند شویم. بنابراین، بحث درباره مفید بودن یک آموزش اخلاقی برای جوانان در این خلاصه می‌شود که ببینیم چه مزیتی از اخلاق حاصل می‌شود و شرایط آموزش آن چیست.

سن تصمیمات بزرگ

جوانی، دورانی است که در آن استقلال کسب می‌کنیم: در حیطه تحصیلات یا زندگی عاشقانه، مرد جوان یا زن جوان به خود واگذار می‌شود تا انتخاب‌هایی بکند که هیچ کس دیگری نمی‌تواند انجام دهد. ولی قبل از رسیدن به سن بلوغ، جوان از دورانی می‌گذارد که کودکی نام دارد و در آن زیستن را می‌آموزد. در آن دوران، کودک، آنچه را که بزرگسالان به او می‌آموزند، به طور خارق‌العاده‌ای سریع و محکم هضم می‌کند. در این دوران است که اغلب رفتارهای اجتماعی بعدی شکل می‌گیرند.

بنابراین، جوانی در پی کودکی می‌آید که در آن اخلاق همواره حاضر است.



زندگی اخلاقی یک مسیحی، پیروی از مسیح است که خدمت را مرکز عملش قرار داده.

قوانین همه آموزش های دیگر اطاعت می کند: آموزش شناخت خود، پیشرفت با تمرین مرتب، گوش سپردن به کسانی که در این علم استاد هستند. آیا گزینش بزرگسالان به عنوان نمونه، بهترین راه یادگیری نیست؟ در این مورد، اعمال بزرگترها آزمون هر نوع بحث اخلاقی را شامل می شود، چون می تواند تضادهای بین گفتارها و کردارها را نشان دهد، ولی زمانی که آنها کنترل اعمال خود را به دست آورده باشند و مزایای آن قابل رؤیت باشد، می توانند بهترین مدافعان یک زندگی پر فضیلت باشند.

مسیرهایی برای تعمق

از متن مقاله

- ۱- آیا هر سنی اخلاق خاص خود را دارد؟
- ۲- آینده جوانانی را که می شناسید چگونه تصور می کنید؟
- ۳- در اطراف شما، عکس العمل جوانان نسبت به مسائل اخلاقی چیست؟
- ۴- این جوانان از عمق قلبشان گندیده اند. «جوانان بزه کار و تنبل اند. اینها هرگز مثل جوانان دوران قدیم نخواهند شد». این نقل قول که بیش از ۳۰۰۰ سال قدمت دارد، روی یک سفال از خاک رس در خرابه های بابل پیدا شده. آیا این نظر را قبول دارید؟ با آن مخالف هستید؟
- ۵- فکر می کنید که اخلاق غریزی است یا اکتسابی؟ آیا به نظر شما غریزه انسان به سوی خوبی است یا به بدی گرایش دارد؟
- ۶- در آموزش اخلاقی جوانان، چه چیزی به نظر شما مهم می آید؟ در چه شرایطی امکان پذیر است؟
- ۷- درباره اخلاق، بزرگسالان چه رفتاری و چه اصول آموزش های باید داشته باشند؟
- ۸- جوانانی که کلیسا را به عنوان مکانی مقدس بازشناخته اند کدام هستند؟ چه دلایلی ممکن است باعث این انتخاب شده باشد؟ آیا این دلایل به زندگی اخلاقی مربوط اند؟

جوانان در تلاش برای استقلال خود، آنچه را که به صورت غل و زنجیر حس می کنند، تکان می دهند: از بحث های اخلاقی می گریزند، حال آنکه به آن نیاز دارند چون باید تصمیمات زیادی که آینده ساز هستند بگیرند. با این حال، آنها حتماً این احتیاج را حس می کنند. در واقع آنها نگرانند که به زندگیشان قدرت و وسعت و معنی بدهند. این امر از بحث های پایان ناپذیر آنها درباره موضوعاتی که ذهنشان را مشغول می کند، مثل انتخاب شغل، بی عدالتی های دنیای جدید، رابطه شان با دیگران، جنسیت و زندگی زوج، مشخص می شود. بحث هایی که بیشتر شب هنگام به آنها می پردازند. جلسه های بحث و گفتگو- خصوصاً درباره مزایا- به این منظور تشکیل می شوند که تجربیات دیگران را دریافت کنیم و هستی خود را به واکنش های غریزی و هوی و هوس تنها نسپاریم. شرکت کردن در این جلسات، نشانه دل نگرانی ای است که همیشه و همه جا برای راهبرد زندگی، وجود دارد. بنابراین، انتظار یک آموزش اخلاقی به صورت یک کمبود و جویایی یک خواسته، خود را نشان می دهد. آنهایی که این کمبود را حس می کنند، همیشه به ماهیت آن آگاه نیستند. به این دلیل است که جوانی دوران طرح سؤالات بی شمار است.

زودتر بهتر است تا دیرتر

این وظیفه آموزگاران است که جوانان را در این مسائل دست خالی نگذارند و بدون موعظه نمودن به آنها نشان دهند چه منافعی در انجام عاقلانه اعمالشان وجود دارد. اگر فضیلت را، نه به عنوان حکم به پاک بودن بلکه تملک نیرویی بدانیم که توانایی های ما را نظم می بخشد. از گرایش به سوی هوی و هوس حفظ مان می کند و برایمان سعادت به ارمغان می آورد. این چیزی است که باید هدف هر تعلیم و تربیت باشد. کسی که در جوانی عادت کرده با ضعف های خود مبارزه کند، کمتر از دیگران در معرض رنج های اخلاقی پیری است. در این مورد، باید هر چه زودتر عادات خوب را مقرر کرد. این آموزش تکنیک هایی را به کار می گیرد: اگر بخواهم به خوبی راه رفتن را بیاموزم، باید از همان زمانی که ممکن است، شروع کنم. به طور کلی، آموزش اخلاقی از

ملاقات عیسی با مرد جوان ثروتمند، خصوصاً در سنت بیزانس، به عنوان نمونه ملاقات خداوند با جویندگان خدا درک شده است.

کتاب مقدس به جوانان امید می بخشد

در فرهنگهای متفاوت، از بسیاری جهات به جوانان با سوء ظن می نگرند. جوان ها را نیرویی بی منطق، کنترل ناپذیر و شکل نیافته می داند. تفکر مسیحی که در تعمق کتب مقدس ریشه دارد، این افکار فانتزی را تشویق نمی کند. جوانی را سنی می داند که بی تصمیمی اش پراز توانایی های مختلف است. بنابراین اثری را شرارت نیست. جوان کسی است که به دنبال حکمت است (حک ۸: ۲) که می تواند فصل بیابد (۲- مک ۱۵: ۱۲) که انتخابات عاشقانه ای می کند که زندگیش را در آنها به گرومی گذارد (بنسی ۱۵: ۲ یول ۸: ۱) که می گذارد خداوند آموزش دهد (مز ۷۰: ۱۷) او هم چنین می تواند در شرارت و جفاکاری، استحکام بیابد (پید ۸: ۲۱، ار ۳۲: ۳۰) به این ترتیب، نوجوان کسی است که هنوز نمی تواند خود را هدایت کند (۱- پاد ۳: ۷).

در کتب مقدس

۹- با خواندن متن لوقا ۲: ۲-۳۹ رفتار عیسی کودک و نوجوان را بررسی کنید.

۱۰- ملاقات های عیسی با جوانان کدام اند؟ شما می توانید ملاقات عیسی را با کودکان (مت ۱۹: ۱۳-۱۵) و شفای پسر بیوه نائین (لو ۷: ۱۱-۱۷) را در کتب مقدس بخوانید.

اخلاق، مسئله ای است مربوط به جوانی، نه در ارتباط با آنچه خصوصیت جوانی است و به مرور تقلیل می یابد بلکه به این دلیل که در این سن اصول پایه ای بنا می شوند و رفتارهای غریزی کنترل می شوند، به عبارت دیگر، اسکلت بنایی ساخته می شود که پایه ها و سبک تمام زندگی اخلاقی انسان را ترتیب می دهد. هیچ وقت برای زیستن بر طبق نیکویی زود نیست.

يك قدیس جوان، مجذوب خوشبختی

لوئی گنزاگ (۱۵۶۸-۱۵۹۱) در دربار فلورانس خادم بود، او در این جو پر زرق و برق تجدید حیات اروپا، در جواب فسق و فجور لور دبوش، قسم پارسایی می خورد او را به دربار مادرید می فرستند تا آموزش شاهزادگی را تکمیل کند. وقتی در ۱۷ سالگی برمی گردد، تصمیم می گیرد یسوعی شود. پدرش به شدت مخالفت می کند ولی بالاخره مجبور می شود در مقابل اراده پسرش تسلیم شود. لویی که در رم راهب ساده ای بود، اعمال ریاضت زیادی به جا می آورد و شدیداً به تحصیل می پردازد. زندگی روحانی او در آن زمان دردناک و مشوش است. در ۲۲ سالگی، درمی یابد که زندگیش کوتاه خواهد بود. از این پس زندگی روحانی او آرام تر است او خود را به خدا سپرده است. در آن زمان که طاعون در رم بیداد می کند، لویی زندگی خود را وقف بیماران می کند و در ۲۳ سالگی بر اثر بیماری طاعون می میرد. در لحظه مرگ می گفت: «چه سعادت!» کلیسا او را بدر زمره قدیسیین شناخته و روز ۲۱ ژوئن را به نام او جشن می گیرد.

اگوستین قدیس (۳۵۴-۴۳۰) در ابتدای کتابش «آداب کلیسای کاتولیک»، که درباره اخلاقیات انجیلی نوشته، جستجوی آنچه که برای انسان بهترین است را توصیه می‌کند: «بی شک، همه ما می‌خواهیم خوشبخت زندگی کنیم و هیچ کس در میان انسان‌ها پیدا نمی‌شود که با این امر مخالفت کند. پس آنچه را که برای انسان بهترین است، بجوییم». چه کسی می‌تواند با اسقف هیپون مخالفت کند؟ لیکن در دوران جدید، اخلاق‌گرایان، اخلاق را بر روی اجبار و ممنوعات متمرکز کرده‌اند تا جایی که، خوشبختی را، به این بهانه که شخصی و مطلقاً به خود مرکزیت است، کنار گذاشته‌اند.

آرزوی خوشبختی

امروز، وقت آن است که شرح اخلاق مسیحی را بار دیگر بررسی نماییم تا آرزوی خوشبختی را در آن مستقر کنیم. اولاً به این دلیل که این تمایل ذاتی را خدا در قلب ما جای داده تا ما را به سوی خود رهنمون سازد، سپس به این منظور که با وفادارای بیشتری به آموزش انجیل بازگردیم.

در واقع، در اولین موعظه عیسی که متی روایت می‌کند، وعده‌های سعادت، قبل از شرح فرمان انجیل و راه جدیدی که فرمان به سوی خدا که پدر خوانده شده، ترسیم می‌کند، آمده است. فرامین خدا توسط وعده‌های الهی جهت یافته‌اند، یعنی گرایش به سوی سعادت که به واسطه کلام خدا برانگیخته شده. به این ترتیب، کتب مقدس یک اخلاق خوشبختی به ما می‌آموزد که اصولی را تحمیل می‌کند و فضایی را توصیه می‌کند که راهی به سوی سعادت الهی هستند. از طرف دیگر، اخلاقی که انسان را خوشبخت کند، هر چقدر که تلاش‌ها و فداکاری‌های زیادی همراهش باشند باز هم جذاب‌تر از آموزشی است که آرزوی خوشبختی را در ما خفه کند.

بنابراین، خوشبختی واقعی انسان کدام است؟ در واقع، ما، حتی بدون این که فکرش را بکنیم، مداوماً با این سؤال مواجه می‌شویم. در واکنش‌هایمان

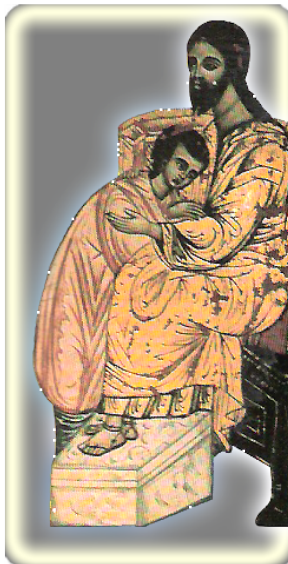
قسمت دوم:

در جستجوی خوشبختی

... چه کنم تا وارث حیات جاودانی شوم

خوشبختی چیست؟

آرزوی خوشبختی، طبیعتاً ما را بر آن می‌دارد که از ماهیت آن به طور قطعی و دقیق جویا شویم خوشبختی چیست؟ آیا خوشبختی‌های واقعی و دروغین وجود دارد؟ چگونه آن را تشخیص دهیم؟



یوحنا رسول در شب شام آخر بر سینه مسیح تکیه می‌زند.

شخصی درک می‌کنیم، مثل واکنش کم و بیش محسوس و دلپذیری که از تماس با چیزهای مورد علاقه مان عایدمان می‌شود. این یک «خوشبختی برای خود» است. ولی تجربه محبت و هم‌چنین تجربه دوستی، به ما می‌آموزند که بعد غیرشخصی خوشبختی در یک رابطه عاطفی واقعی، اساسی است. وقتی واقعاً کسی را دوست می‌داریم، این اوست که با همه خصایصش، خوبی‌اش، زیبایی‌اش، احتیاجاتش و هم‌چنین محدودیت‌هایش، محبت را برمی‌انگیزد و راه می‌برد تا جایی که آرزوی خوبی کردن به او همان قدر که به خودمان، در ما بیدار می‌شود فرمان: «همسایه خود را مثل خویشان محبت نما» (لا و ۱۸:۱۹، مت ۱۹:۱۹) دیگر به صورت یک فرمان بیرونی که مقیاسی برای غرورمان تعیین می‌کند به نظر نمی‌رسد بلکه بیان یک حرکت عمیق و غریزی محبت است. محبت نمودن دیگری به مانند خود در این خلاصه می‌شود که بگذاریم نیکی که در اوست ما را بگیرد. او را بپذیریم تا آنجا که در او احساس خوشبختی کنیم و با او به مشارکت رسیم و خوشبختی مشترکی از آن به دست آوریم.

یک سعادتمندی فعال

از طرف دیگر، در رابطه با محبت، تمایل به سعادتمندی تنها تأثیر پذیر نیست بلکه عمل‌کننده نیز هست. محبت و دوستی ما را بر آن می‌دارند که حقیقتاً و فعالانه در پی خوشبختی کسی که دوست داریم، باشیم. در ما سخاوت، آرزو و لذت نیکویی کردن را به صورتی رایگان و بی‌توقع و گاهی تا حد فداکاری واقعی، برمی‌انگیزد. گاهی پدر و مادرها، در تربیت فرزندان‌شان چنان شادی‌اش را کشف می‌کند که از همه لذت‌های زندگی فراتر است. لازم است شرایط محبت واقعی که تنها راه سعادتمندی است را یادآور شویم. محبت، برای این که واقعاً عمل کند، از ما فضیلتی به کارگیری یک سری خصیصه‌های شخصی را می‌طلبد «فضیلت»‌هایی به معنای واقعی و قوی کلمه.

نسبت به اشیاء و افرادی که ملاقات می‌کنیم نسبت به این که برایمان خوشایند یا ناخوشایند باشند، بنابراین که کمی خوشبختی یا بدبختی به ما وعده بدهند، مسئله خوشبختی برایمان مطرح می‌شود. ما به خیلی چیزها گرایش داریم که ظاهر خوشبختی دارند و مزه آن را به ما می‌چشانند ولی چه بارها که با امیدهای کاذب فریب خورده‌ایم!

سعادتمندی در خدا

توماس اکینی قدیس در قسمت دوم کتاب خود «مجموعه خداشناسی»، در ابتدای شرح اخلاق مسیحی خود، رساله‌ای در باب سعادتمندی قرار داده و سعادتمندی را نتیجه‌غایی و هدف نهایی می‌نامد که کل اعمال زندگی انسان را هدایت می‌کند.

رساله توماس قدیس می‌تواند به ما کمک کند تا درباره مسائل و تجربیات مربوط به آرزوی خوشبختی شخصی مان و آنچه در راه آن است: کمبودها، رنج‌ها، آزمایش‌ها... تفکر کنیم و این آرزو را به سمت خوشبختی‌ای که در خدا هست، بگردانیم.

نویسندگان دیگری، که در روش بیان‌شان از یک شرح خداشناسی، بیشتر به تجربه روحانی نزدیک می‌شوند، در این راه یاریمان می‌کنند. می‌توانیم از نیایش کتاب زیبای «پیروی از عیسی مسیح» که مخاطبش شخص مسیح است یاد کنیم: «ای عیسی مهربان و دلنواز، کاری کنید که در شما آرامش بیابم، بیشتر که در هیچ موجود دیگری: بیشتر که در هیچ چیز دیگری چه مری و چه نامری، بیشتر که در هر چیزی که شما نباشد، ای خدای من!» (کتاب سوم ۲۱) به نوعی می‌توان این را تفکر توماس قدیس دانست که به نیایش تبدیل شده.

سعادتمندی برای خود، و برای دیگران

می‌خواهم دو جنبه مسئله خوشبختی را یادآور شوم تا اهمیت و وضعیت آن را در اخلاق مسیحی روشن کنم. امروزه، ما اغلب خوشبختی را به صورت خیلی

مخالفت می‌ورزد. این مخالفت خصوصاً در انجیل لوقا مشخص است (لوقا: ۲۰-۲۶) که یک به یک بدبختی‌ها را با سعادت‌مندی‌ها می‌آورد.

در نور مسیح و به مانند مسیح است که مژده‌های سعادت‌معنای واقعی خود را می‌نمایاند و قدرت خود را بدست می‌آورد. اینها یک سری اصول عمومی اعلام نمی‌کنند بلکه به ما کلامی را پیشنهاد می‌کنند. که ما را با شخص عیسی مربوط می‌سازد. مگر نه این که او، پسر خدای خالق، خود را مانند طفلی در آخور بیت‌الحم حقیر نمود تا درب پادشاهی آسمان را برای ما بگشاید؟ مگر نه اینکه، او کلمه خدا «حلیم و افتاده دل» (مت ۱۱: ۲۹) بود تا جایی که عذاب رنج‌ها و محکومیتی آن چنان ناعادلانه و بی‌رحمانه تصلیب را تقبل کرد؟ مگر نه این که او به ما عدالت خدا را آموخت و رحمت و آرامش را بر ایمان آورد؟ مگر نه این که او اولین شکنجه دیده‌انجیل بود ولی همچنین، با رستاخیز خود و صعود خود به نزد پدر، چشمه خشک ناشدنی شادی و وجد را به ما ارزانی داشت؟ خوشبختی چیست؟ خوشبختی واقعی. این سؤال است که خدا در قلب هر انسانی گذاشته و هیچ چیز نمی‌تواند آن را پاک کند.

مسیرهایی برای تعمق

از متن مقاله

- ۱- آیا با اگوستین قدیس هم عقیده اید که خوشبختی معیاری است که همه آرزو می‌کنند؟ این آرزو از کجا ناشی می‌شود؟
- ۲- آیا فکر می‌کنید برای یک انسان ممکن است به خوشبختی حقیقی دست بیابد؟ به نظر شما چگونه؟
- ۳- به نظر شما چه چیزی برای خوشبختی لازم است؟ یک زندگی اخلاقی متعادل، شادی‌های مکرر، نبود آزمایش‌ها...؟ می‌توانید از گفته‌های توماس قدیس الهام بگیرید.
- ۴- رابطه بین لذت و خوشبختی چیست؟ آیا خوشبختی معادل مجموع لذت‌های ماست؟ آیا یک لذت می‌تواند در تضاد با خوشبختی باشد؟

دقیقاً در این محبت فعال که در شخص مسیح متمرکز شده است ما بهترین سعادت خود را کشف می‌کنیم. سعادت‌مندی که به آن دعوت شده ایم.

حقیقی بودن و سختی سعادت‌مندی‌های انجیلی

در آخر، چند کلمه هم درباره سعادت‌مندی‌هایی بگویم که تعالیم عیسی بر اساس آنها شروع می‌شود و بر آن مسلط است. اینها در عین حال خیلی انسانی و حقیقت‌گرا و تناقض‌دار هستند. مژده‌های سعادت در ما آرزوی غریزی و عمیقی را برمی‌انگیزند که ما را به سوی خوشبختی کوچک یا بزرگ می‌برد و در عین حال ما را به سختی و بدون مراعات در برابر دردناکترین و معمول‌ترین واقعیات زندگی قرار می‌دهند: فقر، بدبختی بی‌احساسی و خشونت، جداسازی‌ها، تجاوزها، تهمت و شکنجه. با وجود این، از ورای این تجربیات دردناک و تشویش‌برانگیز است که سعادت‌مندی‌ها به نام مسیح، برایمان راهی به سوی پادشاهی آسمانی می‌گشایند. پادشاهی‌ای که همه شاگردان را مثل فرزندان به دور پدر جمع می‌کند. مژده‌های سعادت، ما را در مسیح شریک می‌گرداند و با احساس تعهدآوری در تجربه او سهیم می‌گرداند: ایمان، اعتماد، امید و محبت بی‌حد و حصر. به این ترتیب، نباید تعجب کرد که این متن با دعوتی برای شادی و وجدی بسیار قوی‌تر از تمام رنج‌هایی که متحمل شده ایم، پایان یابد. مژده‌های سعادت، تنها دعوتی به شجاعت و به شادی نیستند. آنها حقیقتاً قلب تعالیم اخلاقی عیسی را که در عهد جدید آمده، تشکیل می‌دهند. ولی این متن برای ما بدون حیات و بی‌حاصل می‌ماند اگر در عمق قلبمان توسط مسیح تکرار نمی‌شد، خصوصاً زمانی که رنج به سراغمان می‌آید اگر با دلگرمی ایمان و فروتنی اعتمادی که فیض روح به ما دهد به آن جواب ندهیم.

در نور مسیح

مژده‌های سعادت‌مندی شورانگیز است. تفکرهای معمول ما را در هم می‌ریزد و با آنچه برداشت دنیوی زندگی می‌نامیم و با تصورات معمول خوشبختی مستقیماً

سؤالاتی که توماس اکینی قدیس (۱۲۲۵-۱۲۷۴) از خود می‌پرسد

توماس قدیس در کتاب «مجموعه خداشناسی» اش جواب‌های اصلی و وسوسه‌هایی در ارتباط با این سؤال مهم را بررسی می‌کند: آیا خوشبختی انسان در داشتن ثروت، در لذت بردن از احترامات در نام آوری، در اعمال قدرت است یا در محاسن جسمی، نیرومندی، سلامتی یا در لذت‌ها و هیجان‌ات حسی و یا در محاسن روحی مثل علوم و فضایل؟ او سؤال خود را چنین مطرح می‌کند: کمال خوشبختی انسان در یک تملک بوجود آمده است یا در خدا؟

توماس قدیس باز از خود سؤال می‌کند، آیا با خوشبختی در سطح احساسات مواجه می‌شویم یا در اعمال توانایی‌های روحانی - عقل، خرد، اراده - یا در نظاره ناب خدا که حاصل فیض، در ورای توانایی‌های طبیعی ماست؟ او هم چنین از خود می‌پرسد شرط سعادت‌مندی چیست: دانش، شرف، لذت و شادی، نظم اراده، بی نقصی بدن با بعضی تملکان بیرونی: همنشینی با انسان‌های دیگر، خصوصاً خانواده و دوستان.

چطور می‌توانیم به سعادت‌مندی برسیم: با توانایی‌های طبیعی مان یا با فیض الهی‌گزیرناپذیر که در ضمن مستلزم اعمال به جای ماست؟ او هم چنین از خود می‌پرسد، آیا خوشبختی در این زندگی ممکن است یا در راهش می‌توان زندگی را باخت. او در خاتمه می‌گوید - و او می‌توانست از اینجا شروع کند - آیا همه انسان‌ها در آرزوی سعادت‌مندی هستند؟ و در این باره به سخن آگوستین قدیس ارجاع می‌دهد: «اگر کسی بگوید: همه می‌خواهیم خوشبخت باشیم و هیچ کس نمی‌خواهد بدبخت باشد» چیزی می‌گوید که هیچکس با رجوع به اراده خودش، نمی‌تواند نداند».

- ۵- خوشبختی به شانس مربوط است یا به اراده؟ آیا خوشبختی ساخته می‌شود؟
- ۶- چه شخصیت مشهوری برای شما نمونه یک شخص خوشبخت است (در انجیل، در تاریخ، در اطراف شما)؟
- ۷- آیا فکر می‌کنید دیگری به خوشبختی شما کمک می‌کند یا در آن سهیم است؟ آیا خوشبختی دادنی است یا گرفتنی؟
- در کتب مقدس**
- ۸- دو متن مژده‌های سعادت را با هم مقایسه کنید (لو ۶: ۲۰-۲۶، مت ۱: ۱۲-۱۳).
- ۹- با خواندن متن مژده‌های سعادت لوقای قدیس (لو ۲۰-۲۶) هر سعادت‌مندی را با یک بدبختی که به آن نزدیک است، تناسب دهید. از بدبختی‌ها شروع کنید و سعی کنید بفهمید آنها که ثروتمندند، آنها که سیرند، آنها که می‌خندند... چه کم دارند. چطور می‌توان خوشبختی را در اشک‌ها، در رنج، چه جسمی، چه روحی، چه روحانی، پیدا کرد؟
- ۱۰- آیا فکر می‌کنید خدا پاسدار خوشبختی ماست؟ آیا به نظر شما کتب مقدس و کلام کلیسا دعوتی برای خوشبختی هستند؟

عمق قلب منعکس می شود. نه تنها برای یادآوری قانون به طور عام بلکه در زمان مناسب و به صورتی دقیق: «این کار را بکن، آن کار را نکن».

این بررسی اولیه، بر پایه تجربه انسانی بنا شده ولی معنای واقعی وجدان اخلاقی از کلام خدا روشن می شود: «چون این قانونی است که خدا در قلب انسان نوشته: حرمت انسانی او در این است که از آن اطاعت کند، و این وجدان است که انسان را داوری خواهد کرد».

معبد وجدان

نباید آزادی را متضاد با اطاعت دانست کسی که اطاعت می کند، یک عمل آزادانه انجام می دهد و به این ترتیب از حرمت انسانی گواهی می دهد، یعنی عظمت مسئولیت. بنابراین، برتر بودن قانون اخلاقی نیز ذکر شده: این قانون است که ما را داوری خواهد کرد. مسئول بودن یعنی جوابگوی اعمال خود بودن. در این دو جمله، برداشتی از انسان و وضعیت او در عالم وجود مشخص شده. متن *Gaudium et spes* این مطلب را شرح و بسط می دهد.

«وجدان مخفی ترین مرکز انسان است. معبدی که در آن با خدا تنهاست و صدای او را می شنود».

وقتی انسان در خود فرو می رود، یک سری آینه های رو به هم که تنها تصویر خود او را بازتاب کنند نمی یابد بلکه ریشه های خود را در دنیای برتر می بیند. یعنی که رابطه خدا شکل دهنده شخص است و برتر بودن او به این ترتیب اظهار شده. خدا در وجدان ساکن است، به صورت صدایی که به ما خطاب می کند و بدون اجبار راه حقیقی خوشبختی را یادآوری می کند «این قانون که محبت به خدا و به همنوع انجام می پذیرد، به طریقی شگفت انگیز خود را به وجدان ما می نمایاند».

قانون اخلاقی، قانون آزادی است. جبار نیست بلکه راه شکوفایی کامل را که در محبت به خدا و به همنوع است، به انسان نشان می دهد. همه فرامین الزامات محبت را بیان می کنند و یا موانع آن را نشان می دهند.

... اگر می خواهی در زندگی داخل شوی ...

وجدان اخلاقی

وجدان اخلاقی چیست؟ شورای واتیکان دوم در متنی که مشهود است قانون اساسی شبانی (*Gaudium et spes*، شماره ۱۶) می گوید، وجدان یک معبد است. برای یک مسیحی، مکانی است که صدای خدا به گوش می رسد و تصمیمات بشری، گاهی به صورت دردآور، در آنجا گرفته می شود.

در میان معانی متعددی که امروزه برای کلمه آگاهی بکار می رود، در اینجا تنها از آگاهی یا وجدان اخلاقی سخن می رود. وجدان اخلاقی مستلزم نوعی سنگینی است؛ برای ملاقات با وجدان خود، شخص باید از آنچه که سطحی است، از حس هایش و از گرایش های آنی خود جدا شود تا در خود فرو رود و به من عمیق خود برسد که با شناخت چون و چراها قادر است حدود خود را آزادانه انتخاب کند.

متن شورای اسقفان واتیکان دوم می گوید: «انسان در عمق وجدان خود قانونی را کشف می کند که خودش تعیین نکرده ولی باید از آن اطاعت کند». به این ترتیب، وجدان مکان ملاقات انسان است با قانون اخلاقی ای که در قلب هر کس نوشته شده، همان قانونی که عیسی به مرد جوان ثروتمند پیشنهاد می کند. دو جنبه قانون اخلاقی را باید در نظر داشت، اولاً این که قانون اخلاقی مخلوق شخص نیست و به او داده شده است و از بالاتر از او می آید، ثانیاً بینش قانون اخلاقی به همراه معنای فریضه می آید، بنابه جبر قانون.

فریضه، نوعی الزام است که آزادی انسان را فاش می کند؛ در واقع، فریضه انسان را مجبور نمی کند بلکه او را تشویق می کند تا جوابی آزاد به اطاعت بدهد. وجدان به یک صدا تشبیه شده است: به اصطلاح عامیانه می گوئیم صدای وجدان. این صدا حکم مصرانه ای است به دوست داشتن و خوبی کردن و بدی نکردن. هنگامی که باید تصمیمی بگیریم این صدا به گوش می رسد و در

وجدانی که خطا می کند

تفکر و تعمق اخلاق شناسان بیشتر درباره منشاهای خطا و نادانی وجدان است. این منشاءها گاهی گریز ناپذیرند.

ولی خیلی خطاها و نادانی ها هستند که می توان از آنها حذر کرد و یا مغلوبشان کرد: کاهلی، اهمال یا گریز از حقیقت، دلایل زیاداند. مثلاً بعضی خطاهای پزشکی قابل بخشش اند ولی بعضی دیگر نیستند. شورای اسقفان دلیل دیگر برای خطا و نادانی را مطرح می کند: عادت به گناه کسی که بنا به عادت رفتار بد اخلاقی دارد، وجدانش ضعیف می شود، به خواب می رود یا از شکل می افتد. او دیگر شرارت عملش را تشخیص نمی دهد.

در این رابطه، یادآور می شویم که گرچه از نظر روان شناختی احساس گناه می تواند بیمار گونه باشد ولی حس خطا و حس اخلاقی گناه، نتایج آزادی بشری هستند و حتی در کسی که خطاکار است، حضور یک بعد برتر در انسان ثابت می کنند که از دنیای اعمال غریزی فراتر می رود بنابراین، مهم است که وجدان خود را پرورش دهیم و به دنیای راستی و صداقت باشیم. در این صورت است که صحبت از وجدان راست می کنیم.

نفی وجدان

به دنبال متن *Gaudium et spes* اجزایی چند از وجدان را نام بردیم که در دیدگاه کتب مقدس و مسیحیت جای دارند. بعضی از مکتب های فکری این طرز تفکر را رد می کنند. دو گرایش مهم را در این زمینه ذکر می کنیم.

یک گرایش، وجدان را به عنوان جزیی از اجزاء تشکیل دهنده انسان نفی می کند و وجدان را حضور محدود کننده الزامات اجتماعی می داند: الزامات اجتماعی در شخص منعکس می شود و به صورت وظیفه عمل می کند.

به این الزامات اجتماعی که صورت وجدان به خود می گیرد، نام های مختلفی داده اند، آگاهی طبقاتی و غیره.

گرایش دیگر برخلاف گرایش اولی است: در اینجا وجدان همان آزادی است

مشورت با دیگری

من در برابر وجدانم مسئولم. در این معبد، قانون اخلاقی را ملاقات می کنم و صدای خدا را می شنوم که مرا به نیکی تشویق می کند و از بدی برحذر می دارد و تشخیص خوب و بد را می آموزد. چطور این تضاد بین نیکی و بدی که نفی نیکی است در انتخاب های من وارد می شود، حال آنکه این انتخاب ها همیشه مفرداند و به یک وضعیت خاص مربوط اند؟ جواب این است که وجدان هم چنین مکان تعمق و تحلیل است: انتخاب های من باید حقیقی باشند یعنی در قلبشان انعکاس قانون اخلاقی که به من داده شده را داشته باشند باید مستدل باشند.

این یک خطای ویرانگر است که فکر کنیم وجدان واقعی یک وجدان لحظه ای است که مثل گزینه عمل می کند و نباید فکر کند. اگر وجدان غریزی و لحظه ای بود، از خطا به دور می بود. در اینجا به جای حقیقت که معیار وجدان است، یک حقیقت شخصی را (به مصداق اصطلاح: هر کس حقیقت خودش را دارد) و یا خلوص نیت را جایگزین کرده ایم. چه اهمیتی دارد اگر اشتباه کنم، مهم این است که خلوص نیت داشته باشم یعنی در توافق با خودم باشم و احساس گناه نکنم. در این صورت معیار خلوص نیت من، وجدان آسوده داشتن خواهد بود.

این نوع طرز فکر بسیار رایج است ولی انتخاب اخلاقی را از حقیقت جدا می کند و تجربه روزمره آن را تکذیب می کند. در برابر تصمیم حسابی که باید بگیریم، به نظرم مناسب می آید که مشورت بخواهم. وقتی تصمیم تنها به شخص من مربوط نمی شود و بعدی اجتماعی دارد، بحث و گفتگو و مشورت جمعی، مراحل لازم برای رسیدن به یک تصمیم جمعی هستند.

خلاصه بگوییم، وجدان می تواند خطا بکند. به همین دلیل اگر در برابر وجدانمان مسئول هستیم، پیشاپیش مسئول وجدانمان نیز هستیم. هر چقدر حیطه تصمیم گیری های من پیچیده تر و بزرگتر باشد. لزوم کسب اطلاع و روشن کردن وضعیت مربوط به آن بیشتر است پرورش وجدان یک وظیفه است. هر چقدر مسائل خاص تر باشد، مراجعی که باید در نظر بگیریم بیشتر می شود. مقامات رسمی کلیسا می توانند برای رفع تردیدها و سردرگمی ها و برای روشن کردن وجدان ها، راهنما باشند.

می شود؟ آیا وجدان می تواند خطا کند؟ چگونه از آن دوری کنیم؟

۸. حداقل شرایط احترام به وجدان کدام اند؟ چرا عده ای در وضعیت کنونی آزادی وجدان را رعایت نمی کنند؟ چطور به وجدان یک کودک، یک کهن سالی، یک شخص علیل احترام بگذاریم؟

۹. مسئول بودن یعنی چه؟ در برابر چه کسی مسئولیم؟ آیا تنها در برابر وجدان خود مسئول اعمالمان هستیم؟

۱۰. آیا می توان کسی را برخلاف نظر وجدانش به کاری وا داشت؟

۱۱. آیا همیشه باید احساس گناه را از خود دور کنیم؟ چگونه می توان بین احساس گناه راستین و احساس گناه بیمار گونه فرق گذاشت؟

۱۲. آیا یک وجدان جمعی وجود دارد؟

معانی مختلف وجدان معنای اول آن شناخت است. «از چیزی آگاه بودن» معنای بیش از تشخیص دادن را می رساند. انسان می توان تشخیص بدهد ولی بر آن آگاه نباشد. آگاهی روشنائی را می رساند و هم چنین شناخت غریزی: «آگاه شدن از...» این معنای در اصطلاح «آگاهی از خود» وجود دارند. آگاهی همچنان می تواند به مسئولیت ارجاع دهد: آگاهی از هستی یعنی چه می کنی؟ یعنی آیا دلائل و شرایط و عواقب کار خود را بررسی کرده ای؟ در اینجا آگاهی اخلاقی آزاد و قادر به تعقل است که به کار گرفته شده.

که با اختیار مطلق در مورد خوبی و بدی تصمیم می گیرد. اگر هنوز صحبت از قانون باشد، منظور قانونی است که من به خودم می دهم. این تفکر، نهایت آزاده طلبی فلسفی است که حتی وجود یک قانون اخلاقی عینی را نیز انکار می کند. بخش نامه پای *Veritatis splendor* جنبه نابودگر جدایی بین آزادی و حقیقت را که در این طرز فکر مشهود است نشان داده.

در حقیقت، احترام به وجدان احترام به حرمت شخص انسان است که مخلوقی روحانی است و دعوت شده تا با آزادی بخردانه به دعوت خداوند برای خوشبختی جواب دهد.

مسیرهایی برای تعمق

۱. اصطلاحات مختلفی را که درباره وجدان در متن آمده یا در زبان روزمره استفاده می شود باز یابید. چه معنایی دارند؟ آیا واژه وجدان (آگاهی) همیشه به یک معناست؟

۲. چه تصویری را با وجدان همراه می کنید؟ در هنر (سینما، نقاشی، ادبیات). وجدان به چه صورتی نشان داده شده است؟

۳. برای شما ندای وجدان به چه صورتی خودنمایی می کند؟ آرام بخش است، تشویق کننده است یا محکوم کننده است؟

۴. توافق بین وجدان، گوش سپاری به قانون و آزادی را چطور می فهمید؟ آیا می توان در عین حال آزاد بود و اطاعت کرد؟ در چه موقعیت هایی؟ تحت چه شرایطی؟

۵. آیا وجود آزادی وجدان مستلزم خردی که قابلیت انتخاب داشته باشد نیست؟

۶. در چه وضعیت هایی تنها مرجع ما وجدانمان است؟ چه کمک هایی در این موارد مفید اند؟

۷. چگونه می توان به خوبی از وجدان خود استفاده کرد؟ چه چیزی مانع

را به سوی گشایشی به عطای خدا که خصوصیت زندگی شاگردان در عهد جدید است سوق می‌دهد. تحولی که عیسی پیشنهاد می‌کند، در یک رابطه انجام یافته با احکام جا می‌گیرد.

راز نیکویی خدا

«کسی نیکو نیست جز خدا فقط!» این جمله را می‌توان به معنای قوی آن درک کرد: تنها آن یگانه است که نیکوست. عیسی از تجربه اجرای احکام در اطرافش به راز منشاء همه انتخاب‌ها و خواسته‌ها که اراده پرمحبت پدر است، می‌رسد. آفرینش برای انسان، بخششی واقعی از طرف خداست. و از همین جا عهد خدا با انسان شروع می‌شود. وقتی خدا می‌آفریند، هستی می‌دهد. او به طور کاملاً رایگان چیزی که برای انسان خوب است را می‌خواهد و از خوشی او لذت می‌برد. آفرینش از محبت آفریننده فوران می‌زند. با آفریدن انسان که مخلوق روحانی اوست، خدا خود را تصویر می‌کند یعنی موجودی که قادر است بخشش را دریافت کند و تشخیص دهد. تمایل ذاتی او در شکرگزاری به خدا آفریننده و سرورش انجام می‌گیرد.

عطای احکام چیزی نیست جز کلامی که خدا توسط آن خدا به انسان بخشش آفرینش را می‌سپارد و می‌خواهد با او رابطه عهد را برقرار کند.

در واقع، اولین احکامی که به انسان داده شده، درباره بخشش زندگی است و بی‌وقفه به انسان می‌آموزد که چگونه زندگی و دریافت کند. ممنوعیت میوه درخت معرفت به انسان یادآوری می‌کند که خدا منشاء حیات و هر بخششی هست و خواهد بود. احکام به انسان وضعیت فرزندگی او را می‌آموزد که در دریافت هر آنچه که هستیم از خدا خلاصه می‌شود. در انجیل حیات، ژان پل دوم یادآور می‌شود که «حکم خدا هرگز از محبت خدا جدا نیست: محبتی که همیشه بخششی برای رشد و شادی انسان است» (شماره ۵۲).

قسمت سوم:

راه‌های خوشبختی

... احکام را رعایت کن...

شریعت را نگاه دار

قانون بخشش عیسی به مرد جوان ثروتمند پیشنهاد می‌کند که احکام را نگاه دارد. چرا برای «ورود به حیات» قانون مهم است؟ منظور عیسی از شریعت چیست؟

برادر ژان کلود سانی نشان می‌دهد که شریعت از دید مسیح قانون بخشش است.

مرد جوان، قبل از هر چیز به دنبال یک رفتار درست و کارآ است که به کسب حیات جاودانی ختم شود. او می‌خواهد خود نیکی کند تا به زندگانی برسد. روش تعلیم عیسی در این خلاصه می‌شود که در عین حال که به تقاضای مرد جوان جواب می‌دهد، او را به سوی تازگی قاطعانه انجیل راهنمایی می‌کند. نیکی، چیزی نیست که انسان بتواند انجام دهد. نیکی خود خداست. نیکی در سطح هستی است. زندگی خدا نیکی است. نیکی یا زندگی، هر دو یکی است. نیکی زندگی‌ای است که خدا به انسان پیشنهاد می‌کند.

عیسی می‌خواهد جوان را از وضعیت خدمتگزار به وضعیت پسر تغییر دهد. او را از مطیع شریعت بودن به واسطه رفتاری درست، به آمادگی کامل برای دریافت عطای رایگان پسر برساند. زندگی شاگرد عیسی در این خلاصه می‌شود که بگذارد زندگی پسر در او ساکن شود.

برای تعلیم این تحول به پسر جوان، عیسی ابتدا احکام را بر راز نیکویی خدا بنا می‌کند. سپس او محتوای اساسی احکام عهد را به روشی که یک استاد احکام می‌توانست تعلیم دهد، یادآوری می‌کند. پس از آن عمل کردن به احکام

وقتی عیسی، خودش کلمات را ادا می‌کند، در واقع احکام را در احکام عهد جدید وارد می‌کند. احکام فعلی می‌شود و به عنوان یک کلام زنده و شخصی که عیسی امروز به شاگردانش می‌گوید، دریافت می‌شود. احکام که از متون مقدس به کلام ادا شده منتقل شده، حکم و دستور می‌شود. لیکن «دستور دادن» به یک شخص، یعنی خواستار جوابی شدن که آزادی او را به گرو می‌گذارد. و این، پس از عطای زندگی، زیباترین عطایی است که به او می‌شود. ژان پل دوم، انسان نجات یافته را انسان «دعوت شده» تعریف می‌کند (آموزش مذهبی ۹ فوریه ۱۹۸۳) دعوت، در عمق وجود اراده و آرزوی حیات به انسان می‌پیوندد و از او می‌خواهد که مسئول زندگی خود شود. عیسی در ابتدا چهار حکم منفی را یادآور می‌شود که الزامات انتقال ناپذیر رابطه بین انسان‌ها را مشخص می‌کند: احترام به زندگی، به ازدواج، به اموال و حقوق دیگری. ممنوعیت - خصوصیت الزامی و پایداری اراده خدا - پیش زمینه عهد بین انسان‌ها و خدا و بنابراین انسان‌ها بین خودشان را بیان می‌کند. ممنوعیت نشان می‌دهد که خدا سرور زندگی است و که انسان نمی‌تواند خواسته‌اش را تحقق بخشد مگر با بخشش خدا. گناه انسان، قطع ارتباط فرزندی با خدا و رد بخشش اوست. نتیجه آن حرص است که به واسطه آن، انسان می‌خواهد همه چیز را بدون زحمت از آن خود کند.

احکام می‌خواهد این حرص و آرزوی انسان را که می‌تواند با خشونت، دزدی و دروغ، زندگی شخص دیگری را محدود کند، جلودار شود. هدفش برقراری آرامش میان انسان‌هاست.

خدا می‌خواهد توسط احکام چنان کند که انسان‌ها مطابق طبیعت انسانی خود با هم زندگی کنند. احکام به واسطه بازشناسی منشاء مشترک انسان‌ها، یعنی بخشش پدر آنها را مثل برادر به هم نزدیک می‌کند و پایه همه روابط اجتماعی می‌شود.

حکم بعدی، حکم‌های منفی قبل را روشن تر می‌کند: «پدر و مادر خود را حرمت دار».

خدا چون به انسان زندگی می‌دهد می‌تواند به او فرمان بدهد. نقش احکام این است که اراده مهربان آفریننده را برای انسان فعلیت بخشد (ر. ک پید ۲: ۱۶-۱۷).

عطای احکام موسی

همین شراکت بین عطای زندگی و احکام الهی در کتاب خروج دیده می‌شود چون خدا قوم خود را در بیابان با مائده آسمانی که در صبح روی زمین گذاشته شده، تغذیه می‌کند. می‌تواند احکام عهد را اعلام کند به گفته پل بوشان «احکام از بخشش جدایی ناپذیر است؛ کسی که می‌دهد احکام را برقرار می‌کند: کسی که خواسته را می‌پرورد، با کلام حکم می‌کند» («این عهد و آن عهد» صفحه ۴۵).

برای سهم بردن از حیات جاودانی که انتقالی از حیات خداست، انسان باید خود را به سوی خدا بگشاید. تمام معنای احکام این است که قلب انسان را برای دریافت عطای رایگان آماده کند.

عیسی که خواسته‌ای جز انجام اراده پدر ندارد، از احکامی که این اراده را بیان می‌کند اطاعت می‌کند. یهودیان زمان او، با دنبال کردن تفسیر این احکام و مفسران از احکام موسی اطاعت می‌کنند. عیسی یادآور می‌شود که رعایت درست قانون، یعنی اطاعت از پدر. عیسی چیزی از احکام موسی را باطل نمی‌کند بلکه انجام آن را در خود شکل می‌دهد (مت ۵: ۱۷-۱۸) مسلماً، انجام آن در عیسی، بینهایت پیش از به کارگیری اصول نوشته شده است. این انجام عطای الهی و کامل است که توسط خود عیسی انجام می‌گیرد. تازگی این تعلیم عیسی از همان روش بازخوانی احکام معلوم می‌شود.

عیسی، رابط احکام عهد جدید

در صحبتی که با مرد جوان ثروتمند می‌کند، عیسی احکام اساسی قوانین دهگانه را از آن خود می‌کند.

احکام راه زندگی و معنای خواسته ما را بر ما آشکار می‌کند و از ما دعوت می‌کند عیسی را در راز خدمتگزاری و پرستش پدر دنبال و پیروی کنیم (یو:۴:۲۴).

مکتب بخشش، به دنبال عیسی رفتن

عیسی، رعایت احکام را به عنوان آماده سازی برای یک تعلیم جدید به پسر جوان عرضه می‌کند. مرد جوان که طرفدار وفاداری به احکام است، هنوز چیزی کم دارد. و آن ورود به منطق بخشش، به واسطه تجربه فقر شخصی است. احکام به یک دعوت قطعی می‌انجامد: «اگر بخواهی کامل شوی، رفته، مایملک خود را بفروش و به فقرا بده که در آسمان گنجی خواهی داشت؛ و آمده، مرا پیروی نما. (مت ۱۹:۲۱).

وضعیت اولیه مرد جوان، داشتن دارایی زیاد بود. رعایت وفادارانه به احکام، می‌تواند باعث شود که او انتظار نابحق تملک دارایی‌های روحانی را داشته باشد. هدف نهایی دعوت دنبال کردن عیسی و اطاعت از روح است که او برای ما می‌فرستد. ما باید از مرحله اجرای یک حکم به مرحله تشخیص دعوت پدر که امروز در عیسی به ما می‌پیوندد، برسیم.

عمل لازم برای این تحول، بخشیدن همه اموال او به فقیران است. بخشیدن به فقیران یعنی دادن به کسانی که نمی‌توانند در مقابل چیزی بدهند (لو ۶:۳۲-۳۴). یعنی باز شناختن خود به عنوان یک فقیر که باید همه چیز را از بخشش پدر انتظار داشته باشد. عیسی دعوت می‌کند که از مرحله تبادل عطایا که احکام زندگی اجتماعی است، به آزادی بخشش که اتحاد با پدر را که زندگی اش سخاوت است، برسیم: پدر کسی است که می‌دهد: ژان پل دوم، دعوت عیسی به مرد جوان را چنین تفسیر می‌کرد: «با دادن به فقرا، مرد مسیحی می‌تواند بعد بخشش را تجربه کند. بعد بخشش هم چنین باعث بلوغ هر تمایل ذاتی انسانی و مسیحی می‌شود» (نامه به همه جوانان جهان، ۳۱ مارس ۱۹۸۵).

احترام گذاشتن به پدر و مادر یعنی باز شناخت این مطلب که آنها هستند که با سخاوت خود، تبرک خدا را به ما منتقل کرده‌اند. وقتی خدا موجودی را به هستی می‌طلبد، او را از تبرک عطایای روح خود سرشار می‌کند (افس ۱:۳). قدرت مطلق زندگی بخش و متبارک آفریدگار او را زیر پوشش خود می‌آورد و متحول می‌کند. احترام گذاشتن به پدر و مادر یعنی به یاد آوردن تبرک خدا. زندگی فرزندی دعوتی است به زندگی در قدرشناسی و شکرگزاری تمایل ذاتی انسانی حمد خداست.

محبت بی توقع

«همسایه خود را چون خود محبت نما». عیسی احکام را تفسیر می‌کند و آن را در محبت به هم‌نوع خلاصه می‌کند (ر.ک. روم ۱۳:۱۰). محبت نمودن هم‌نوع به مانند خود دعوتی است به پیشوایی بخشش بی حد. اگر زندگی هم‌نوع، همان زندگی خود من بشود، با دادن همه چیز به او، خودم را تحقق می‌بخشم. مثل سامری نیکوست. یعنی همدردی کردن با هر انسانی که در مصیبت است (لو ۱۰:۳۷).

«رحیم باشید چنان که پدر شما نیز رحیم است» (لو ۶:۳۶). محبت به هم‌نوع به این احکام طلایی می‌انجامد که خلاصه احکام عهد جدید است: «لذا آنچه خواهید که مردم به شما کنند، شما نیز بدیشان همچنان کنید زیرا این است تورات و صحف انبیاء» (مت ۷:۱۲).

این قانون، واقعاً راه زندگی است به این معنی که می‌خواهد انسان را از خطر حرص و آز به زندگی در روح ببرد. این زندگی، در خلوص قلب یعنی پذیرش ساده بخشش خدا و انتقال سخاوتمندانه این بخشش، خلاصه می‌شود. تجربه پسر یا دختر خدا بودن و قدر عطایای او را شناختن، از حرص و آز گذشتن و به سخاوتمندی برادرانه رسیدن. فقر قلب، انسان را به پذیرش و انتقال بخشش خدا می‌گشاید و او را از محدود شدن به خود دور می‌دارد (۱- قرن ۷:۴).

هدف احکام این است که ما را به سپاس خدا و خدمت به برادران راه برد.

کمتر مورد احترام است؟ آیا عطائی هست که به آن نیاز داشتید و در زندگی دریافت نکردید؟

- ۳- در چه مکتبی بخشش را آموخته اید؟ نمونه های شما چه کسانی بوده اند؟
- ۴- وقتی بخشش می کنید، به چه موانعی بر می خورید؟ بی پولی، آرزوی بیشتر داشتن، حرص و آز، ترس، و غیره؟
- ۵- آیا می توان امر به بخشش کرد؟ چه ارتباطی بین بخشش و آزادی هست؟ آیا فرمان محبت و مشارکت یک حکم ضد و نقیض است؟
- ۶- وقتی هدیه ای دریافت می کنید چه واکنشی نشان می دهید؟ آیا خوشحال می شوید و به سادگی قبول می کنید؟ آیا معذب می شوید و می خواهید تلافی کنید؟ وقتی خانه کسی دعوت می شوید، چطور رفتار می کنید؟ آیا چیزی همراه می برید؟
- ۷- آیا برای دادن باید ثروتمند بود؟ بخشش فقیر می کند یا غنی؟
- ۸- چه کسانی را می شناسید که به نظریان سخاوتمند می آیند؟
- ۹- آیا عواطف ما همیشه به یک نفع شخصی (ناگفته) مربوط اند؟ آیا می توانیم به رایگان دوست بداریم؟ آیا جای تأسف است که گاهی منافع و محبت در هم می آمیزند؟
- ۱۰- آیا به نظر شما زندگی اجتماعی ما منشاء در بخشش دارد؟ آیا اولین قانون، بیشتر بده - بستان نیست؟

- ۱۱- آیا برای شما، خدا کسی است که می دهد یا کسی است که فرمان می دهد چیزی به او بدهیم (زندگیمان، وقتمان، اعمال روحانی)؟
- ۱۲- چه چیزهایی را عطای روح می گوئیم؟ عطایای روح کدام اند؟ چه نتیجه ای دارند؟ امروزه چه نامی بر آنها می نهید؟ در زندگی مسیح شما چگونه خود را نشان می دهند؟

تنها بخشش است که انسان را به انجام می رساند: «انسان، تنها آفریده روی زمین که خدا برای خودش خواسته است، تنها در بخشش بلا انتظار خود می تواند کاملاً خود را بیابد». (*Gaudium et spes* شماره ۲۴، ۳)

خواهران و برادران، فرزندان یک پدر

احکام در خدمت خواسته هاست چون به آنها نمونه رابطه رضایت بخش: رابطه برادرانه در عهد، را می دهد. خواهر بودن، برادر بودن، یعنی با اعتماد اتکا کردن بر وفاداری پدر که در هر لحظه، آنچه که برای زندگی لازم است را به ما می دهد. احکامی که عیسی مکشوف می کند و در شخص خویش به انجام می رساند، به ما نمونه ای کامل و به واسطه روح، نیروی درونی عطای کامل زندگی مان برای برادران را می دهد. دعوت به بخشیدن همه اموال به فقیران، ما را به نوبه خود در وابستگی به پدرمان که در آسمان است، جا می دهد. احکام به ما می آموزد چگونه در رفتار روزمره مان زندگی فرزندی داشته باشیم. حیات تنها در بخشش خود است. پیروی کردن عیسی یعنی بگذاریم روح ما را به شکل کسی درآورد که می خواست بزرگترین فقر ممکن را بشناسد. هدف احکام جدیدی که عیسی به مرد جوان ثروتمند می نمایاند، پاک سازی قلب از هر وابستگی و گشایش آن به بخشش رایگان زندگی پدر یعنی خوشبختی است.

مسیرهایی برای تعمق

از متن مقاله

- ۱- شما در برابر قوانین و احکام احکام مدنی چگونه رفتار می کنید؟ اینها چه فایده ای دارند؟
- ۲- اشخاصی را نام ببرید که در زندگی شخصی شما و اطرافیان تان چیزی به شما داده اند. آنها چه می دهند، این عطایا را دسته بندی کنید: عطای زندگی، عطای مادی، روحانی، مذهبی، و غیره. چه دسته ای غنی تر است، چه دسته ای

از کتب مقدس

۱۳- در تاریخ است خدا، عطایای او کدام اند؟ حوادثی که در آنها بخشش های خدا نشان داده شده را به یاد آورید. قسمت های کتب مقدس مربوط به آنها را بخوانید.

۱۴- کتب مقدس درباره بخشش چه می گویند؟ مثلاً می توانید این قسمت ها را بخوانید: یوحنا ۴:۱۰؛ ار ۱۰:۲۸، اع ۸:۲۰.

۱۵- چنین عطایی برای ما چه مقدر می کند؟ می توانید به عنوان مثال این قسمت ها را بخوانید: ار ۱۷:۲؛ روم ۶:۲۳؛ یو ۱۰:۲۸؛ و ۲- پطرس ۱:۳.

۱۶- چگونه می توان چنین بخشش الهی را دریافت کرد؟ با اعمالمان، با استحقاق هایمان، و غیره... می توانید مت ۸:۱۰ را بخوانید.

۱۷- خدا بی حساب می دهد یعنی چه؟ خدا بدون بازگشت می دهد یعنی چه؟ می توانید رومیان ۱۱:۲۹ را بخوانید.

«کتاب پیدایش، از آفرینش به عنوان یک بخشش سخن می گوید، خدا که دنیای مرئی را می آفریند، دهنده و انسان دریافت کننده بخشش است. او کسی که خدا برایش دنیای مرئی را می آفریند، کسی که خدا، از ابتدا، نه تنها در نظام هستی بلکه در نظام بخشش وارد می کند. این که انسان به تصویر و مشابه خداست به این معنی است که او می تواند بخشش را دریافت کند، که این بخشش او را تحت تأثیر قرار می دهد و او قادر است در مقابل، بخشش کند. به این دلیل، از اول، خدا عهدی با انسان، و تنها با او، برقرار می کند».

ژان پل دوم، تعلیمات مذهبی ۱۳ دسامبر ۱۹۷۸

عطای احکام به موسی (خروج ۲۰:۲-۱۷؛ تث ۵:۶-۲۲)

خدا، پس از این که قوم خود را از بردگی در مصر نجات می دهد، در بیابان، احکام عهد را به موسی می دهد. پس از خروج از مصر، بنی اسرائیل وارد صحرای سینا می شوند. کسی که آنها را به نام خدا رهبری می کند، موسی، از کوهی که در مقابل اردوگاه آنهاست بالا می رود. در آنجا، او مکاشفه خدای عهد را دریافت می کند که قومش را به گوش سپاردن به صدایش دعوت می کند (خروج ۱۹). در پژواک جواب قوم، خدا او را دعوت می کند که خود را آماده سازد. خدا با جلال عظیم به این امت که قلبی بی ثبات دارد، خود را مکشوف می سازد و ده فرمان را اعلام می دارد (خروج ۲۰) به علاوه تعداد زیادی فرامین دیگر (خروج ۲۰:۲۵-۳۱). ده فرمان به انسان ها عطا شده است. آنگاه موسی آن را به نوشته درمی آورد (خروج ۲۴:۴) و سپس با خادم خود، یوشع، بالا می رود و از دست های خدا، فرامین حک شده بر لوح های سنگی را دریافت می کند (خروج ۲۴:۱۲؛ ۱۸:۳۱).

خدا می خواهد، به واسطه احکام، قومش را به آزادی واقعی هدایت کند و او را از حرص و آز دور نماید. احکام از گسترش خشونت که شرایط سهیم شدن در زندگی انسان ها را نابود می کند، جلوگیری می کند. به این ترتیب احکام با فرامین، قتل، زنا، دزدی و شهادت دروغ را منع می کند و درباره راه های اغفال کننده که به مرگ می انجامند هشدار می دهد. به واسطه احکام، انسان وارد مکتب حکمت الهی می شود تا محبت و عطای زندگی را بیاموزد.

شکست نجات بخش

الهام کتب مقدس سراسر این است که ما نمی‌دانیم تا چه حد از خدا بریده‌ایم: گناه، همیشه به نوعی به معنای جدا شدن از خداست. ما هرگز نمی‌توانیم بدانیم که روش عمل کردن و بودن ما، در برابر او، درست است یا نه؛ ما مدام سعی می‌کنیم از محکومیت و ملعون شدن دور بمانیم و ... روزی به مانند مرد جوان متی قدیس «به عیسی نزدیک» می‌شویم. شاید، زمانی که احساس تازه «یافته شدن» کردیم، «به دنبال من بیا» ی عیسی را مثل دعوت خود خدا بشنویم و داستان زندگی ما، یکباره تغییر کند.

«باز یافته شدن» مثل پسر کوچک در تمثیل پسر اسراف‌گر یعنی درک این که از دید خود دور مانده بودیم: باید دو نفر باشند که یکی از آن دو دست به کار شود تا تجربه قوی «باز یافته شدن» فاصله‌ای که بین آن دو ایجاد شده را روشن کند. پل ریکور می‌نویسد: گناه، قبل از این که یک فاکتور اخلاقی باشد، یک فاکتور مذهبی است؛ سربچی از یک احکام یا یک ارزش نیست بلکه قطع یک ارتباط شخصی است (عقوبت و محکومیت، صفحه ۵۶).

تمایل به حیات جاودانی در سطح انسانی ما

چه باید کرد تا «وارث حیات جاودانی» شویم؟ تا با دیگری، که هرگز از زندگی چیزی کم ندارد، در ارتباط باشیم؟ همچون همیشه با عیسی، باید از جایی که در آن هستیم حرکت کنیم: «اگر می‌خواهی وارد زندگی بشوی». مسیح آزادی کامل را عرضه می‌کند مثل این که بگوید «هرگز بدون خواسته تو، نه» ما دعوت شده‌ایم که این گرایش به شادی دست نیافتنی، به محبت، به زندگی را زیر لایه‌های محافظ‌داری‌هایمان، بررسی کنیم. تا زمانی که در سطح کارهای نیکمان که نوعی سرمایه‌گذاری هستند، بمانیم، هیچ بینشی از آنچه که ما را از همیشه زنده جدا می‌سازد، نداریم. به این دلیل است که عیسی تنها در انتهای روند شفا، وقتی شخص قبول کرده بود با او تا انتهای تمایل ذاتی اش به سوی زندگی نابود نشدی برود، از گناه سخن می‌گفت: «برو و دیگر گناه مکن»

... این همه را از طفولیت نگاه داشتیم...

... ولی من با زندگی در ارتباط نیستم

در آن قسمت روایت که مرد جوان می‌گوید که احکام را رعایت کرده‌است، چیزی عوض می‌شود... او همه را انجام داده، همه را رعایت کرده... همراه با خانم لینا باسه به اکتشاف آن گناه درک ناشدنی برویم که مرد جوان در خود نشانش را حس می‌کند برای اغلب ما، گناه یک تفکر واضح نیست. در متن ما نیز اثری از این تفکر نیست. مرد جوان می‌گوید: چه کنم، چه کم دارم، در کجای کار عقب مانده‌ام؟

این حقیقتی است که ما به سختی می‌توانیم تشخیص دهیم و نامی بر آن بگذاریم: با مرد جوان کمبود «زندگی جاودان» با این کمال زندگی را که به ندرت برایمان پیش آمده که مثل یک اشتها آور زودگذر بچشیم، تجربه می‌کنیم. آنگاه حس می‌کنیم یا حدس می‌زنیم که از آنچه از ابدیت درگیری هست قطع شده‌ایم از ابدی و همواره زنده که در دیگری و در خودمان هست، جدا شده‌ایم. اعتراف به نمایش به داشتن «حیات جاودانی» اینجا و حالا یعنی بیان یک بدحالی، یا حتی دردی در ارتباط با درستی اخلاقی و مذهبی که بر وعده‌اش وفا نمی‌کند. به نظر می‌رسد که آنچه اصل است، کم است. غم‌انگیزی هستی‌های بدون گناه ما... مرد جوان هر چه احکام ایجاب می‌کند را انجام داده‌است. گناهی درک ناشدنی که ما را از دسترس خدای زنده که با تمام جانمان به وجودش شهادت می‌دهیم، دور نگه داشته... گناه بدون خطا، چنان ظریف که نمی‌توانیم مستقیماً با آن رو در رو شویم: چون در جایی غیر از آن که در خطاکاری عادی و اطمینان بخش، بر ما اثر می‌کند.

نزدیک می شود)... در جای دیگر انجیل نویس این وعده را از زبان عیسی بیان می کند: «کامل خواهید بود همان طور که پدر آسمانی تان کامل است» وعده ای که به مرد جوان داده می شود نیز نامرئی است: «گنجی در آسمان ها خواهی یافت». ما می توانیم به خواسته همیشه زنده خود تکیه کنیم: ما برای مشابهت با خدای زمان و مکان، ساخته شده ایم - پدر آسمان ابدی - که نمی خواهد از او بریده شویم.

«اینجا با من همراه شو»

دیگر صحبت از نیکویی کردن نیست (آیه ۱۶)، بلکه به گوش سپردن / اطاعت کردن / پیروی کردن از کسی است که «کلام» در او منعکس شده (آیه ۲۲)، کلامی که ما را مسلماً به سوی اصل دست نیافتنی راهبری می کند. از این پس، دیگر به تنهایی از گناهی که فکر می کردیم می شناسیم، رها نمی شویم. به این ترتیب از خوردن از «درخت معرفت نیک و بد» (پید ۲)، حذر خواهیم کرد. برای نابود کردن ارتباط بین دو موجود، هیچ چیز مناسب تر از این نیست که جای خدا را بگیری و ادعا کنیم که خوب و بدی که در آدمی هست، را می شناسیم.

عیسی تنها توصیه کرده بود که احکام را نگاه دارد (آیه ۱۹) ولی مرد جوان جواب می دهد: «بر همه اینها پاس داده ام و روز و شب نگاهشان داشته ام» و اعتراف می کند، بدون توفیق؛ گویی از این پس مسئله بر سر چیز دیگری است. همان حضور عیسی وضعیت را تغییر داده است: او، لااقل برای مدتی، از نگهبانی دست می کشد. ولی بعضی ها سؤال خواهند کرد: مگر قوه تشخیص ما، اگر خوب تقویت شده باشد، نمی تواند این جدایی از خدا و از هم نوع را مانع شود؟ مگر این همان چیزی نیست که در پیدایش ۷:۴ آمده؟ آنجا که واژه گناه، برای اولین بار در کتاب مقدس استفاده شده؟ در واقع، زمانی که قائل از حسادت نسبت به هابیل می سوزد، خود خداست که روی واقعه کلام می گذارد: «آیا گناه در پس در نیست؟ این حیوان که در کمین است و مشتاق توست، آیا

رابطه زنده با دیگری، با دیگران، با خود، برقرار شده بود. بنابراین، خواسته اولیه ما با زندگی در ارتباط است. و در نهایت، ما برای همین ساخته شده ایم: «اگر می خواهی کامل باشی» کاملاً تحقق بیابی، تا نهایت آنچه در تو هست، بروی، سن شخص برای گوش سپردن به خواسته عمیق خود، وجود ندارد (در مت ۱۰:۱۷ یک «مرد» است در لو ۱۸:۱۸ یکی از «رؤسا» است که به عیسی



آیا گناه در پشت در نیست؟ این حیوان که در کمین است و مشتاق توست، آیا می توانی بر او مسلط شوی؟ (پید ۷:۴). در کتب مقدس اشاره به گناه در قلب رابطه دو برادر آمده است؛ مانند حیوانی که در کمین انسان است و انسان که باید نگرانش باشد.

۳- آیا جدائی از او را تجربه کرده اید؟

۴- متضاد گناه چیست؟ کمال اخلاقی؟ ایمان؟ ارتباط با خدا؟ ارتباط با

دیگران؟

۵- آیا فرقی بین گناه و خطا می گذارید؟ آیا خطایی بدون گناه می تواند وجود داشته باشد؟ و گناه بدون خطا؟

۶- وسوسه شدن و گناه کار بودن یکی هستند؟

۷- چه کسی داور گناه ماست؟ خود ما؟ کشیش؟ خدا؟ چندین نفر؟

۸- آیا می توان از گناه نجات یافت یا باید این نجات را از دیگری دریافت

کنیم؟ در چه وضعیت های عینی آن را تجربه می کنید؟ چه حاصلی دارد؟

۹- آیا فکر می کنید که برای گناه نکردن، باید ایماندار بود؟ آیا هر انسانی

می تواند آن را تجربه کند یا تنها یک وضعیت مذهبی است؟

۱۰- آیا گناه برای تجربه رحمت الهی لازم است؟ آیا باید گناهکار باشیم تا

خدا دوستان داشته باشد؟ آیا باید ببخشیم تا مورد بخشش او قرار بگیریم؟

۱۱- آیا خیرخواهی خدا را نسبت به خودتان تجربه کرده اید؟ آیا لذت،

آرامش، سعادت را که ارتباط با خدا ایجاد می کند، تجربه کرده اید؟ در چه

موقعیتی؟ شاهدان آن بوده اند؟ و ثمر آنها؟

۱۲- آیا قدوسی که مسیح ما را به آن دعوت می کند از نوع کمال اخلاقی

است؟

در کتب مقدس

۱۳- قسمت هایی از کتب مقدس که در آنها از گناه سخن رفته بیاورید؟ چه

کسی سخن می گوید؟ درباره چه؟ چه اتفاقی می افتد؟

می توان بر او مسلط شوی؟» همان خطاری که در پیدایش ۲ آمده: اگر مدعی هستی که خوب و بد مطلق را می شناسی، خطر این هست که رابطه زنده با انسان «شروع» و بنابراین رابطه با من را قطع کنی.

آیا تو هم محبت به همسوء ما را درباره محبتی که به خودمان داریم، کور نمی کنی؟ خدا به قائن می گوید «آیا می توانی بر او مسلط شوی؟» هشیار شد که در دسترس توست که رابطه مشکل ولی زنده را انتخاب کنی. نه داوری کشنده را حتی اگر گاهی درست به نظر بیاید. با مرور صفحه های اول کتاب پیدایش، متوجه می شویم که خدای این زندگی جاودان که مخاطب عیسی طلب می کند، همواره به فریاد انسان که به خود وا گذاشته شده می رسد: باغ (گان *gan* به زبان عبری)، جایی است که انسان در امنیت قرار گرفته (گانان *ganan*، محافظت)؛ وقتی دروغ پدیدار می شود و دیگر اعتماد به خدا و بادیگر انسان ها بدیهی نیست، خدا برای آنها رخت از پوست بساخت؛ واژه پوست در ابتدا فقط به پوست انسان اطلاق می شد. پس تنها کلام تبرک کننده خداست که شکنندگی آنها را حمایت می کند؛ در مورد قائن، یک علامت الهی روی پیشانی او همه کس را از کشتن او منصرف می کند...

ولی انجیل ما را دورتر می برد: بدون نام مسیح، غیرممکن است بر آنچه ما را از خدا جدا می کند مسلط شویم. گنج در آسمان ها را می توانیم باور داشته باشیم. ولی ما حقیقتاً روی زمین، «اینجا» پیش نمی رویم (آیه ۲۱) مگر این که عیسی را مثل لباسی محافظ در بر کنیم و که نام همیشه زنده او روی پیشانیمان، ما را در ارتباط با خدا نگه دارد: «مرا پیروی کن!»

مسیرهایی برای تعمق

از متن مقاله

۱- برای شما کلمه «گناه» چه معنایی دارد؟ اصطلاح های معمولی که در آنها واژه گناه آمده را به خاطر بیاورید، چه معنایی دارند؟

۲- آیا گناه ربطی به ارتباط می تواند داشته باشد؟ ارتباط با خدا؟ ارتباط با

دیگران؟

انسانی که محرکش ایمان است مثل مردی می ماند که در تاریکی شب راه می رود. و شب می تواند چنان تاریک باشد، با چشمانش چنان بسته باشد که او نتواند راهی را که می رود بررسی کند. شخص ایماندار با قلبی پرشور به سوی آن کس که امیدوار است در پایان راه بیابد، قدم برمی دارد. حال آنکه، پس از طی مسافتی، در کنار جاده، نشانه هایی - از آب، نان، شراب، روغن، برادران و خواهران - قرار دارند تا به مانند مسافت شماری، راه ها و بی راهه ها را مشخص کنند.

این نشانه ها، مقامی را مشخص می کنند و ما را به یک تجربه نامادین دعوت می کنند، روح را به حضور کسی می گشایند ولی هرگز، همه چیز را درباره او نمی گویند. در واقع، در ایمان، همیشه چیزی هست که قابل تحقیق نیست، چیزی خالی، بدون دلیل، لحظه ای که در آن هیچ نیست.

مژده های سعادت، در انجیل لوقا (لوقا ۶: ۲۰-۲۶) شامل یک ردیف دوگانه تبرک ها، نفرین هاست. نفرین ها شامل حال کسانی است که سیر و دولت مند و راضی هستند و از تحسین دیگران پُراند و از ثروت هایی که جمع کرده اند، غنی اند... این نفرین شدگان احتیاج ندارند به حرکت درآیند؛ آنها خیال می کنند، هر چه لازم است را دارا هستند؛ آنها را احترام می کنند، گوش می کنند، آنها سیر هستند. مژده های سعادت، برعکس، کسانی را نشان می دهند که چیزی یا کسی را کم دارند: «خوشا به حال شما ای مساکین... خوشا به حال شما که الحال گریانید...» (لو ۶: ۲۰-۲۱). اینها کسانی هستند که زندگی پریشان نکرده و گرسنه باقی گذاشته. خدا همیشه در طرف مسکین است. مسکین، در سنت کتب مقدس، ترجیح می دهد جای خدا را خالی ببیند، تا این که جای او را توسط کسی یا چیزی دیگر اشغال ببیند. چیزی که جای خدا را بگیرد، بت نامیده می شود.

... چه چیز هنوز کم است ...

آنچه کم است، کمبود است!

این جوان چه عجیب به نظر می رسد!
تمایل به زندگی جاودانی دارد، ولی نمی بیند
برای دستیابی به آن چه کم دارد!
پس چه می خواهد؟
آیا واقعاً چیزی می خواهد؟

مقیاس واقعی خواسته ما، بی نهایت است، محرومیت از بینهایت و آرزوی ارضای آن است این آرزو، در احتیاج به انجام و ارضاء تحلیل می رود... به این دلیل است آرزو، برای این که آرزو بماند با نوعی حرمان و احساس کمبود همراه است. آرزو از خود تغذیه می کند توقعش به اندازه هدفش، بالاست. و این هدف که در افق زندگی جای دارد، انسان هرگز تصاحبش نمی کند: به این دلیل است که آرزو همیشه با کمبود همراه است. ولی انسان همیشه وسوسه این را دارد که نفی اش کند یا از آن بگذرد. ولی طریقی که او با خواسته اش هماهنگ می شود، یا به آن جواب می دهد، چیزی است که هویت عمیق او را نشان می دهد. در برابر این آرزو، خدا کناره نمی گیرد، انسان را دعوت می کند که به او جواب دهد. این گفتگو - قلب مکاشفه - آرزوی انسان را زنده نگه می دارد و رضایت ناممکن آن را آرام می کند. به این منظور دو طرف گفتگو باید یکدیگر را باز شناسند، یکدیگر را صدا کنند و با وجود فاصله، با یکدیگر سخن بگویند. این بازشناسی دوردور و تمام این کلمات رد و بدل شده، چیزی است که به آن ایمان می گوئیم. زمان ایمان، در ابتدا، زمان انس گرفتن متقابل است که آزادی انسان را حفظ می کند، و هم چنین زمان پخته شدن آرزوست قبل از این که انسان بتواند آن را رو در رو بنگرد و از آن برای ابد سیراب شود.

کنیم، نه تنها عطایی که به ما شده را منتفی می‌کنیم، بلکه خودمان را نابود می‌کنیم چون توان انتظار کشیدن و دریافت کردن را از دست می‌دهیم.

آنچه مرد جوان کم دارد يك جای خالی است

این جای خالی می‌تواند با خشم، با سؤال‌های بی‌جواب، با عدم درک یا حتی با عصبانیت دوره شده باشد. در این مسیر، نویسندگان کتب مقدس و خصوصاً ایوب، بر ما پیشی بسته‌اند. ایوب از هیچ چیز و خصوصاً از خدا نمی‌گذرد و او را به یک محکمه احضار می‌کند که در آنجا جوابگوی رنجی باشد که ایوب می‌داند کاملاً با گناه او بی‌تناسب است. برای ایوب بی‌عدالتی واضح و مسلم است، ولی نه تنها وجود خدا را نفی نمی‌کند، بلکه به صلاح گستاخی‌ای کفرآمیز مسلح می‌شود تا تنها خدا و نه یک انسان یا یک ثوری، جواب این بی‌عدالتی را بدهد. او شرف خدا را به شهادت می‌گیرد تا خدا را وادار به جواب کند.

همین‌طور ما در زندگی ایمانی مان، باید خطوط داخلی مکانی که تنها به خدا تعلق دارد را رسم کنیم و حفظ نماییم. روزی که او را ملاقات کنم، به او خواهم گفت: اینجا جای توست، قرار بگیر! به این ترتیب وقتی به کلیسا می‌آیم، برای این است که بقیه چیزها را پاک کنم؛ گرفتاری‌ها و برنامه‌هایم را بیرون بگذارم. اتفاق خدا را مرتب می‌کنم، قلبم را، جایی را که برای او نگه داشته‌ام: برای حفظ کامل جای او، اقرار به گناه، این مکان درونی را پاک می‌کنم و مراسم روز یکشنبه اتاق را هوای تازه می‌دهد.

سمبل (نماد) به تبعیت از ریشه (در یونانی سون - بولون *Sun-bolon*) یک بازی است با دو تکه شکسته شیشه یا سفال که باید با هم جور کرد و کنار هم گذاشت به این ترتیب فضایی می‌سازیم که قسمت‌هایش خواص یکدیگر را باز می‌شناسند. نماد، ارتباطی برقرار می‌کند که از راه آن می‌توان حقیقتی که تنها به صورت پوشیده می‌توان گفت را بیان کرد.

خدا تنها با نشانه قابل دست‌یابی است

نشانه‌ها، نمادها؟ خدا تنها به‌طور نمادین قابل دست‌یابی است. در واقع، برای آنچه به خدا مربوط می‌شود، من تنها نشانه دارم: از زبان، از آیین، از رفتار، از نوشته‌ها، ... به عبارت دیگر، خدا می‌گذارد به او نزدیک شویم، ولی هرگز نمی‌گذارد تصاحبش کنیم، تجربه‌ی نمادین این وضعیت عدم مهار، این احساس کمبود که در وضعیت ایمانی ما کم است را نشان می‌دهد.

ایوب در اوج درماندگی‌اش، خدا را دوباره احضار می‌کند تا جایی که باید باشد، قرار بگیرد، یعنی در کنار او. دوستانش می‌خواهند وادارش کنند، بپذیرد که خطا می‌کند. ایوب، و همراه او همه‌ی درماندگان، نگاهشان را، گویی از ورای دنیا، بر خدا متمرکز می‌کنند. نه این که چیزهای دنیا بد باشد ولی استفاده‌ی بد از آنها می‌تواند باعث شود که چشم انسان، برای نگرستن به دورتر از آن، جایی که هیچ چیز را نمی‌توان به تحقیق دانست، باز نشود.

خدا همیشه در کنار درخت حیات است. بیابید با هم این تصویر قدیمی آدم و حوا را که به سوی میوه درخت دست‌دراز می‌کنند و آن‌را می‌خورند، دوباره بنگریم. در واقع، این غریزه کهن به اصل ما برمی‌گردد. به اصل مشترک ما، به چیزی از انسانیت ما. حرکتی درونی، دست‌ما را به سوی چیزی که آرزو می‌کنیم می‌برد؛ به سوی چیزی که فکر می‌کنیم ارضایمان می‌کند. خواسته‌ای که ما را به حرکت درمی‌آورد، حقیقی است. ولی، قبل از این که به خواسته خود تسلیم شویم، قبول کنیم که آن‌را به ما بدهند تا انسانیت ما، با پذیرفتن متقابلمان، مشکل بگیرد. خواسته حقیقی است، ولی اشکال در راضی کردن آن است. چون این رضایت، خواسته را به نیاز مبدل می‌کند. خیلی سخت است که دست‌ها را خالی نگه داریم. و هدف زندگی‌مان این خواهد بود که بی‌وقفه، دست خالی‌مان را نگه داریم. اگر قبل از موعد مساعد، روبان یک بسته کادو را که برای ماست باز

«غیرت الهی»، اصطلاحی است که به نوعی، این فریبکاری را بیان می‌کند. به کسی که خود را فریب می‌دهد چه باید نشان داد؟ خیلی مشکل است به کسی که باور دارد چیزی را قبلاً دیده و همواره می‌بیند، آن چیز را واقعاً نشان دهیم. این هدف جنگی است که خدا به فریبکاری بت پرستی اعلام می‌کند. فریبکاری ای که همواره، مثل ققنوس از خاکستر خود برمی‌خیزد. هر دوره از تاریخ ما، نبوغ عجیبی را پرورش می‌دهد که توسط آن بت‌های جدیدی ابداع می‌شوند و بت‌های قدیم را از سکه می‌اندازند. ولی این بت‌های جدید، در واقع قلب‌های جدید و موفق‌تری هستند که به همین دلیل مشکل‌تر می‌توان تشخیص داد.

وقتی مادر غایب است

در هر انسانی یک جای خالی وجود دارد. این که بتوانیم وجود این مکان خالی را تقبل کنیم یا نه، مستقیماً به اخلاق مربوط نمی‌شود. بلکه در داستان روانی هر فرد جا دارد. اگر کسی که به عنوان مادر در کودکی شناخته شده، نتوانسته به خواسته‌های نوزاد جواب فوری بدهد، کودک برای پر کردن این غیبت حرمان ساز، مادر «خوشبختانه غایب» را با فریادها و کلمات و بازی‌ها، یعنی نمادهایی که احتیاجاتش را رام می‌کنند، جایگزین کرده است. این فعالیت نمادین، در بزرگی باعث می‌شود که عدم رضایت خود را تحمل کنیم. رابطه با خدا بر روی این تجربه اولیه که روند آگاهانه‌ای ندارد، تکیه می‌کند. سپس، اخلاقیات هر کس دنباله این رد را خواهد گرفت.

مسیرهایی برای تعمق

۱- آرزو از کجا می‌آید؟ چه چیز آن را بیدار می‌کند؟ چه چیز خاموشش می‌کند؟ آیا می‌تواند سیراب شود؟ اصطلاح‌هایی که به آن اشاره می‌کنند را به خاطر بیاورید: «در آرزو سوختن»، «بال‌های آرزو»...

نماد، روی آشکار نا آشکار است. تجربه‌ای که با آن به دست می‌آید، مکاشفه نا آشکار است. سمبل، بخش نا آشکاری را نشان می‌دهد و آن را با نقطه‌ای در درون انسان، که خود نمی‌شناسد و خارج از دسترس احساس اوست، با هم به ارتعاشی هماهنگ درمی‌آورد. باعث می‌شود که قسمتی از ما که با خودمان منطبق نمی‌شود، به سطح آگاهی برسد؛ در ما، آنچه را که غیر از خود ماست ولی، با این حال مشخص‌ترین امضاء هویت مان است، پیدا می‌کند ایماندار، در تجربه نمادین مجبور است به نوعی، به تفکری که از خود دارد، بمیرد و به آنچه واقعی تر است، و نمی‌تواند از بیرون دریافت کند، زنده شود. هوس (غریزی؟) استقلال همیشه این تجربه را تهدید می‌کند، این خلاء به ستوه آورده: «چیزی کم دارم که نمی‌توانم در خود بیابم» را پر کند.

کیفیت زندگی روحانی و بنابراین اخلاقی ما، مربوط به این اتاق درونی است. توجه به دیگری، به همنوع، نشانه‌هایی که قلب مرا می‌کشایند، آرزوی مرا بیدار می‌کنند، خیمه درونی مرا، برای آمدن او وسیع می‌کنند، امروز یا فردا. آنگاه آماده می‌شوم که یک روز، از ورای یک پیشامد، یک ملاقات، یک واژه، یک تصویر، یک نیایش، ناگهان، این مکان که به نظر خالی می‌رسید، از یک حضور، از یک دم، پر شود. نمی‌توان جسم خدا را لمس کرد نمی‌توان صدای او را شنید، ولی چیزی قوی‌تر از یک صدا، قوی‌تر از یک جسم است. کسی است که پر می‌کند، الهام می‌بخشد تحرک می‌بخشد.

بت‌های قدیم و جدید

بت‌ها به نشانه‌ها شبیه هستند ولی دروغین اند. به ما می‌باوراند که چیزی برای گفتن دارند. ولی معنایی ندارند؛ مثل یک خطای بصری هستند، سرسپردگی انسان را به بازی می‌گیرند و او را در دام خود می‌اندازند. کتب مقدس، از زبان پیامبران و حتی از زبان خدا، فریبکاری آنها را فاش کرده است.

اگر می‌خواهی کامل باشی

فضیلت، راهی به سوی شادی

آیا فضیلت یک حسن است؟ قدیمی‌ها جواب می‌دادند، آری و مرد جوان ما نیز که احکام را نگاه داشته بود، همین جواب را می‌دهد. جدیدی‌ها می‌گویند، نه. چون فضیلت را تنها راه به منظور کسب احترام دیگران می‌دانند. برادر فیلیپرت ما را به کشف دوباره تفکر فضیلت می‌برد.

صاحب فضیلت، کسی است که ایمانی قوی دارد، می‌داند چه می‌خواهد و به زندگی خود جهت می‌دهد. بیش از هر چیز، کسی است که می‌تواند ظواهر را فدا کند تا تنها به اصل پردازد.

فضیلت، يك محدودیت یا يك قدرت؟

در اصل معنی، فضیلت اصالت و صداقت موجودی را نشان می‌دهد که از زیر آزمایش، موفق بیرون بیاید. بنابراین جای تعجب است و اندکی غم انگیز است که متداول‌ترین برداشتی که از فضیلت می‌شود، محدود کردن آزادی بشر باشد. دیگران فضیلت را نیروی درونی شخص نمی‌دانند بلکه راهی برای کسب احترام دیگران می‌پندارند.

وقتی فضیلت را به این صورت در نظر می‌آوریم، از خود انگیختگی جلوداری می‌کند و در نهایت واقعاً باعث کاهش آزادی می‌شود: آیا آزادگی و پارسایی این است که بگذاریم خوشایندی دیگران ما را هدایت کند؟ نه! پارسا (صاحب فضیلت باید اعمال و رفتار خود را کنترل کند. برخی از مؤلفان فضایل را به عنوان دستورات ارادی رفتار تعریف می‌کنند که به طور کلی توسط جامعه

۲- تفاوت بین آرزو و نیاز چیست؟ در چه موقعیت‌هایی و چه موضوع‌هایی این تفاوت‌ها دیده می‌شوند؟
 ۳- آیا آرزو، حرص و شهوت را از هم تشخیص می‌دهید؟
 ۴- انواع مختلف آرزو کدام‌اند؟ آیا آرزوهایی مشترک در انسان‌ها هست؟ آنها کدام‌اند؟

۵- «آرزوهای شما بی‌نظمی‌اند» آیا آرزو تعادل یک زندگی اخلاقی را بهم نمی‌زند؟ آیا نباید صدای آرزوهای خودمان را خاموش کنیم تا به نوعی حکمت و به نوعی کمال برسیم؟

۶- «آرزوهای شما دستور دهنده‌اند». آرزو با شورش، با خصلت فرماندهی‌اش، آیا مخالف آزادی نیست؟ آیا شده‌اند که چیزی بخواهید و چیز دیگری را آرزو کنید؟

۷- آیا می‌توان خدا را آرزو کرد؟

۸- وقتی چیزی که به نظرتان مهم بود را کم دانسته‌اید، چه واکنشی نشان داده‌اید وقتی نتوانستید آرزوی خود را برآورده کنید؟ آیا از این تجربه، نتیجه‌ای گرفته‌اید؟ این نتیجه مثبت است یا منفی؟

۹- آیا آرزو گول‌زن است؟ آیا نمی‌شود وقتی چیزی که می‌خواستیم به دست آوریم، سرخورده شویم؟ آیا آرزو کردن یک چیز هیجان‌انگیزتر از داشتن آن نیست؟ آیا گاهی آنچه که آرزوهای ما را ارضا می‌کند را به جای واقعیت نمی‌گیریم؟

۱۰- آیا آرزو چیز بدی است؟ و ارضای آن، آیا آرزو کردن گناه است؟ آیا ارضا آرزوهایمان گناه است؟ معیارهایی که توسط آنها می‌توانیم آرزوی خوب را از آرزوی بد تشخیص دهیم و جواب‌های خوب به آرزوهایمان را از جواب‌های بد تشخیص دهیم، کدام‌اند؟

۱۱- آیا آرزو نمی‌تواند در خدمت بی‌عدالتی باشد؟ آرزوی قدرت، آرزوی ویران‌گری...

۱۲- آیا هر آرزویی، آرزوی ارتباط است؟

تربیتی برای تمام شخصیت

تربیت ما به فضیلت، از همه چیزهای خوبی ناشی می شود که در طی تاریخمان دریافت کرده ایم. فضیلت از چندین فضایل تشکیل می شود.

فضایل اصلی - حزم و احتیاط، میانه روی، نیرو، عدالت - رشد شخص را شکل می دهند. حرم و احتیاط به ما می آموزد در موقعیت های واقعی زندگی، آنچه را که «خوب» به نظر می رسد، بجوییم. میانه روی کمک می کند که خواسته های حسی را نظم دهیم و تعادلی را برقرار می کند که نه بی احساس است و نه با اغماض. نیرو به ما پشتکار می دهد تا با مخالفان خود روبه رو شویم و از نابود کردن دور از احتیاط آنچه راهمان را سد کرده، حذر کنیم. عدالت به ما اجازه می دهد، روابط درستی با دیگری و با خدا برقرار کنیم.

همه این فضایل اصلی ما را به انجام زندگی انسانی مان هدایت می کنند، ولی قادر نیستند در انجام وحدت با خدا که وظیفه سه فضیلت خداشناسی است، به ما کمک کنند. ایمان قریحه اعتقاد به خدا و رسیدن به درک این امر است که دوستی با خدا ثروت غایی زندگی ماست. امیدواری جهت گیری اراده ما به سوی تحقق بخشیدن به این وحدت با خداست نوع دوستی به ما اجازه می دهد همان گونه دوست بدریم که خدا درست دارد، رایگان و جهانگیر در این دیدگاه، به نظر می رسد که کسی که عاری از فضیلت است، کاملاً انسان نیست چون خصلت بشری مجسم کردن و بنابراین مرعی کردن روح الهی است. از دید کتب مقدس و مسیحیت، اخلاقیات از خود انگیختگی جدا نیست. هیچ درستی اخلاقی ای نیست که در عین حال آمادگی برای شادی ابدی نباشد.

برای حقیقی بودن، زیاده زیباست؟

آیا همه اینها به نظر زیاده زیباست، تا بتوانیم باور کنیم؟ آیا یک زندگی آرام به سوی شادی امکان پذیر است؟ در کشورهای انگلیسی زبان شعاری در تبلیغات برای وسایل ورزشی هست که می گوید: No Pain, no gain یعنی بی تلاش!

تصویب شوند. و این می تواند به ترس از تعهد و مسئولیت پذیری بیانجامد. یک چنین کاریکاتوری از معنای واقعی فضیلت از یک منطبق غلط ناشی می شود که آزادی را به صورت یک اجازه نامه «عملکرد دلبخواهی» تعریف می کند نه یک «عملکرد عالمانه».

معنای سنتی فضیلت

دستورالعمل خداشناختی کلاسیک فضیلت، توسط توماس دکن قدیس داده شده که نوشته های ارسطو را مطالعه کرده بود. کلام خدا به سن توما فهماند که تمایل ذاتی انسان این است که به دوستی خدا و بهره گیری از محبت متقابل خدا دعوت بشود. با این برداشت، زندگی انسان، زیارتی می شود در جستجوی کمال شادی. سن توما این تفکر را از ارسطو به عاریت گرفت که چنین سفری مستلزم وحدت و تمامیت همه ابعاد پیچیده شخصیت انسان است. صاحب فضیلت کسی است که در او ناهماهنگی زیادی یافت نمی شود. هیچ یک از خواسته های طبیعت با آرمان های او مغایر نیستند، هیچ هوسی با خرد او در جدال نمی باشد. هیچ توهمی با تخیلات او در مبارزه نیست. فضیلت یک نیروی زنده است. در حیطه اخلاق که در بطن شخص جا گرفته و نتیجه یک تربیت طولانی است. خصوصیت اساسی چنین دیدگاهی را می توان به این صورت خلاصه کرد: شخص صاحب یک منبع انرژی درونی است که از درون فوران می کند و زندگی او را نظم می دهد. در جهت عکس این برداشت، جامعه تاجر و فن آور امروزی، بر پایه فضیلت بنا نشده است. اقتصاد دان انگلیسی ج. ام. کینز اعتراف می کند: «ما تا حد امکان سعی می کنیم فضایل را با فن آوری جایگزین کنیم. ما حتی سعی می کنیم از تکنیک های علوم فیزیکی یا اجتماعی استفاده کنیم تا به نتایجی برسیم که اجداد ما فکر می کردند تنها با شکل گیری شخصیت امکان پذیراند».

مسیرهایی برای تعمق

- ۱- آیا فضیلت برای شما یک مفهوم جدید است یا از مد افتاده؟
- ۲- اگر فضیلت هنر راهبرد زندگی در تعادل نیروها و تمایلاتی باشد که از آن گذر می‌کنند، چه تصویری می‌تواند یک زندگی با فضیلت را نشان دهد؟ می‌توانید از تصاویر این فصل (دریانوردی، مسابقه، باز موسیقایی) ایده بگیرید. کدامیک به نظر شما مناسب تر است؟ چرا؟ چه تصاویر دیگری پیشنهاد می‌کنید؟
- ۳- متن از چه فضایی صحبت می‌کند؟ آیا می‌توانید فضایل دیگری را نام ببرید؟
- ۴- آیا به نظر شما فضیلت تسخیر کردنی است؟ آیا نتیجه تمرین است، نتیجه کاربردی یک انرژی است؟
- ۵- تشکیل یک سازمان درونی برای شخص لازم است؟ آیا به او اجازه رسیدن به تقدیر واقعی اش را می‌دهد؟ آیا روح بشری، وقتی به سطحی از پختگی برسد (خرد واضح، اراده مختار) قادر است اراده خدا را تشخیص دهد؟
- ۶- آیا فضیلت سدی برای شکوفایی شخص است؟ آیا فکر می‌کنید می‌توان آزادی را اعمال کرد بدون این که هدایت شود؟
- ۷- از چه نظر کسی که به خواست خود فضیلت را پس می‌زند کاملاً انسان نیست؟ چه چیز از انسانیت کم دارد؟ چه چیز او را مجروح می‌کند؟

بی نتیجه! آیا این شعار آشنا تر نیست؟ فرهنگ عامه جریان های معاصر تربیتی و فلسفی، تجربیات شخصی ها که به طرز گریزناپذیری از ضعف های مان ناشی می شوند، همه اینها تبانی می کنند که ما را درباره این که یک زندگی واقعی با فضیلت هماهنگ شود به شک اندازند. مسلماً آموزش پارسایی رایگان به دست نمی آید. برای یک مبتدی، این تلاش می تواند قابل توجه باشد، او قبل از این که شخصی یگانه شود، باید مشکلات زیادی را شناسایی کند و حل کند.

ولی فضیلت را باید کمتر از نقطه نظر وظیفه، و بیشتر از نقطه نظر معنای زندگی نگاه کرد. نقش فضیلت، مقرر کردن اصول و قوانین نیست. پارسا بودن یعنی خود را در جاده سعادت مندی قرار دادن. برای سن تومادگن، فضیلت یعنی آمادگی برای به حرکت درآمدن و راهنمایی شدن توسط کوچکترین دم روح خدا. به این ترتیب، فضایل با عطای روح القدس هماهنگ می شوند.

فضایل کم کم بر مبارزات درونی که زندگی بشری بدون نظم را ویران می کنند، فائق می شود. عطایای روحانی ما را برای پذیرش راهنمایی های روح القدس آماده می سازند و در ابتدای اعمال ما، بر اعماق وجودمان اثر می گذارند. این است آزادی واقعی: خدا که در درون ما کار می کند و ما را با روشی مؤثر به سوی یک خوشبختی واقعی راهنمایی می کند.

هدف اخلاقیات مسیحی، بوجود آوردن اشخاصی است که بتوانند معبد روح القدس شود و بتوانند با اقدامات الهی، کاملاً همراه شوند. در نظر خدا، دنیا یک زمین بازی برای کودکان بزرگی که آزادیشان به پوچی تخفیف بیابد، نیست. تفکر خدا، هدف خدا، پادشاهی آسمان هاست. نقش ما روی زمین، تنها سهمی شدن در این بشارت نیست، بلکه ایجاد محیطی است که مولد و مناسب تبدیل ما به خواهران و برادران مسیح رستاخیز یافته است تبدیل ما به مقدس هایی است که از همین حالا زندگی روح دارند، زندگی در محبت که برای همیشه برای ما مقدر شده است.

قسمت چهارم:

دوست داشتن مثل مسیح

محبت چیست؟

همنوعت را به مانند خودت دوست بدار

صحبت از دوست داشتن سخت است

چون ما همان طور از دوست داشتن همسر سخن می گوئیم

که از دوست داشتن شکلات، دوست داشتن خدا،

وست داشتن زیبایی یا علامت...

زاویه کروآ از ما دعوت می کند به کشف غنا و پرباری کلام عیسی

برای مرد جوان ثروتمند برویم:

«همسایه خود را مثل نفس خود دوست دار».

تعریف کافی، روشن و رضایت بخشی از واژه «محبت» وجود ندارد. با این وجود، می توانیم یک هسته مرکزی معنا بیابیم که تعریف های گوناگون آثار محبت به دور آن تشکیل شده اند.

وقتی می توانیم بگوئیم دوست داریم که با دهش بپذیریم و با پذیرفتن بدهیم. به این ترتیب، محبت یک رفتار دوگانه پذیرش و دهش را یکی می کند.

به عبارت دیگر، وقتی دوست داریم که با برگزشتن از خود، خود را می یابیم و با یافتن خود، از خود برمی گذریم. به این ترتیب، محبت یک حرکت دوگانه است، به سمت خود و به سمت دیگری، به کسی که دوست دارد اجازه می دهد ریشه های خود را در دیگری بیابد.

ولیکن، پیش می آید که یک جزء این دو حرکت - از خود به دیگری یا از دیگری به خود - اهمیت بیشتری بیابد. آنگاه، محبت یا وقف کننده می شود یا جذب کننده.



پیروی از مسیح به معنی وارد شدن با او در رنج و صلیب تا در رستاخیز او شریک شویم.

به این ترتیب، محبت گشایشی به سوی دیگری است که کم یا بیش تحقق یافته. توماس دکن قدیس محبت خیرخواهانه را از محبت تملک خواهانه تمیز می دهد: خیرخواهی خوبی دیگری را می خواهد و تملک خواهی دیگری را به سمت خود، به خواسته های تملک و لذت خود می کشد.

حساسیت خود دریافت می‌کند: او دوست داشتنی را انتخاب نمی‌کند، احساساتی را که در قلبش ایجاد می‌شوند را مهار نمی‌کند. قسمت فعال محبت باعث می‌شود که اراده بشری آن را به عمل تبدیل کند، به نشان و گواه محبت. این دو بعد، در تعریفی که آنتوان فورنل می‌کند، یافت می‌شود: دوست داشتن یعنی شاد بودن از وجود دیگری و خواستن این که او همواره بیشتر و بیشتر وجود داشته باشد. آیا حقایق بشری دیگری هستند که در آنها، با چنین شدت وحدتی انفعال و فعالیت پیوسته باشند؟ به نظر می‌رسد که نه.

گشایش به دیگری

در محبت، آن گونه که ما تجربه‌اش می‌کنیم، حرکت‌های مختلفی درهم آمیخته‌اند. در محبت بخشی از جستجوی خود نهفته. این جستجوی به حق خود می‌تواند در تخیلات گم شود و ارتباط را نفی کند، همان طور که در اسطوره نرگس آمده که خود را در آب رودخانه نظاره می‌کرد (ر. ک کادر پایین).

حرکت دیگر محبت این است که شخص را از سلطه «خود» بیرون بکشد و او را در رابطه با دیگری قرار دهد. آنگاه محبت به نشأت روحانی می‌رسد. در گذر به دیگری است که هر کس هویت واقعی خود، یعنی ذاتیت خود را می‌یابد. زندگی واقعی تنها در شخص نیست بلکه در حرکتی است که به واسطه آن انسان از خود بری می‌شود، دیگری تنها برای خود زندگی نمی‌کند تا بتواند خود را به دیگری عطا کند. زندگی واقعی که محبت ممکن می‌سازد در «من» در خود محصور شده - نرگس - نیست در «تو» بی که بدون شرط و شروط پذیرفته شده - یکی شدن و در هم آمیختن با دیگری - نیست. زندگی واقعی جلوی خود قرار گرفتن در «میان ما» در راهی که به دیگری ختم می‌شود بدون است.

چهره‌های متعدد محبت

تمایزات دیگری نیز لازم‌اند. توماس قدیس محبت مشفقانه یا رجحان را نیز از نوع دوستی تمیز می‌دهد. محبت مشفقانه بر پایه رجحان و الطافات برای یک شخص انتخابی قرار دارد. این محبت را نیز می‌توان به انواع مختلف تقسیم کرد. محبت - لذت، به این معنی است که انسان لذت خود را در چیزی یا شخصی بیابد. محبت - آرزو، حرکتی است غریزی که خواسته‌ای را جوابگو می‌شود و شخص را به سوی خوشی، خصوصاً به سوی ملاقاتی سوق می‌دهد. محبت - احساس، تأثیری، تمایلی، رجحان عاطفی‌ای است که شخص را به شخص دیگری پیوند می‌دهد.

در ورای این سه بعد که امروزه، عموماً در نظر گرفته می‌شود، باید بعد عمیق‌تری از محبت را نام برد که به احساسات محدود نمی‌شود بلکه خواست عمیق شخصی که دوست دارد را بکار می‌گیرد به این دلیل، این «محبت - اراده» یک فضیلت است، یک تمرین معمول و متکی به اراده. در حقیقت، هدف محبت تنها اکتساب یک لذت نیست بلکه یک شادی درونی است. محبت مثل آرزو، جواب یک تجربه نبود یا کمبود نیست، بلکه خود را برای یک حضور آماده می‌کند. حال آنکه مخاطب محبت نوع دوستانه، هممنوع است، بدون استثناء این محبت جهانی است چون از عواطف لحظه‌ای برمی‌گذرد: بدین ترتیب، محبت نوع دوستانه، محبت مشفقانه را در بر می‌گیرد و از آن فراتر می‌رود. گاهی پیش می‌آید که تنش بین این دو نوع محبت مستقر شود. همان طور که ریشه‌شناسی واژه نوع دوستی نشان می‌دهد، (*Charite* در فرانسه از ریشه لاتین *Caritas*) در این محبت همه افراد ارزش برابری را دارند. این انواع مختلف محبت نشان می‌دهند که در هر عشقی احساس و عمل، بخشی انفعال و بخشی فعالیت در هم می‌آمیزد.

در قسمت انفعالی که به بهترین نحو در شکل‌های پرشور محبت خود را نشان می‌دهد، شخصی که دوست دارد، هر آنچه که در رابطه پیش می‌آید را در

این ابداً به آن معنا نیست که انسان شادی و فایده‌ای در این محبت نیابد. لیکن یافتن شادی و خوشبختی دقیقاً با اقدام به جستجوی آنها مطابق نیست. شادی و خوشبختی میوه‌هایی هستند که کسی که می‌دهد دریافت می‌کند ولی هدف اولیه و مستقیم او نیستند.

این محبت دریافت شده است. ما در منشاء و سرچشمه عشقی که در ما گسترش می‌یابد، نیستیم. حتی اگر محبت در احساسات و فرآیندهای روانی-عاطفی ما راه یابد، منشاء اصلیش در آنها نیست و همه تارهای وجود ما را بازی می‌گیرد. عصاره آن از جایی عمیق‌تر از این فرآیندها می‌رسد: محبت به صورت یک هدیه دریافت شده به صورت یک فیض یعنی عطا.

این محبت که به صورت هدیه دریافت شده به اهدای کامل خود دعوت می‌کند. و تا انتهای منطقی خود می‌رود: مثل عیسی که «خاصان خود را که در این جهان محبت می‌نمود، ایشان را تا آخر محبت نمود» (یو ۱۳:۱). این عطای کامل می‌تواند تا اهدای زندگی خود پیش برود، و این خصیصه درک مسیحی محبت است.

این محبت که کتاب مقدس یونانی هفتادتنان، و عهد جدید «آگاپه» می‌نامند، از خدا می‌آید. و محبت - نوع دوستی است. آنچه خاص مسیحیان است، زیستن از راه نوع دوستی نیست بلکه بازشناسی این محبت و نامیدن منشاء آن است. منشاء آن تثلیث است: محبت از پدر می‌آید که منشاء همه عطایاست، در پسر جسم می‌گیرد و در روح حرکت و نفس می‌گیرد. ایمان‌داری که بخواهد در ایمان خود زندگی کند، می‌تواند در بازشناسی منشاء آن، به همراه ایمانداران دیگر اتکا کند. این محبت - نوع دوستی می‌تواند در غیرمسیحیان نیز یافت شود. و متقابلاً یک مسیحی ممکن است در آن زندگی نکند. این امر که ایمان و نوع دوستی همیشه با هم همراه نیستند، نشان می‌دهد که هر دو عطای خدا هستند و دریافت یکی از آنها موجب دریافت دیگری نمی‌شود: «و اگر نبوت داشته باشم و جمیع اسرار و همه علوم را بدانم و ایمان کامل داشته باشم به حدی که

آن دیگری که می‌توان نامید

در مسیحیت، چهره‌ای از محبت نمایان می‌شود که می‌توان با چهار خصیصه نشان داد:

مسیحیان از یهودیت فرمان محبت نمودن را دریافت کرده‌اند: «همسایه خود را مثل خویشتن محبت نما من یهوه هستم» (لاو ۱۹:۱۸). برای یک یهودی، عطای احکام، بالاترین نشانه محبت خدا برای امتش است. این عشق، چنان که در کتب مقدس آمده، با احکام مغایرت ندارد بلکه درون آن جای دارد. و موضوع یکی از احکام است که این تناقض کوچکی نیست. آیا ممکن است حکم به محبت نمودن کرد؟ این حکم از ما دعوت می‌کند چنان عمل کنیم که گویی احساسات وجود دارند. به این ترتیب احساس می‌تواند بوجود بیاید.

هر برداشت به راستی مسیحی محبت باید این بعد را شامل شود تا بتواند از برداشت‌های رمانتیک و شورانگیز محبت برگذرد. این محبت که موضوع حکم خداست، آرزو و آزادی را بکار می‌گیرد این محبت میوه آزادگی است. دوست داشتن و کاملاً آزاد بودن یک چیز است.

عشقی که در مسیحیت فاش شده به رایگان بودن متمایل است: «مفت یافته‌اید، مفت بدهید» (مت ۱۰:۸).

نرگس و تصویریش

در اسطوره‌شناسی یونانی، نرگس مردی بود که خدایان تنبیه کردن چون او در نفر از مشتاقان خود را به خشونت رانده بود. طبق معروف‌ترین روایت افسانه، افرودیت (الهه عشق) نرگس را چنین تنبیه کرد که عاشق تصویر خودش بشود. روزی که او به شدت خسته بود، در کنار چشمه‌ای توقف کرد. آنگاه بود که تصویر خود را در آب دید و از زیبایی خود مبهور شد. او از این محبت که نمی‌توانست آرام شود سوخت و از بین رفت و به گلی که اسم او را بر خود دارد تبدیل شد.

محبت را اگر به عنوان یک احساس بگیریم، حقیقتی ناخالص است و این خود محدود بودن آن را نشان می‌دهد. همان دلایلی که باعث انتخاب معشوق شده‌اند، می‌توانند به دلایلی برای نفرت از او مستلزم قبول یک بخش نفرت یا خشونت در خود است. بدون این که این بخش را با فرار در یک محبت آرمانی نفی کنیم: در این صورت باید روی خود و در خود واقعاً کار کرد.

محبت و دوستی، دست در دست هم

احساس محبت و شفقت به دو صورت تجربی شناخته شده‌اند: محبت عاشقانه یا همسرانه و دوستی. دوستی منابع خاص خود را دارد که از آن یک شکل واقعی و خاص محبت می‌سازند، که دیگری را به عنوان یک موجود استثنایی با ارزش می‌شناسد. حیفاست که آن را تنها سرانجام یک محبت عاشقانه یا جنسی بدانیم. منابع و محاسن دوستی در تمایلات عاشقانه خلاصه نمی‌شود: دوستی فاصله بیشتری را با دیگری قبول می‌کند، متفاوت بودن و آزادی دیگری را ارج می‌نهد؛ کمتر از تمایل عاشقانه قصد دلبری و مالکیت دارد. به این ترتیب، دوستی هوایی تر و شفاف تر است. آنچه در این اختلاف مطرح است، پرهیزکاری است، دوستی برخلاف محبت عاشقانه کمتر یگانه طلب است و اختلاف بین جسم‌ها را بیشتر احترام می‌گذارد.

دوستی در ساختار شخصیت، جای ویژه‌ای دارد. خصوصاً در دوران نوجوانی، در یک مکاشفه متقابل، درها را به روی آگاهی از خود باز می‌کند. کشف دیگری و آموزش شناخته بلا شرط او به کشف بعدهای جدیدی از خود می‌انجامد. این امر در همه دوران‌های زندگی چه برای مجردها و چه متأهل‌ها معتبر است. کلام دوست، برای یک شخص متأهل، تکمیل کننده کلام همسر است. به این ترتیب، محبت می‌تواند از دوستی، نوعی سبکی در روابط، آزادی و احترام به دیگری کسب کند. به محبت عاشقانه اهمیت پرهیزکاری را گوشزد می‌کند.

دوستی نیز به نوبه خود در مجاورت محبت همسرانه، همراهی و نزدیکی متحدانه می‌آموزد. وفاداری بلا شرط که خصلت یک پیوند است را کشف

کوه‌ها را نقل کنم و محبت نداشته باشم، هیچ هستم» (۱- قرن ۱۳: ۲). به این ترتیب، خصوصیت مسیحیت اختصاصی نیست: هر انسانی که واقعاً و کاملاً دوست بدارد، این عطا را از روح القدس دریافت می‌کند و روی نوع دوستی «پیوند» می‌خورد.

سرگردانی‌های محبت

در تجربه‌ای که از محبت می‌کنیم، بعضی رفتارها و بعضی شرایط می‌توانند مانع ایجاد یک رابطه عطای متقابل بین دو نفر بشود.

محبت ادغامی، اختلاف و فاصله بین دو نفر را چنان از میان برمی‌دارد که مدعی است بین آنها یک مجموعه بسته و خودکفا ایجاد می‌کند. این محبت را می‌توان در روایای یک مکمل آرمانی یافتن و ایجاد یک هماهنگی کامل با او که همه کمبودها را برطرف کند، تصویر کرد.

بت پرستی، باور به این که دیگری می‌تواند خوشبختی مطلق و نجات را عرضه کند. یعنی انتظار زیاده از دیگری و رابطه با او.

در واقع هر کس به تجربیات خود رجوع داده می‌شود. و محبت واقعی بر روی تنهایی تقبل شده ساخته می‌شود. اغلب بعضی جوان‌ها شتابان به سوئی می‌روند حال آنکه هنوز به هستی خود آگاه نیستند و شخصیت خود را تقبل نمی‌کنند.

ما اغلب قربانی افکار رمانتیک، که شکل غیرمذهبی ایده آل مسیحی است می‌شویم. از محبتی که از منابع روحانی اش بریده است، انتظار زیاد داریم در حالی که محبت انسانی - حتی اگر متعادل و کامل باشد - نمی‌تواند آنچه را که تنها محبت الهی عطا می‌کند، بدهد. تنها خداست که می‌تواند در نهایت، آرامش و شادی بدهد.

محبت می‌تواند، زمانی که تحت فشار اصول اجتماعی قرار بگیرد، سرکوب شود. در دورانی که به نظر می‌رسد از زیر سلطه اصول اجتماعی بیرون آمده ایم، در حقیقت، محیط اجتماعی تصاویر جدید بسیاری از محبت به ماتحمیل می‌کند. مثل زندگی جنسی بدون مشکل، هماهنگی کامل، یا تصویر الگویی خوشبختی.

گرچه نمی‌توان بعد مذهبی را در انعکاس تجربه محبت انسانی در خدا خلاصه کرد، اما به هرحال بعد مذهبی در تجربه انسانی ریشه دارد. اغلب این بعد مذهبی است که تجربه انسانی را شفا می‌دهد و تصحیح می‌کند. در قلب تجربه مذهبی ایماندار، علامت صلیب قرار دارد. علامت غایبی یک محبت بدون توقع این محبت الهی بر همه محبت‌های انسانی مقدم است و معنی و باروری محبت را آشکار می‌کند: از پهلوی نیزه خورده است که خون و آب بیرون می‌زند (یو: ۱۹: ۳۴). هیچ دردی، هیچ تنهایی‌ای نیست که تازه و مطلق باشد. چون در درد و تنهایی مسیح، دردها و تنهایی‌ها می‌توانند به عشقی ویرای همه تجربه‌ها راه بیابند. چنین است که محبت بر روی صلیب همه عظمت خود را نشان می‌دهد.

افشا کننده همه زیبایی‌ها

همان‌طور که امانوئل لویناس فیلسوف می‌گفت، این نگاه دیگری را به عنوان یگانه باز می‌شناسد: «دوست داشتن یک شخص، یعنی برخورد با او به عنوان یگانه در دنیا». این بازشناسی چیزی ویرای زیبایی ظاهری، زیبایی ذاتی را در دیگری می‌بیند، در او پرتو زندگی درونیش را می‌یابد کمک به دیگری برای افشای زیبایی‌اش و ارزشش. برای او منشاء شفا، آشتی و پویایی است. به این ترتیب، طبق کلام ژان وینه: «دوست داشتن یک شخص، آشکار کردن زیبایی اوست». دوست داشتن یک موجود، هماهنگ کردن نگاه خود با نگاه خداست. کسی که بخواهد با این نگاه به اطرافیان‌ش بنگرد، باید آنچه که محبت الهی را به حرکت در می‌آورد، حس کند تا دیگری را مالک نشود و وسیله نسازد. به این منظور باید در تماس با کلام خدا، سنت کلیسا و انجام مراسم مذهبی و به کمک ایماندارانی که اجتماع کلیسا را تشکیل می‌دهند، سعی کند رفتار و اعمال خود را حقیقتاً تشخیص بدهد.

از طرف دیگر، این بازشناسی، دیگری را به عنوان انعکاس جلال خدا می‌نگرد. بدون بت ساختن از دیگری، بدون تخفیف دیگری به یک

می‌کند. این غنی شدن دوستی، وقتی ممکن است که شهوانی نباشد، چیزی که، خصوصاً در جوان‌ها، می‌تواند باعث تضعیف دوستی بشود.

در خدمت رشد اشخاص

هیچ کس نمی‌تواند بدون محبت زندگی کند. هیچ کس نمی‌تواند وجود داشته باشد و شکوفا شود، بدون این که با نگاهی برخورد کند که یگانگی‌اش و ارزش را بازشناسد و آزادی‌اش را تقویت کند. به این ترتیب، محبت عامل رشد کودک است. زیستن یعنی دوست داشتن و دوست داشته شدن. محبت مشفقانه، جای مهمی در توقع انسان به یک زندگی واقعی را اشغال می‌کند.

اساسی‌تر از هر محبت انسانی، محبتی که هستی می‌دهد و زندگی می‌بخشد، محبت الهی است. کسی که نگاه محب‌پدر را تجربه می‌کند، می‌فهمد که زندگی حاصل نیروهای ناشناخته نیست، بلکه خواسته‌ای است که از یک آزادی‌محبان زاده شده است. این تجربه خصوصیتی مذهبی است چه انسان را، در ملاقات ساختار ساز برادران، با پدر مرتبط می‌کند؛ باعث می‌شود که زندگی خود را به عنوان عطایی که آزاده داده شده در نظر بگیریم و آزادانه دریافت کنیم.

این تجربه محبت به هیچ مانعی که نتوان برداشت، مواجه نمی‌شود. کسی که کاملاً از این رابطه محبت‌آمیز که او را با خدا متحد می‌کند، آگاه نباشد یا شخصی که خدا را نفی می‌کند چون تصویری که از خدا دارد مخدوش است، می‌تواند، با وجود این، در شادی‌ها و خوشبختی که در زندگی تجربه می‌کند به طور غریزی درک کند که زندگی یک عطای اساسی و اولیه است که از یک منشاء پنهانی به او رسیده است. همچنین، کسی که رابطه با پدر و آموزگارانش را به طور دردناکی تجربه کرده است، می‌تواند در تجربه مذهبی درک کند که زندگی، با وجود همه دردهایش یک هدیه است. حس درونی این که زندگی یک هدیه است، کشف این حقیقت که «من» بودن و «فرزند» خدا بودن یکی است برای بعضی‌ها مشکل‌تر است، ولی نتیجه درمان روحانی است.

- ۱۱- چگونه محبت به دیگری و محبت خدا به هم پیوسته اند؟ چطور یکی به دیگری هدایت می کند؟
- ۱۲- چه مثال هایی از مقدسین، زندگی در محبت خدا را که تا انتهای منطق خود می رود، بیان می کنند؟
- ۱۳- تجربه شما از دوستی چیست؟

ملاقات با فقرا

... برو و آنچه داری بفروش و به فقرا بده که

در آسمان گنجی خواهی یافت...

در جواب آخر خود، عیسی به فقرا اشاره می کند که مخاطب جوان او باید ماحصل فروش دارایی اش را به آنها دهد تا بتواند «کامل» شود همراه پدر ارنو دو و ژوآس ببینیم تا چه حد ملاقات با فقرا زندگی مسیحی را متحول می کند.

در سنت روحانی کاتولیکی، دعوت به دادن همه چیز برای دنبال کردن عیسی، اغلب به عنوان دعوت به زندگی فقیرانه در وقف مذهبی تکرار شده است. زندگی وقف شده، در درجه اول جوابی است به دعوت عیسی: مایملک خود را بفروش [...] و آمده، مرا پیروی کن». ولی این تنها جواب ممکن نیست. «به فقرا بده که در آسمان گنجی خواهی داشت» (مت ۱۹: ۲۱). این جنبه دعوت عیسی، گذر از یک زندگی نگاه داشتن احکام را به یک زندگی عطای خود به خدا و برادران ممکن می سازد.

وسيله نزدیک شدن به خدا، این نگاه ایماندار بر پایه این ایمان به جاست که خدا هر انسانی را به تصویر خود خلق کرده. بر پایه ایمان به مسیح، خدای انسان شده. چون کلمه انتخاب کرد کسی بشود که خودش به تصویر خودش خلق کرده بود، محبت به دیگری راهی می شود برای شناخت و محبت خدا.

مسیرهایی برای تعمق

- ۱- درباره محبت چه می گویند؟ چه وقایعی به آن مربوط می شوند، چه تصاویری آن را بیان می کنند. چه دستورالعمل هایی درباره محبت می شناسید؟ این دستورالعمل ها چه چیزی را بیان می کنند؟
- ۲- چه چیزی در محبت به نظر شما اساسی می آید؟ آیا به نظر شما در هر وضعیتی می تواند دوست داشت؟
- ۳- به چه صورت محبت یک شخصیت را سامان می دهد و بنا می کند؟ آیا فکر می کنید کمبود محبت بتواند بعدها جبران شود؟ در چه شرایطی؟ به چه طریقی؟
- ۴- آیا محبت می تواند دو جانبه باشد؟
- ۵- آیا محبت انسان را شکننده می کند؟
- ۶- آیا همه محبتها یک ارزش دارند؟
- ۷- به نظر شما موانع یک محبت واقعی کدامند؟ به چه محبتهای تصنعی تا حال برخورد کرده اید؟
- ۸- اگوستین قدیس می گفت «محبت کن و هر چه می خواهی بکن» آیا وقتی محبت می کنیم انجام هر کاری مجاز است؟
- ۹- چطور ایمان به یک خدای تثلیث می تواند برداشت ما را از محبت عوض کند.
- ۱۰- به چهار خصلت محبت که توسط مسیحیت معین شده اند رجوع کنید (در همین قسمت). آیا می توان حکم به دوست داشتن کرد؟ آیا رایگان بودن محبت ممکن است؟ چه چیزی می رساند که محبت دریافت شده است و میوه آرزوی دوست داشته شدن نیست؟ آیا می توان برای محبت زندگی خود را داد و مرد؟

يك نوع توهم

وقتی ضربه ناگهانی را پذیرفتیم (و خیلی‌ها حاضر نیستند بپذیرند و شانه خالی می‌کنند) داوطلب احساس می‌کند که خیلی کارها می‌توان کرد. چون هنوز تحت تأثیر این تفکر مختص جوامع ثروتمند است که فقر یک مشکل فنی است و راه حلش پر کردن کمبودی است که بعضی‌ها نسبت به مردم «معمولی» دارند، سعی می‌کند این کمبود را جبران کند. او به دنبال مسکن و مواد غذایی و شغل می‌گردد. و تلاش‌های او برای فقیرانی که هنوز در دایره جهنمی مسکنت نیافتاده‌اند، توفیق‌آمیز است.

این مرحله الزامی است. باید انسان بداند چکار می‌تواند بکند تا اوضاع روبه‌راه شود، حتی اگر توان او اندک باشد. اگر از این مرحله نگذریم، هر طریقی را به پستی کشانده‌ایم: «اگر برادری یا خواهری برهنه و محتاج خوراک روزانه باشد و کسی از شما به ایشان گوید: به سلامتی بروید و گرم و سیر شوید لیکن مایحتاج بدن را به ایشان ندهد. چه نفع دارد؟» (یع ۲: ۱۵-۱۶).

ولی کم‌کم، آنچه که انسان نمی‌تواند بکند به طوردردناکی خود را نشان می‌دهد. ما با رنج‌های دردناک و ناتوانی ناامیدانه برخورد می‌کنیم. چه باید کرد وقتی شخصیت انسانی صدمه دیده؟ وقتی مواد غذایی اندکی که در اختیار است، به طور اجتناب‌ناپذیری پایان می‌یابد و به نظر می‌رسد که باز هم بیشتر باعث بی‌سامانی شخصیت و درهم‌ریختن رابطه با آن می‌شود؟ چه باید کرد زمانی که یک شخصیت متعادل، در یک شبکه ارتباطاتی که انرژی‌اش را فرسوده می‌کند و برایش جایی برای زیستن باقی نمی‌گذارد، خورد می‌شود؟ در برابر انحرافات غایی اعتیاد به الکل و مواد مخدر و خودفروشی، چه باید کرد؟ در برابر حمایت‌های قوی که این انحرافات در جامعه دارند چه اقدامی باید کرد؟

درماندگی

آن وقت انسان احساس درماندگی می‌کند. همه اینها چه سودی دارد؟ از تفکر «کافی است که...» به تفکر «چه سودی دارد...» رسیده‌ایم، تصویری

سلوك روحانی

در اینجا، من می‌خواهم از مسیر روحانی شهادت بدهم که مبارزان همبستگی و تلاش انسانی با حضور خود در کنار فقیران، در اجتماع ما که با وجود رفاهش شامل بسیاری انسان‌های فقیر و رانده نیز هست، تجربه می‌کنند.

«این گنج در آسمان» (مت ۱۹: ۲۱) چیست که اشخاصی که با فقیران رابطه دارند، کشف می‌کنند؟ گنجی است که هر انسانی که با ضعف بشری روبه‌رو می‌شود، دعوت به کشف آن شده است هر انسانی با ضعف بشری روبه‌روست مثل بیماری و رنج دیگران ولی قبل از همه رنج‌های خودش چون هر انسانی، با وضوحی کمتر یا بیشتر، زخمی است و دعوت شده است یک روز با راز رنج و مرگ روبه‌رو شود.

ضربه ناگهانی

خیلی‌ها از وجود فقیران بی‌اطلاع هستند، من هنوز، درمندان صدای مردی را در گوش دارم که می‌گفت در محله آنها فقیر نیست. این مرد یک کشیش بود! فقیرها خودشان را پنهان می‌کنند، شرم دارند. باید آنها را جست، تا یافت، باید به محل‌هایی که هستند، رفت.

وقتی یک مرد با حسن نیست فقیران را ملاقات می‌کند، در ابتدا ضربه‌ای ناگهانی احساس می‌کند. تعجب، احساس گناه و ناراحتی به هم می‌آمیزند. اما از شهروندان کشورهای انتقاد می‌کنیم که در آنها حقوق بشر رعایت نمی‌شود، چون آنها می‌گویند که از آنچه می‌گذرد، بی‌خبرند. به نظر ما دورویی می‌آید. ما نیز دقیقاً مثل آنها هستیم. همان قدر که بخواهیم ببینیم، خود یک اقدام روحانی یک درخواست حقیقت است. به این معنی است که خود را در مقابل یک ماجرای احتمالی ضعیف و شکننده حس می‌کنیم. یعنی خودمان را در وضعیت فقر و آموزش قرار می‌دهیم. تمام درجه بندی ارزش‌ها در هم می‌ریزد. دیگر دنیا را به یک دید نمی‌بینیم. به هر طریق، نمی‌توان با چنین تجربه‌ای متحول نشد.

که در خود مراحل رشد خود را در خود داشته باشد یعنی اگر همیشه مراقب باشیم تا بفهمیم چه می توانیم بکنیم و همیشه از این که بیشتر نمی توانیم معذب شویم. آن وقت است که متناقضاً بالاترین کارآیی، در رایگانی نهایی پدیدار می شود. آنگاه می توانیم فقرا را دوست بداریم، نه به دلیل مسکنت آنها که می توانیم تخفیف دهیم، بلکه به خاطر خودشان. و این کمبود غایی آنهاست! این کمبود غایی همه ماست! آن وقت است که یک عمل کوچک عاطفی بوجود می آید که می تواند وضعیتی را رو به بهبودی برد که کمک های قابل توجه تنها و خیم تر کرده بودند.

من شهادت می دهم که بعضی از داوطلبان نهضت های همبستگی، بعضی مشاوران اجتماعی، بعضی زنان و مردان، این حکمت را که به سختی بدست آورده اند، بکار می گیرند. شهادت می دهم که بعضی اشخاص پرمشکل، به طور غیرقابل باوری از دید بشری، زندگی دوباره یافته اند. ولی، آنکه بیش از همه به زندگی دوباره دست می یابد، دریافت کنند کمک نیست بلکه دهنده آن است.

از کارآیی تا باروری

به این ترتیب، تمایل کمک به فقرا، شادی بشارت انجیل یافتن از آنها می شود. در این صورت، از منطق کارآیی برمی گذریم و به منطق باروری می رسیم. هماهنگی های زیادی بین این راه و انجیل گرایی زندگی اخلاقی وجود دارد.

در واقع، کارآیی در حیطه قابل تشخیص و قابل سنجش قرار دارد، همان طور که رعایت عینی احکام اخلاقی، و مشخصه مرحله دوم، مرحله توهم قدرت کامل است. و می دانیم که رعایت به تنهایی احکام می تواند به این اراده کارآیی روحانی که در انجیل به نام فریسی گرایی و در نزد پولس قدیس به نام «نجات به واسطه اعمال» نامیده شده بیانجامد. این گونه رعایت احکام اخلاقی هرگز نباید از بین برود، همین طور که میل به کارآیی عملی با حضور در کنار فقرا. ولی

دیگر، واژگون و فریبنده از توهم توانایی حال زمان شک رسیده است. اگر همه اینها توهم باشد. آرامش وجدان ظاهری باشد؟ یک وسوسه خطرناک تر از این، فرار به جلو است. بعضی ها تعادل عاطفی و خانوادگی خود را در یک منطق یگانگی بی معنی با دنیای فقر، به خطر می اندازند. مثلاً دختر جوانی را می شناسم که برای «نجات» یک شخص بی خانمان، همسر او شد. مبارزانی را می شناسم که برای فرار از مجادلات خانوادگی و نگرانی های شخصی، وارد فعالیت شده اند تا وظایف خانوادگی و شغلی خود را فراموش کنند.

چون سخاوت حقیقی مطابقت خود با اشخاصی که از زندگی زخم برداشته اند نیست. این سخاوتمندی یکسان گرا در واقع تنها نیم سخاوت است چون توانایی کامل نداشتن ما را رد می کند. سخاوت واقعی، برعکس، طالب کار کردن روی خود برای تشخیص انگیزه های پنهانی سلطه طلبی بر اشخاص ضعیف است. این روشن بینی الزامی بر خود را می توان با توصیه های روان شناختی و همراهی روحانی، پرورش داد. مخالفت با سهم شدن با دیگر مبارزان و صحبت درباره عمل خود، بی ارزش دانستن توصیه های دیگران، نشان می دهد که به عنوان فرزند نور عمل نمی کنیم.

این مرحله گذشت از توانایی کامل برای حقیقت طی طریق الزامی است و راه فروتنی مسیح را دنبال می کند فروتنی که باعث می شود همبستگی روحانی واقعی با فقرا پیدا شود.

رایگانی

آنگاه شادی می تواند بوجود آید، زمانی که درک کردیم که در برابر راز بدی که انسان را له می کند کاری از ما بر نمی آید، آنگاه لذت آنجا بودن و تنها آنجا بودن، در کنار کسانی که له می شوند بودن، پدیدار می شود. این رایگانی حضور که الگوی آن تصویر مریم در پای صلیب است، منشاء شادی راز آمیزی برای کسی است که فیض آن را دریافت می کند. این حضور رایگان می توان کریه نباشد به شرطی

چطور می‌توان این تناقض اخلاقی را قبول کرد که در کمال آگاهی به محدودیت‌های عمل به عمل دعوت می‌کند؟

در کتب مقدس

۵- در مورد فقر و فقرا، چه گفته‌هایی را از کتب مقدس به یاد می‌آورید؟ به کدام آنها بی‌تأمل ایمان می‌آورید؟ درباره‌ی کدام آنها احساس ناراحتی می‌کنید؟ می‌توانید متن یعقوب (۲: ۱-۲۶) را باز بخوانید. آیا وضعیت‌هایی را می‌شناسید - یا شخصاً تجربه کرده‌اید - که برداشت‌های شخصی یا ثروت، ارتباطات را در اجتماع مسیحی تحت تأثیر قرار داده باشند؟ آیا تا به حال ناهماهنگی را که یعقوب قدیس به آن اشاره می‌کند، یعنی ناهماهنگی بین کلام و عمل خطاب به فقرا را دیده‌اید؟

۷- فقرا در زندگی مسیحی شما چه جایی دارند؟ آیا آنها «غنی در ایمان و وارث پادشاهی آسمان هستند»؟

۸- آیا فکر می‌کنید که ایمان مستلزم عدالت طلبی است؟ آیا فکر می‌کنید تجربه‌ی محبت و عدالت گواهان حیات پرشور ایمان شما هستند؟ آیا ایمان طریق عمل کرد عدالت را متحول می‌کند؟ آیا فکر می‌کنید که مسیحیان رفتار خاصی در مبارزه برای عدالت دارند؟

۹- به نظر شما، امروزه چه کارهایی در این مبارزه تقدم دارند؟ به چه درخواستی یا به چه فریادی بیشتر حساسیت دارید و بهتر جواب می‌دهید؟

اینها باید تنها یک بعد از یک بعد از یک زندگی روحانی عمیق تر باشند. همان طور که در پی کارآیی بودن باید تنها یک بعد از حضوری عمیق تر در کنار فقرا باشد.

حضور عمیق تر در کنار فقرا از راه از طریق معذب بودن کشف کردیم. همین طور هم، به واسطه‌ی آگاهی از کارآیی اعمال است که دستیابی به نجات که عمق زندگی اخلاقی است، ممکن می‌شود. هرگز نمی‌توان در وضعیت دهنده، دهنده در برابر خدا بود. حتی اگر محاسنی داشته باشیم آگاه می‌شویم که اگر خدا این محاسن را ارج نهد، در واقع عطایای خود را ارج نهاده است. بنابراین، با برگزیدن از رعایت احکام - هر چقدر هم که لازم باشند - است که ایماندار وارد دنیای عطا می‌شود، در جواب حق شناسانه به عطای اولیه‌ای که خدا به او کرده یعنی وجود، زندگی و نجات. کمالی که خداوند هر کس را در هر وضعیتی و هر تمایل ذاتی‌ای، به آن دعوت می‌کند، این پویایی عطاست.

در هر دورانی، در هر موقعیت فرهنگی و اقتصادی‌ای، دعوت خداوند در عطای به فقرا و کسب گنجی در آسمان (د. ک مت ۱۹: ۲۱). صورت متفاوتی به خود می‌گیرد، چون فقر برحسب اجتماع تغییر می‌کند. ولی همان طور که ونسان دو پل قدیس می‌گفت: «آنها همواره سروران ما هستند».

مسیرهایی برای تعمق

از متن مقاله

۱- آیا فکر می‌کنید فقر و مبارزه برای عدالت بیشتر به شما مربوط می‌شود؟
 ۲- چه نوع فقری را می‌شناسید؟ در تماس با آن چه فکر کردید و چه حس کردید؟ مطالعه‌ی این مقاله در درک آنچه که در آن زمان تجربه کردید چه چیز جدیدی برایتان داشته؟

۳- فکر می‌کنید به چه فقری از طرف مسیح دعوت شده‌اید؟

۴- در مورد این جمله چه فکر می‌کنید: «به واسطه‌ی آگاهی از کارآیی اعمال است که دستیابی به نجات که عمق زندگی اخلاقی است، ممکن می‌شود»؟

پویایی زندگی مسیحی

آنچه که عیسی به ما پیشنهاد می‌کند به تصویر آن چیزی است که او تجربه می‌کند، به عبارت دیگر سهم شدن در هستی اوست. ما شهرنشینان، بد نیست این امر را در نظر بگیریم که عیسی یک بیابانگرد است، یک دوره‌گرد، یک رهرو. وقتی زندگی پنهانی او به پایان می‌رسد، تا زمان ورود بزرگش به اورشلیم، او دائماً در حال پیمودن جاده‌هاست. درست است که در اورشلیم توقیف می‌شود به صلیب می‌خکوب می‌شود و در مقبره محبوس می‌شود، ولی اینها او را متوقف نمی‌کنند. او سنگ را برمی‌دارد و از نو به حرکت درمی‌آید، چون در اینجا و آنجا روی جاده، زنده پدیدار می‌شود. او نمی‌خواهد جلوی او را بگیرند، قبل از شاگردان به جلیل می‌رسد و به زودی، از نو به سوی پدر باز می‌گردد. به این ترتیب به نظر می‌رسد که زیستن در مسیح مستلزم پیروی کردن اوست، در غیر این صورت چطور می‌توان همراه او ماند؟ از طرف دیگر همراهی مسیح مستلزم حاضر به خدمت بودن بی شرط و شروط، در نظر گرفتن فقر به عنوان شرط آزادی، برگزیدن از هر نوع وابستگی که این اقدام را منجمد کند و تا بدتر از آن، به عقب نشینی وادارد، است: «و هنگامی که ایشان می‌رفتند، در اثنای راه، شخصی بدو گفت: «خداوندا، هر جا روی تو را متابعت می‌کنم». عیسی به وی گفت: روباه‌ها را سوراخ‌ها است و مرغان هوا را آشیان‌ها، لیکن پسر انسان را جای سر نهادن نیست». و به دیگری گفت: «به دنبال من بیا» [...] کسی دیگر گفت: «خداوندا، تو را پیروی می‌کنم، لیکن اول رخصت ده تا اهل خانه خود را وداع نمایم». عیسی وی را گفت: «کسی که دست را به شخم زدن دراز کرده از پشت سر نظر کند، شایسته ملکوت خدا نمی‌باشد» (لو ۹: ۵۷-۶۲). وانگهی، سراسر تاریخ قوم خدا، در عهد قدیم، بیشتر نشان از پویایی دارد تا ایستایی. تمایل درونی ابراهیم برای ترک دیار خود و حرکت او به اطاعت از خداوند، بدون این که از پایان سفر آگاه باشد، به خوبی این امر را نشان می‌دهد. کتاب خروج به ما نشان می‌دهد که عبریان توسط یک ابر نورانی

انتخاب پیروی از مسیح

مسیح می‌گوید: ... بیا و مرا پیروی کن...

دعوت به پیروی از مسیح، پایه اخلاق مسیحی است.

این دعوت نشانه خاص آن است.

برادر لوک توماس سوم تفاوت بین فوریت دعوت و الزام به پیشرویی،

در زندگی وقف مسیح را نشان می‌دهد.

گفتگوی بین عیسی و مرد جوان با این نشان گوهر تراشانه تمام می‌شود «بیا و مرا پیروی کن» در آن لحظه است که تناقضاً راه‌های آنها از هم جدا می‌شود. مخاطب عیسی که خودش به نزد او آمده بود، از او جدا می‌شود تا راه دیگری را پیش بگیرد. «محزون گشته روانه گردید، زیرا اموال بسیار داشت». باید گفت که همه چیز یا تقریباً در این لحظه، با این چند کلمه که با بقیه گفتگو زمینه سازی شده، به انجام می‌رسد. این متن، کسی که با ایمان آن را می‌شنود، وا می‌دارد که خود را با مرد جوان مقایسه کند و مثل او این کلام را خطاب به خود احساس کند: «بیا و مرا پیروی کن». ضمناً، این کلام به صورت امر مطلق، همراه تهدید به تنبیه، گفته نشده، بلکه به عنوان اشاره به راه یگانه‌ای گفته شده که اجازه می‌دهد به سوی کمال رشد کنیم: «اگر می‌خواهی کامل باشی...» هر کس می‌داند که تنها کافی نیست انسان انتخاب کند یا تصمیم بگیرد یا قول بدهد تا زندگیش را حقیقتاً به این راه بکشد: وقتی در ازدواج، در ورود به زندگی شبانی یا در وقف کردن زندگی خود، «آری» می‌گوییم. باید هر روز این «آری» را تقویت کنیم تا وفاداری تنها یک نگهداشت بی حرکت قول ما نباشد، بلکه همراهی پویایی یک محبت دائماً در حال رشد باشد.

يك مسير روحانی

خیلی از مسیحیان، از پولس قدیس تا کلودل جنبه آنی بودن تحول که قدرت فیض خدا در آن نمایان است، و از طرف دیگر سیر تدریجی زندگی را پیش می‌رود، در عین حال تجربه می‌کنند. با سخاوت و هم‌چنین با ضعف‌ها و چیزهای غیرقابل پیش‌بینی انسانی که طبیعتش زخم برداشته و می‌خواهد شفا یابد و بالا برود تا لایق جلال یافتن شود. حکم (*Ad gentes*، شماره ۱۳) شورای اسقفان واتیکان دوم، این دو جنبه را در برمی‌گیرد.

«این تحول را باید به صورت یک تحول اولیه درک کنیم: ولی این تحول کافی است تا انسان بفهمد که با روی گرداندن از گناه، وارد راز محبت خدا می‌شود. خدا از او دعوت می‌کند که در مسیح، با او رابطه‌ای شخصی برقرار کنیم. در واقع، تحت فیض خدا، کسی که تازه متحول شده مسیر روحانی‌ای را در پیش می‌گیرد که توسط آن، به واسطه ایمان با راز مرگ و رستاخیز مشارکت می‌کند از مرگ پی به مرگی جدید که کمالش در مسیح است گذر می‌کند (کول ۳: ۵-۱۰؛ افس ۴: ۲۰-۲۴). این گذر که تغییر تدریجی در رفتار و کردار به همراه دارد، باید با نتایج اجتماعی خود نمایان شود و کم‌کم، در طول مدت تعلیم مذهبی، توسعه یابد.»

پس از گردهمایی *Familiaris Consortio* کشیشان ارتدکس، کلیسا در مورد مسئله پیشگیری از بارداری، آنی بودن «آری» اولیه و تدریجی بودن تحقق آن را به صورت موافقت با یک «احکام تدریجی بودن» و رد «تدریجی بودن قانون». بیان کرده است (شماره ۳۴): «نظام اخلاقی، هدف خدای خلاق را آشکار و پیشنهاد می‌کند، بنابراین، نه می‌تواند برای انسان غیرمشخص باشد و نه باعث مرگ. برعکس، نظام اخلاقی باید جوابگوی انتظاراتی باشد که در قلب انسان، مخلوق خدا، نوشته شده است. این نظام در خدمت کمال انسانیت نیست انسان است، همراه با محبت ظریف و پراانتظاری که خدا خودش توسط آن به همه مخلوقاتش الهام می‌بخشد و پشت گرمی می‌دهد و به سوی خوشبختی راهنمایی می‌کند.»

هدایت می‌شدند و این نشان می‌داد که خدا با قوم خود حرکت می‌کند. پیروی کردن از خداوند یا پیروی کردن از بت‌ها و خدایان دروغین، این انتخاب اولیه‌ای است که پیامبران، به آن دعوت می‌کنند تا متحول شویم، ما دعوت شده‌ایم به سوی پیمانگذار عهد بازگردیم.

پیروی از خداوند، اینجا و حالا

پیروی از خداوند، که عهد قدیم نیز به آن دعوت می‌کرد، در عهد جدید، در عیسی تحقق می‌یابد. به عنوان مثال، عیسی از اولین شاگردانش دعوت می‌کند، حال آنکه آنها به صید ماهی مشغول‌اند. تنها دلیلی که برای آنها می‌آورد این است که بدین ترتیب آنها «صیاد مردم» می‌شوند. شروع این ماجرا، توسط سه انجیل نظیر در آنی بودن جواب شاگردان و عملی کردن آن با رها کردن کار معمول زندگیشان، با هم هماهنگ‌اند. باجگیری که لاوی نام دارد نیز، در حال همه چیز را ترک می‌کند و از عقب عیسی روانه می‌شود: «در حال همه چیز را ترک کرده، برخاست و در عقب وی روانه شد» (لو ۵: ۲۸). این روایات از تمایل ذاتی و هم‌چنین عدم قبول کسی که فرصتی می‌طلبید تا پدر خود را دفن کند (مت ۸: ۲۲، لو ۹: ۵۹) نشان می‌دهند که عیسی در هر شرایط، در اینجا و حالا دعوت می‌کند. او تعهد کامل پیروی را می‌طلبد. مسلماً مهم است که بین خصوصیت به الزام تدریجی و تاریخی اقدام به این جواب و خصوصیت آنی و کامل انتخابی که باعث این اقدام است، تعادلی بیابیم. عیسی، خود زمانی را صرف می‌کند تا شاگردانش را به درک تدریجی مأموریتش برساند. او آموزش خود را در زمان انجام می‌دهد از طرف دیگر، می‌داند که درک کامل سخنان و اعمالش تنها پس از رستاخیز، به واسطه عطای روح القدس ممکن می‌شود. در حال، او پیوستگی اولیه‌ای فوری و بدون شرط به خود می‌طلبد.

به معنای بی ارزش کردن نابجای آزادی ماست: در بیش گرفتن عمیق راه یک عمل بد، می تواند باعث قطع رابطه و ناهماهنگی بزرگی با گزینه اساسی پیروی از عیسی مسیح، بشود. عیسی چیزی پیش از اعلام دوستی با خود می طلبد. او می خواهد که ما مطابق اراده او که یگانه و مطابق اراده پدر است، زندگی کنیم. پیروی کردن از مسیح یعنی حقیقتاً به راه او رفتن: «شما دوست من هستید، اگر آنچه به شما حکم می کنم بجا آورید» (یو ۱۵:۱۴).

دعوتی به دنبال يك دیدار

«عیسی خود پیش دستی کرده، ما را به پیروی دعوت می کند. دعوت در درجه اول برای کسانی است که مأموریت خاصی دارند. یعنی با دوازده شاگرد شروع می شود. ولی به خوبی روشن است که شاگرد مسیح بودن شرط هر ایماندار است (اع ۶:۱). به این ترتیب، پیروی از مسیح پایه اساسی و ابداعی اخلاق مسیحی است: همان طور که قوم اسرائیل، خدا را که در بیابان آنها را به سوی سرزمین موعود راهنمایی می کرد، پیروی می کردند (خروج ۱۳:۲۱)، همان طور هم شاگرد باید عیسی را پیروی کند. خدا خودش شاگرد را به سوی عیسی می کشد (یو ۶:۴۴)، (*Veritatis splendor*) (شماره ۱۹).

هر کجا که خداوند ما را دعوت می کند

تفاوت بزرگی بین شاگردان امروز و شاگردان دو هزار سال پیش وجود دارد. آنها می توانستند کسی را که جسماً می شناختند و شفاهاً دعوتش را شنیده بودند، عملاً پیروی کنند. در حالی که ما ایمانمان بر پایه شهادت شاگردان که شاهد نجات او بودند (ر. ک روم ۱۰:۱۷) برقرار است، ولی ما به مسیحی ایمان داریم که نه مستقیماً دیده ایم و نه صدایش را شنیده ایم. پیروی از عیسی، بی شک برای آنها جوابی به یک دعوت است که از یک ملاقات ناشی شده؛ لیکن برای ما از تصمیم آزادانه ای ناشی می شود که از خود ما شروع می شود. این مسلماً این

از انسان دعوت شده است، این هدف خدا را که از حکمت و محبت او متأثر است، به صورت مسئول تجربه کند. ولی انسان در تاریخ جای دارد. او هر روز، خودش را با انتخاب های متعدد و آزادانه اش می سازد. به این ترتیب، او با دنبال کردن مراحل رشد، نیکی اخلاقی را می شناسد، دوست می دارد و به انجام می رساند.

همسران نیز در فضای زندگی اخلاقی شان، دعوت شده اند تا همواره، به پشت گرمی آرزوی واقعی و فعال شناخت بهتر ارزش هایی که توسط احکام الهی تضمین شده و ارج یافته اند، با عزم راسخ در خود گنجاندن این ارزش ها به طریقی صحیح و سخاوتمندانه در انتخاب های خود، را بیمایند. آنها نباید احکام را به عنوان یک آرمان ساده که تنها در آینده قابل دسترسی است، نگاه کنند. بلکه باید آن را به عنوان حکم خداوند مسیح در نظر بگیرند که آنها را تشویق می کند به طور جدی با موانع برخورد کنند. به این دلیل است که آنچه «احکام تدریجی بودن» یا مسیر تدریجی می نامیم، با «تدریجی بودن قانون» یکی نیست. مگر می توانیم بگوییم که در احکام الهی، درجات و شکل های مختلف اصول، طبق اشخاص مختلف و طبق وضعیت های مختلف وجود دارد؟»

به طریق کم و بیش مشابه، و به دنبال تشویق های رسولانه *Catechesi tradendae* (شماره ۳۹) *Pastores dabo vobis* (شماره ۷۰) و شورای هدایتی تعلیمات دینی (شماره ۵۶) می توانیم به حق، انتخابی که عمل ما را به عنوان یک گزینه «اساسی» یک رنگ می کند، ارزش دهیم. گزینه ای که توسط آن، شاگرد مسیح پیروی از او را برمی گزیند. البته نباید نتیجه گرفت که این انتخاب اولیه یا کلی، ما را از وفاداری عملی به احکام خدا و فرامین عیسی معاف می دارد. بخش نامه پای *Veritatis splendor* این نوع برداشت را که مغایرت های خاص با اصول اخلاقی اهمیت ندارند به شرطی که گزینه اساسی درست باشد به شدت رد می کند (شماره ۶۵ تا ۷۰) زنان پل دوم، این عقیده که گزینه اساسی نیک برای جبران هر عمل بدی کافی است را رد می کند: نادیده گرفتن امکان تأثیر متقابل

عیسایی که خود تن‌گیری‌اش را در بطن خود پذیرفته است. این پیوستن کامل به هدفی که از درک او فراتر می‌رود، بدون خون دل که مشارکت نزدیک با راز گذر است، ممکن نیست، در پای صلیب، نبوت شمعون تحقق می‌یابد. «در قلب تو شمشیری فرو خواهد رفت» (یو ۲: ۳۵).

به این ترتیب ما به شرایط پیش فرض بر پیروی مسیح برمی‌گردیم. همان‌طور که در تعمق ملاقات عیسی با جوان ثروتمند خود را نشان می‌دهند. این مرد تمایل به تکامل دارد و احتمالاً اعتماد و دوستی‌اش به کسی که برای مشورت انتخاب کرده کم نیست. حتماً می‌توان گفت، او همه‌ی شرایط یک شاگرد خوب را دارد. ولی به گفته‌ی خود عیسی هنوز چیزی کم دارد. چیزی که کم دارد کمبود است فقر، عدم دل‌بستگی، قبول صلیب، تنها راه، چون راهی است که عیسی در پیش گرفت. شنیدن «مرا دنبال کن» که عیسی به ما می‌گوید و جواب دادن به آن، مستلزم انتخابی مشکل‌است: «هر که پدر یا مادرش را بیش از من دوست دارد، لایق من نباشد و هر که پسر یا دختر را از من زیاده دوست دارد، لایق من نباشد. و هر که صلیب خود را برنداشته از عقب من نیاید، لایق من نباشد. هر که جان خود را دریابد، آن را هلاک سازد و هر که جان خود را به خاطر من هلاک کرد، آن را خواهد دریافت» (مت ۱۰: ۳۷-۳۹).

از ورای راز گذر

این عمل محبت است که به ما اجازه می‌دهد به دنبال پولس قدیس معنای پیروی از مسیح را یعنی تطبیق یافتن با او در تصلیبتش را کشف کنیم. عیسی می‌خواهد که او را در راه محبت، محبتی که برای محبت خدا خودش را کاملاً به برادران می‌بخشد، پیروی کنیم: «این است حکم من که یکدیگر را محبت نمایند همچنان که شما را محبت نمودم» (یو ۱۵: ۱۲). واژه «همچنان که» مستلزم پیروی از عیسی است. پیروی از محبت او که شستن پاها نشانه‌ی آن است: «پس اگر من که آقا و معلم هستم، پاهای شما را شستم، بر شما واجب

تصمیمی آزادانه است ولی در درجه‌ی اول از جانب کسی تشویق شده که سر راه ما قرار گرفته تا ما در راه او قدم بگذاریم و به او که پسر و راه و راستی و حیات است (یو ۱۴: ۶) و ما را به منزل پدر هدایت می‌کند، ببیونددیم. «شما مرا برنگزیدید، بلکه من شما را برگزیدم» (یو ۱۵: ۱۶) انتخاب عیسی به خوبی در پایان یک روایت شفا بخشیدن مشخص شده. روایت شخصی که روح پلید داشت و عیسی لژیون روح‌های پلید را بیرون کرد و آن دیوها به گرازان وارد شدند و خود را به دریا افکندند. این روایت و تصویرهایش بیش از نتیجه‌گیری آن روی ذهن ما اثر می‌گذارد. در حالی که برای کسی که به معنای پیروی از مسیح می‌اندیشد، نتیجه‌گیری آن بسیار جالب است: «و چون به کشتی سوار شد، آنکه دیوانه بود از وی استدعا نمود که با وی باشد. اما عیسی وی را اجازت نداد بلکه به او گفت به خانه نزد خویشان خود برو و ایشان را خبر ده از آنچه خداوند با تو کرده است و به تو حکم نموده است. پس روانه شده در دیکاپولس به آنچه عیسی با وی کرده موعظه کردن آغاز نمود که همه‌ی مردم متعجب شدند» (مت ۵: ۱۸-۲۰). روشن است که پیروی از مسیح برای او همراهی جسمی او در مأموریتش نیست بلکه اطاعت از فرمان اوست که از رحمت خداوند در مورد خودش شهادت بدهد.

به این ترتیب، یک سؤال برای ما مطرح می‌شود باید تشخیص بدهیم که آیا آماده‌ایم مسیح را هر جا که می‌رود و هر جا که ما را می‌برد دنبال کنیم؟ سخاوت نابجای شمعون - پطرس را بیاد بیاوریم که در مقابل عیسی که می‌خواست پاهای او را بشوید، مقاومت می‌کند (یو ۱۳) یا وقتی می‌خواهد گوش غلام رئیس کهنه را برای حمایت از عیسی ببرد (یو ۱۸: ۱۰). پیروی از مسیح در اینجا، یعنی بیاموزد چگونه به روش غیرمعمول که عیسی مأموریت خود را هدایت می‌کند تا به صلیب بیانجامد ببیوندد. یعنی بگذارد، جنون یک محبت بی‌نهایت که محافظه‌کاری انسانی و حکمت خرد ما را متحیر می‌کند. هم چنین می‌توانیم در مریم باکره نمونه‌ی کامل کسی را می‌بینیم که از عیسی پیروی می‌کند.

۵۸)، اساس و نیروی عطای کامل خود است که عیسی، طبق شهادت روایت شده توسط پولس، می‌خواهد که در مراسم عشاء و در زندگی. آن را به یاد بیاوریم: «زیرا هر گاه این نان را بخورید و این پیاله را بنوشید، موت خداوند را ظاهر می‌نمایید تا هنگامی که باز آید» (۱- قرن ۱: ۲۶).

مسیرهایی برای تعمق

از متن مقاله

- ۱- به چه طریقی، در زندگی شخصی تان دعوت مسیح را دریافت کرده اید؟
- ۲- آیا شهادت اشخاصی که این دعوت را به طرز خاصی دریافت کرده اند می‌شناسید (شارل دو فوکو، پول کلودل، مادل دلبرل...).
- ۳- آیا زندگی به دنبال مسیح به همه کسانی که تعمید دیده اند مربوط می‌شود؟ (*Lumen gentium*، شماره ۶۵).
- ۴- برای پیروی از مسیح آیا باید به یک دعوت جواب داد یا پیروی را انتخاب کرد؟
- ۵- آیا در پیروی از عیسی می‌توان به نیمه کاری رضایت داد؟
- ۶- به دنبال عیسی رفتن چه معنایی دارد، حال آنکه ما او را جسماً ملاقات نمی‌کنیم؟
- ۷- «متحول شدن» چه معنایی دارد؟ آیا مرحله مهمی یا لازمی در زندگی در پیروی از مسیح است؟ آیا این کاری نیست که باید همواره تجدید شود؟
- ۸- «تدریجی بودن قانون» چه معنایی دارد؟ «یک احکام تدریجی» چه معنایی دارد؟ چه چیز بین آنها تفاوت ایجاد می‌کند؟
- ۹- آیا می‌توان بدون ملاقات با مسیح، مسیحی بود؟ نتیجه آن در تعلیم مذهبی جوانان در تعلیمات دینی چیست؟

در کتب مقدس

- ۱۰- در ابتدای اناجیل، چند روایت دعوت شاگردان را انتخاب کنید. آنها را با یکدیگر مقایسه نمایید. دعوت مسیح به پیروی از او چگونه ظاهر می‌شود؟ آیا

است که پاهای یکدیگر را بشوید. زیرا به شما نمونه دادم تا چنان که من با شما کردم، شما نیز بکنید» (یو ۱۳: ۱۴-۱۵). عمل عیسی و کلامش، اعمال و اصولش، روش اخلاقی زندگی مسیحی را تشکیل می‌دهد. در واقع، اعمال او و خصوصاً رنج‌ها و مرگ او روی صلیب، مکاشفه زنده محبت برای پدر و برای انسان‌هاست. این محبت عیسی به یک فرمان «جدید» تبدیل می‌شود. از مرد جوان می‌خواهد او را در راه کمال دنبال کند. از او می‌خواهد فرمان محبت را کاملاً انجام دهد. فرمان «او» این است: وارد شدن به جریان عطای کامل خود، پیروی و تجربه محبت استاد «نیکو» کسی که تا «به آخر» محبت نموده است. (*Veritatis Splendor*، شماره ۲۰).

ارتباط بین پیروی از مسیح و راز گذر نیز تنها با اعتقاد مرکزی ایمان ما یعنی اعلام رستاخیز روشن می‌شود: عیسی رستاخیز کرد و ما، اگر با او بمیریم، با او رستاخیز می‌کنیم (ر. ک روم ۶: ۳-۱۰). «پیروی از مسیح» - عنوان یکی از معروف‌ترین آثار روحانی - تجربه نمی‌شود مگر با ریشه گرفتن در تولد دوباره با غسل تعمید. تولد دومی که عیسی درباره اش با نیکودیموس سخن می‌گوید (یوحنا ۳). تولدی که توسط آن ما در «بسر فرزند خدا» می‌شویم. پیروی از مسیح یعنی تا درجه ای بتوانیم با راز مرگ و رستاخیز، با پیروزی حیات، مشارکت کنیم که بتوانیم بگوییم: «با مسیح مصلوب شده ام ولی زندگی می‌کنم، لیکن نه من بعد از این. بلکه مسیح در من زندگی می‌کند» (غلا ۲: ۲۰). در این عمق است که عیسی دعوت خود را قرار می‌دهد: «پیروی از مسیح نمی‌تواند یک پیروی ظاهری باشد چون به انسان در عمق درونش مربوط می‌شود» (*Encyclique Veritatis splendor*، شماره ۲۱).

بنابراین، عشای ربانی که یادآوری از مرگ و رستاخیز مسیح است و قربانی صلیب را فعلیت می‌بخشد، منطقاً مکان دائمی و قرار ملاقات اصلی ای است که عیسی به ما می‌دهد تا به پیروی خود ما را به بشارت دادن خبر خوش نجات بفرستد: «شرکت در عشای ربانی، راز عهد جدید» (۱- قرن ۱۱: ۲۳-۲۹) بالاترین درجه حل شدن در مسیح، منشأ «حیات جاودان» است (یو ۶: ۵۱-).

فصل سوم

دیدگاه‌های اخلاقی کلیسای شرق

مقدمه

اخلاق به عنوان مطالعه ای فلسفی یک دانش یا فعالیت ذهنی به حساب می آید. این دانش به بررسی اطلاعات بدست آمده از تجربه عادی مشکلات بشر در زندگی می پردازد و از دیدگاه استدلال طبیعی آن را مد نظر قرار می دهد.^۱ علم اخلاق و اخلاقیات در سطح نظری و عملی ارتباط ویژه ای با یکدیگر دارند. علم اخلاق هم چنین مطالعه (یا طبقه بندی) قوانین اخلاقی نیز هست در حالی که اخلاقیات (یا قوانین اخلاقی) شامل هدایت حقیقی انسان‌ها از دیدگاه راست و دروغ خوب و بد فضیلت و غیره است. از دیدگاه ذهنی علم اخلاق اغلب (اگرچه همیشه این طور نیست) از نظریات اخلاقی پیروی می کند که در واقع به مفهوم روشهای هدایت و تجربه زندگی می باشد. بنابراین اخلاق مسیحی به طور خاص با روش زندگی مسیحی و با استفاده از نظریات اخلاقی خاص خود شناخته می شود.^۲

علم اخلاق به مثابه نظام جداگانه و شاخه ای از الهیات مسیحی در تاریخ مسیحیت فراز و نشیب‌های بسیاری را طی کرده است. با این همه موضوع اخلاق در منبای اولیه و اصلی زندگی و ایمان مسیحی یافت می شود. امروزه در سنت و نگرش مسیحیت غربی، گرایش‌ها و بررسی‌های متفاوتی در زمینه اخلاق به چشم می خورد. اما در شرق اگرچه مطالعات و نوشته‌های زیادی در این زمینه یافت نمی شود.^۳ شیوه‌های تصمیم‌گیری اخلاقی در کلیساهای شرق کاملاً با اخلاق مسیحی مغرب زمین متفاوت است. نگرش کلیساهای شرق به مقوله اخلاق بر پایه متون مقدس، نوشته‌های پدران کلیسا، گنجینه‌های نیایشی کلیسائی و عناصر کلیسا شناختی، عوامل فرهنگی و تاریخی و قوانین بر حق کلیسا و غیره پی ریزی شده است. در واقع بسیاری از افراد از چگونگی نگرش اخلاقی شرقی ناآگاهند.

خصوصیت‌های شخصی هر کس در نظر گرفته شده؟ چگونه؟
 ۱۱- با بازخوانی روایت شاگردان عموآس (لو ۲۴: ۱۳-۳۵)، مراحل مختلف روایت را بیابید. خصوصیت‌های این ملاقات با مسیح کدامند؟ مسیح از کسانی که او را پیروی می کنند چه می خواهد؟
 ۱۲- می توانید متن‌های زیر را مطالعه کنید: مت ۱۰: ۱-۱۶؛ مت ۱۶: ۱۶-۲۴-۲۸، لو ۹: ۵۸-۶۲.



همه کتب مقدس، روایت ایماندارانی است که با وفاداری نسبی خداوند خود را پیروی می کنند. ابراهیم یکی از این ایمانداران است که زندگی‌اش با اطاعت از کلام الهی دگرگون شد.

زمانه ما و انتقال پیام انجیل که پیوسته پایدار و بی‌تغییر است، بوسیله این روش‌های بیان ضرورتی حتمی بحساب می‌آید.^۶ بنابراین پاپ ژان پل دوم پیوسته و مکرراً اهمیت و نقش حیاتی «آموزش ایمان با هر دو رویه کلیسا یعنی سنت غربی و سنت شرقی»^۷ را مورد تأکید قرار داده‌اند. جی، میندورف نیز بر این نکته پافشاری می‌نماید. او اظهار می‌دارد «البته واقعیت اینست که در برخی زمینه‌ها و از بعضی جنبه‌ها این دو نگرش الهیاتی قابل جمع شدن با هم نیستند. این موضوع علاوه بر دلایل دیگر، بیشتر ناشی از راه‌های تاریخی متفاوت پیموده شده در شرق و غرب و استقلال آنها از یکدیگر از زمان جدائی بزرگ و حتی شاید پیش از آن می‌باشد.»^۸

تفاوت نگرش‌های الهیاتی و نظام‌های نیایشی حتی در بین خود کلیساهای شرق نیز دیده می‌شود. برای مثال سنت سریانی که می‌توان آن را سریانی شرقی نامید و ریشه‌های آن به زمان وقایع کتاب مقدس باز می‌گردد، در بسیاری از زمینه‌ها با کلیساهایی که در نظام‌های فرهنگی لاتین و یونانی سر برآورده‌اند تفاوت عمده و اساسی دارد.^۹ اگر چه تفاوت اساسی میان کلیسای ادسا و کلیسای انطاکیه بر هیچ کس پوشیده نیست، لیکن در این مقاله من به معرفی الهیات و اخلاق کلیسای شرق (*Oriental*) به طور عام خواهم پرداخت. نگرش الهیات شرقی بر رهبری و هدایت روح القدس و وجهه روحانی خاصی که آن را از دیگر انواع الهیات ممتاز می‌کند متکی می‌باشد.^{۱۰} بر طبق نگرش آی. هائوشر «این نظام هدایتی، خود را بر مبنای تمرین و تجربه دعا بیان می‌نماید که در شکل ناب خود، به عرفان می‌رسد که به معنای امکان ایجاد ارتباط نزدیک و شخصی با حقایقی است که با واژه‌های انسانی به دشواری بیان شده یا می‌شوند».^{۱۱} از سوی دیگر نگرش شرق و غرب درباره سه گانه اقدس تفاوت دارد. در نگرش شرقی تثلیث اقدس با شناسائی اقنوم‌های پدر، پسر و روح القدس آغاز می‌شود که نهایتاً به عقیده یگانگی خدا تبدیل می‌شود. بدینسان خدا در اتحاد و مشارکت اقنوم‌های سه گانه و در رابطه زنده بین آنها شناخته می‌شود. واضح تر

هرف این مقاله ارائه گوشه‌هایی از نگرش و افق دید کلیسای شرق در مقوله اخلاق است. دیدگاه کلیساهای شرق در این مقوله بسیار وسیع و جامع است از این رو در این مقاله به طور مختصر مورد بررسی قرار می‌گیرد.^۴ بخش‌های مختلف این مقاله بشرح ذیل می‌باشد: در قسمت اول به شرح مختصر الهیات شرق اختصاص دارد. با این آغاز، قسمت دوم با تشریح و معرفی افق دید اخلاقی شرقی، ارتباط بین رازهای کلیسا و اخلاق و هم‌چنین اخلاقیات و محبت، ادامه خواهد یافت.

۱- الهیات شرق

نگاهی کلی به نگرش الهیات شرق به تسهیل دک نظام اخلاقی شرق کمک خواهد نمود. مسیحیت مغرب زمین تحت فرمان سیاسی و مذهبی سیستم پاپی اداره می‌شود. نمونه و طرحی از همشکلی در غرب گسترش یافته و یا بهتر بگوئیم به آن تحمیل شده است. اما واقعیت اجتماعی-سیاسی-مذهبی در شرق کاملاً متفاوت جلوه می‌کند. مراکز روحانی کلیسائی در مناطق مختلف گسترش یافته‌اند که به ظهور و تکامل نگرش‌های متفاوت الهیاتی، شیوه‌های پرستشی گوناگون و ترتیب و نظام خادمی و انتخاب آنها و اداره کلیسا در شرق به صورتهای متفاوت انجامیده است.

منشور نور شرق (*Oriental lumen*) شماره ۵ تصریح می‌نماید که «در مطالعه حقیقت مکاشفه شده خداوند، شرق و غرب روش‌های متفاوتی را بکار گرفته و اعتراف ایمان و شیوه‌های درک متفاوتی را برگزیده‌اند.»^۵ علاوه بر این سند *Ut Unnum Sint* (تا همه یک باشند) شماره ۱۹ چنین اشعار می‌دارد «بواسطه سرشت ایمان و مفهوم و به دلیل جهان شمول بودن آن می‌باید مفاهیم روحانی به تمام فرهنگ‌ها توجه و انتقال یابند. در واقع عنصر اساسی مشارکت در راستی و حقیقت همانا مفهوم درک شده حقیقت است. بیان حقیقت به شیوه‌های گوناگون ممکن و میسر است. تجدید و احیای این شکلهای بیانی در

است نه یک مفهوم و هویت همه خداگریانه بلکه مشارکتی بدست آمده از طریق فیض در حیات الهی می باشد^{۱۵}. به عنوان نمونه قدیس ماکسیموس معترف این اصطلاح را «شراکت تمامیت وجودی انسان در تمامیت خدا» درک می کند.^{۱۶} و قدیس آتاناسیوس بیان می دارد که «خدا انسان شده است تا آنکه انسان خدا شود».^{۱۷}

بنابراین اصطلاح «خدا شدن» در الهیات شرقی مفهومی متفاوت دارد. علاوه بر این، ی. کونگار فاصله بین سنت و نگرش شرق و غرب را تشریح می کند. دیدگاه شرقی نگرش خود را بر مشارکت پایه ریزی می کند که اصطلاحی برگرفته از فلسفه افلاطونی و تأکید این دیدگاه بر تأثیر متقابل و رابطه درونی با علیت است. در این نگرش بیشتر بر روی ابعاد زمینی روحانی شدن و تداوم سرشت رحمت تأکید می شود (تسلسل). بر عکس دیدگاه غربی، بر پایه نظام علیت مؤثر آغاز می کند که به نوعی فاصله (عدم ارتباط مستقیم) بین علت و معلول اعتقاد داشته و بر فاصله بین رحمت خدا و طبیعت تأکید می ورزد. هم چنین تأکید و اهمیت بیشتری بر فردیت انسان قائل است^{۱۸}. در شرق، دیدگاه انسان شناسی الهی پیشرفت داشته است، در حالی که انسان شناسی غربی بر کارکرد آدمی استوار است. قدیس شرقی در تجربه بیداری ذهن پیش می رود در حالی که همتای غربی وی معجزه و اعمال عجیب انجام می دهد. دیدگاه شرقی خدا گونگی را هدف نهائی انسان می داند ولی در غرب این هدف زیبایی (برکات) است. در شرق دیدگاه افلاطونی ترجیح داده می شود و غرب بر عکس به ارسطو توجه دارد^{۱۹}.

هانس اورس فوق بالتازار (۱۹۸۸-۱۹۰۵) نیز به طریقی مشابه به تفاوت های شرق و غرب اشاره می کند. او الهیات شرقی را به عنوان الهیات جلال باز می شناسد و دیدگاه غربی را الهیات صلیب می نامد. به روشنی می تون دریافت که شرق به تجلی جلال خدا اهمیت می دهد ولی دیدگاه غربی بر رنج نجات بخش مسیح تأکید می ورزد. الهیات شرقی بیشتر از یوحنا قدیس تأثیر

بگوئیم شرق از درون آغاز نموده و بر طبق متون مقدس ادامه می دهد که در آن خدا به صورت سه شخص ظاهر می شود که هر یک فعالیت خاص خود را بر عهده دارند. با این همه در غرب الهیات تقریباً از وجه خارجی، آغاز می شود بدین معنی که از خدای یگانه مطلق و سرشت الهی او سه شخص پدر، پسر و روح القدس «جوانه» می زند و رشد می کند. اما اشکال این دیدگاه آن است که یگانگی سرشت وجه اولی و تقوت اقنوم ها وجه ثانوی به خود می گیرند.^{۱۲}

الهیات شرقی در بررسی مسائل مربوط به خدا از روش عقل گرایانه پیروی نمی کند بلکه مسائل را بر پایه نگرش شهودی تحلیل می نماید. روشن است که این شهود در نتیجه تجربه افراد مختلف و در طول دوره تکاملی بسیار طولانی بدست آمده است.^{۱۳} بهترین مثال شهود ماجرای تبدیل هئیت جلالی می باشد. از یک یدگاه می توان گفت که این مسیح نبود که تغییر کرد بلکه رسولان مسیح که ظرفیت آنها برای «دیدن» تکامل یافت و چشمانشان گشوده شد تا حقیقت غیر قابل درکی را که شاهد آ بودند دریابند. علاوه بر این الهیات شرقی دو دیدگاه متفاوت الهیات *Apophathic* (یا الهیات منفی) و *Cataphatic* (یا الهیات مثبت) را از یکدیگر جدا می نماید. «در حالیکه الهیات *Cataphatic* به آنچه که ما از خدا می دانیم و در توجه و رحمت او آنرا یافته ایم، می پردازد، نوع دیگر الهیات یعنی *Apophathic* به ما هشدار می دهد که خدا موجودیتی غیر قابل درک است و همواره یک راز باقی خواهد ماند، حتی پس از آنکه خود را به ما مکاشفه کرده باشد. تفاوت بین دو نوع الهیات که اشاره شد تا همین کافی به نظر می رسد^{۱۴}.

الهی دانان ارتدکس شرق همانند الهی دانان کاتولیک از تفاوت الهیات شرق و غرب آگاهند. جان میندورف الهیات شرقی را تشریح نموده است. او اظهار می دارد *Theosis* (= خداشناسی) اصلی ترین موضوع کلیساهای شرق به شمار می رود پدران یونانی کلیسا اصطلاح «خداشناسی» را در مفهومی وسیع تر به کار می بردند وسیع تر از آنچه که در کلیسای لاتین غرب مرسوم است. آنچه مورد نظر

اجتماعی متأثر از آن، در نظر گرفتن انسان به عنوان وجودی نجات یافته و جلال بخشیده شده در مسیح در اکنون و اینجا می باشد».^{۲۳} تعالیم پدران کلیسای اولیه در تعیین وجه گیری افق های دید کلیساهای شرق در مقوله اخلاق از نقش اساسی برخوردار است. با این همه تفکر اخلاقی پدران کلیسای اولیه برای بررسی کامل افق دید اخلاقی آنان کافی نیست. این شیوه تفکر بیشتر به نوعی هدایت اعضای کلیسای اولیه در مسائل روزمره زندگی و در پاسخ به نیازهای آنان برای اطلاع یافتن از چگونگی دستیابی به زندگی سنتی و ساده مسیحی شبیه است.^{۲۴}

تفاوتی بین دیدگاه‌های پدران یونانی و سریان کلیسا از دیدگاه رابطه اخلاق و زندگی روحانی و یا اخلاق و امان وجود ندارد و آنها این مقوله ها را از یکدیگر جدا نمی دانستند. این به معنای آن نیست که آنها از اصول الهیاتی اخلاقی بی خبر بوده اند بلکه به این معناست که آنها تجربه مسیحی را رابطه ای بدون واسطه و عمیق و جدائی ناپذیر میان *Bios* (= موجود زنده) و *Logos* (= شناخت - آگاهی) می دانستند که بر طبق تعالیم مسیح زندگی می کند. به بیان روشن تر، از یک سو می توان با حضور او در کلام ملاقات داشت و او را دید و در راز او از طریق نیایش های کلیسائی شراکت داشت که از طریق دعا و عمل تقدیس کننده روح القدس ممکن و میسر می گردد، از سوی دیگر او خود پایه و اساس هرگونه *Logicity* (= شناختی) است و در واقع اصل و اساس اخلاق بشمار می رود. بنابراین دیدگاه اخلاقی در هر زمینه ای و در همه جا خواه در قوانین مصوب شوراهای کلیسا، تغییرهای کتاب مقدس و اعمال الهیاتی و مباحث ایمان، در روش زندگی و تعالیم و اعتقادات زاهدان صحرائین، در قوانین دیرها و در نوشتجات ادبیات روحانی یافت شده و در دسترس می باشد.

با توجه به بنیادهای الهیاتی اخلاق مسیحی شرقی، الهی دان ارتودوکس یونانی استنلی، اس. هاراکاس نتیجه می گیرد که این نظام اخلاقی برپایه تعالیم، باورها و تجربه عملی کلیسای مسیح در شرق به وجود آمده و نفج گرفته است.

گرفته ولی برعکس الهیات غرب با تأکید بر کلام خدا بیشتر از اناجیل نظیر و نوشته های پولس استفاده می کند. از دیدگاه روش شناختی راه شرق از دروازه شهود می گذرد در حالی که غرب در جستجوی تحلیل عقلانی می باشد.^{۲۰} این تفاوت های نگرشی هم چنین در گرایشهای اخلاقی شرق و غرب نیز منعکس شده است.

۲- بررسی اخلاق مسیحی شرق

دیدیم که شیوه درک و بررسی الهیات در شرق و غرب متفاوتند. این تفاوت در نگرش این دو دیدگاه نسبت به مسئله اخلاق نیز دیده می شود. بنیادهای اخلاق شرقی (ارتدکس با اخلاقیات ساید ایمانها تفاوت های عمده ای نشان می دهد. نظریات متفاوتی درباره موقعیت اصلی انسان، گناه اولیه و عمل نجات بخش خدا و هم چنین وسائل و ابرازهای انجام اراده و اعطای فیض خدا در سنت ارتودوکس وجود دارند.^{۲۱}

۲-۱- منشأ اخلاق شرق

کلیساهای شرق از درک عمیقی از تاریخ برخوردارند و پیوستگی آنان با تاریخ در تداوم ظهور کلیسای اولیه و علاوه بر آن در میراث مشترک و نزدیک با ایمان کلیسای اولیه و شیوه نیایشی آن و هم چنین تجربه مقدس و زندگی روحانی و اخلاقی مشهود است. آنان درباره فلسفه اسکولاستیکی (= فلسفه خشک و متعصبانه قرون وسط در کلیسا مترجم) و الهیات ناشی از آن و یا الهیات اخلاق و هیچ نمی دانند. اما زندگی آنان در نور سنت کتاب مقدس و پدران کلیسا و شیوه تفکر کهن نمادگرایانه ریشه های عمیقی دارد.^{۲۲}

درک بنیادهای تفکر مسیحی درباره کار نجات بخش خدا زمینه دیدگاه و زندگی اخلاقی کلیساهای شرق را سازمان داده است. از این رو جان میندوف چنین می نویسد: «ویژگی بنیادین مسیحیت شرقی در رویکرد به اخلاق و روابط

آزادی، وجدان، قوانین اخلاقی، شخصیت، پاکدامنی، وظایف، حقوق، اشکال مختلف و شکل‌گیری اخلاق، تصمیمات اخلاقی، وسائل شخصی و انفرادی زندگی اخلاقی و چگونگی مواجهه با اجتماع می‌گردد. حتی شخصی‌ترین و فردی‌ترین دستور اخلاقی ریشه‌ایمان خواهد یافت که قلب مطالعات مسیحیان شرقی را در این زمینه تشکیل می‌دهد.^{۲۹} ویژگی دیگر علم اخلاق شرقی آنست که زندگی اخلاقی مسیحیان اساساً به معنای زندگی با مسیح و مساوی با آن در نظر گرفته می‌شود یعنی نوع زندگی اخلاقی شخص در جهت‌گیری به سوی شبیه مسیح شدن خود انسان ریشه می‌گیرد و رشد می‌کند و کامل می‌گردد. در نتیجه، این طرز تلقی علم اخلاق مسیحی به شاخه‌ای از دانش مبدل می‌شود که موضوع آن را «زندگی در مسیح» می‌نامند. الهی‌دان یونانی جی ماتراریداس «علم اخلاق مسیحی حقایق ذهنی را توضیح نمی‌دهد بلکه در جستجوی زندگی در مسیح است. بنابراین، اخلاق مسیحی کوشش برای به هم بافتن سلسله اصول اخلاقی بر مبنای مسیحیت نیست بلکه بیشتر بر نمایش و به عمل درآوردن محتوای آن تأکید دارد.»^{۳۰} هیچ نوع نظام خودبخودی و مطلق اخلاقی یا معیارهای زندگی اجتماعی در کلیسای شرق وجود ندارد. تمامیت این شیوه نگرشی بر خدای تن یافته تأکید می‌ورزد. به طور کلی منبع اخلاق مسیحی شرقی را می‌توان در گفته‌های باز میلیوپترا خلاصه کرد:

اولاً، سنت زندگی اخلاقی که همانا خود کلیسا باشد ریشه در یک واقعیت ملموس تمام عیار دارد. ثانیاً، احساس تداوم زندگی در راستای شیوه زندگی پدران کلیسا (الهیات، پرستش، وظیفه‌شسانی که در قوانین مقدس کلیسا تجسم یافته‌اند و توسط شوراهای کلیسای هزاره اول تأیید و تقدیس شده‌اند) در آن وجود دارد. ثالثاً، وحدت جدائی‌ناپذیر و عمیق زندگی نیایشی و زندگی اخلاقی و پیوند بین عمل تبدیل‌کننده روح القدس و اطاعت خود از روح القدس در جهت آن تبدیل و انتقال آن به جهان و یا به زبان دیگر وحدت بین اخلاق و زندگی روحانی که بر آن تأکید فراوان می‌شود.^{۳۱}

تعالیم و ایمان کلیسایی که «جوهره» وجو روایتی را بر پایه یک واقعیت مسلم الهیاتی تعریف می‌نماید، مرکز و محور نظام اخلاقی شرقی را تشکیل داده است. این تعالیم شامل نظریاتی در باب خدا، خلقت، انسان‌شناسی، مسیح‌شناسی، کلیسا‌شناسی و آخرت‌شناسی کلیسایی می‌باشد. بنابراین اخلاق شرقی بر پایه این ایمان تنظیم یافته است.^{۲۵}

اخلاقیات شرقی یک نظام ریشه دار است که شیوه زندگی و ایمان مسیحیان شرق را مورد مطالعه قرار می‌دهد.^{۲۶} در اینجا اشاره به دیدگاه الکساندر شمیمان مفید خواهد بود. بر طبق نظر او:

با تمامی تلاشهای مخاطره‌آمیزی که در غرب برای تنظیم گونه‌ای الهیات ذهنی یا علمی انجام شده است، طبیعی و صد در صد اصولی است که این نگرش بنیادهای تعریف شده و روش ذهنی را بکار گیرد. بنابراین شناخت ایمان در اصطلاح الهیاتی با نوعی «پیش فرض» و هم‌چنین رد هر گونه وابستگی و یا رجوع به تجربه از ویژگی‌های این نگرش است. اما به وضوح روشن است که ایمان یک تجربه و در واقع تجربه زنده و کامل کلیسا می‌باشد که منبع و محتوای الهیات شرق را تشکیل می‌دهد الهیاتی که دست کم در دوران پدران کلیسا ریشه دارد.^{۲۷}

این منبع نشان می‌دهد که در مسیحیت شرق منبع زندگی اخلاقی و تعمق منظم بر آن، ایمان یا تجربه زنده خداوند در کلیسا می‌باشد. و این تجربه از کلیسا تا کلیسای دیگر متفاوت است. برای مثال *Thoma marga* (تومامورگا، راه توما) منشأ شیوه زندگی اخلاقی در میان مسیحیان تومائی هندوستان است. تومامورگا از مجموعه تجربیات توما درباره مسیح به وجود آمده است که در زندگی و تجربیات روزمره و نیایش‌های کلیساهای تومائی هند مشاهده می‌شود.^{۲۸}

علاوه بر اینها، مطالعات علم اخلاق مسیحیان شرق شامل بررسی و تجربه مقوله‌هایی از قبیل خیر، شر، نیکی و بدی گناه، ظرفیت‌های اخلاقی بشر،

همصدا با رمزی، دونالد- ای - سالی‌یر از دانشگاه امری (آتلانتا، جورجیا) نیز می‌نویسد: «ارتباط نظری میان جلال یافتن خدا و تقدیس انسان آشکار می‌سازد که چگونه پرستش، جهت‌گرایش اخلاقی بشر و شهود وی را تعیین می‌کند... افراد انسان به شکلهای گوناگون و دلخواه تشکیل می‌یابند. لیکن در زندگی مسیحی راز نجات از طریق مرگ و رستاخیز مسیح پایه و منبع تحول و تکامل انسان بشمار می‌آید.»^{۳۵} و ارگیس پاتیکولانگارا از کلیسای سریانی - مالابار هند می‌گوید: «نیایش مسیحی برگزاری آنچه که هستیم یعنی تجربه وجود و هستی ما به عنوان مسیحیان می‌باشد.»^{۳۶} به همین ترتیب، توماس مانو اورامپارامپیل باز هم از کلیسای سریانی - مالابار اشاره می‌کند که «اگر چه قربانی مقدس بیش از هر چیز به بعد آخرت شناخت توجه دارد و آسمان - محور است، لیکن به هیچ رو مخالف فعالیت ایمانداران در جهان امروز و زندگی روزمره آنها و افزایش اهمیت عناصر اجتماعی و مشارکتی در زندگی مسیحیان نبوده و آن را محدود نمی‌نماید.»^{۳۷} بنابراین، برگزاری آیین نیایش می‌تواند دیدگاه‌های اخلاقی را جهت داده و ارتقاء بخشد و هم‌چنین وجه روحانی نیایش نیز دارای جهت‌گیری اخلاقی می‌باشد.^{۳۸}

افق‌های دید اخلاقی در دعای آدای و ماری در متن قربانی مقدس آیین نیایشی سریانی - مالابار به روشنی مشهود است. این طرح شامل سه عنصر بخشش عطیه، دریافت عطیه و عمل عطیه است.^{۳۹} اولین عنصر، شرح چگونگی عطای خدا به انسان‌ها در تاریخ گذشته است. این قسمت شامل آفرینش، تاریخ، مرگ و رستاخیز مسیح است.^{۴۰} دومین بخش شامل (epiklesis) [= دعای طلب روح القدس] از متن نیایش تأسیس کلیسا است که اجرای نمادین دریافت عطیه روح است می‌باشد. بر طبق اول قرن‌تین‌آیه ۱۲، روح القدس اعضای مختلف را در یک بدن واجد پیوند و اتحاد می‌بخشد. این موضوع در دعای طلب روح القدس نیز یافت می‌شود: «روح القدس بر این عطایای خادمانت قرار گرفته و آن را تقدیس نموده برکت می‌دهد تا آنکه برای ما ای خداوند برای آموزش

از این موارد، دو مورد مهم در بخشهای بعد بررسی خواهند شد که یکی از آنها رابطه بین رازهای نیایشی و اخلاق و دیگری اخلاق محبت می‌باشد.

۲-۲- رازهای نیایشی و اخلاق

ارتباط بین اخلاقیات و رازهای نیایشی، افق ویژه‌ای در اخلاق شرقی بشمار می‌رود و یگن گورویان یکی از محققین اخلاق آمریکائی و ارمنی تبار تأکید دارد که نیایش محتوای اولیه و منبع اخلاق مسیحی به شمار می‌آید. او می‌نویسد: «به نظر من سنت کلیسا، کتاب مقدس و نیایش به نوعی نظام اخلاقی مسیح-محور اشاره می‌کنند.»^{۳۲} آیین نیایشی می‌تواند با شیوه درک و نظام اخلاقی مرتبط باشد. کلیسای او (کلیسای ارمنی) خواهان بازیافت و پیرایش گنجینه عظیم و ارزشمند سنت کلیسایی خود و سپس کاربرد آن در زندگی در جوامع امروزی پس از مسیحیت به روشی زنده و پویا می‌باشد.^{۳۳} نمونه دیگر پل رمزی الهی‌دان پروتستان اخلاق‌گرا بر اساس یک سخن قدیمی در کلیسا نظر می‌دهد که نظم دعا نظم ایمان است و نظم ایمان نظم انجام اعمال نیکوست (lex bone operandi و lex orandi) سپس او چنین تفسیر می‌نماید، کلیساهای و کنیسه‌ها جوامع تمجیدکننده، یادآورنده، پرستنده و ستایشگر هستند. این‌گونه جوامع در روند نیایش - به صورت گروهی - ایمان خود را به زبان اعلام و در عمل نشان می‌دهند یا هنگام سرایش سرود، قرائت کلام، اعتراف ایمان مطالعه و موعظه در عین گفتن انجام آن را نیز در نظر دارند. این اعمال - سخن‌ها و حرف - عمل‌ها به عنوان پاسخی به انگیزه‌های آسمانی در انسانی که انگیزه‌های او جهت یافته اند بررسی و تلقی می‌شود. هر یک از این واحدهای ایمان - عمل و ایمان - بیان‌ها در یک گروه نیایشی همزمان نقش دوگانه راهی برای گفتگو درباره اخلاق و راهی برای انتقال مفهوم آنچه گفته شده به دیگران را بر اساس تعلیم و درک جامعه از راستی و عدالت بازی می‌کنند.^{۳۴}

کوشش خواهیم کرد رویکرد اخلاق شرقی به آن را شرح دهیم. کلیسای شرق، همه اشکال مختلف اخلاق موجود در جهان را که بر پایه کوشش‌های عقلانی، قانونمندی‌ها و یا منفعت‌طلبی پایه ریزی شده‌اند. رد می‌کند. ۴۶ اخلاق مسیحی شرقی به محاسبات منفعت‌طلبانه یا نگرشهای وجدان‌محور قانونگرا یا تقسیم‌وظایف اعتماد نمی‌کند. بر عکس پیش از هر چیز به راستی و محبت و الهام الهی در شخص و نهادهای اجتماعی توجه دارد.

قبل از هر چیز می‌توان گفت که اخلاق شرقی به نوعی اخلاق محبت است زیرا هر شخص قادر است بر اساس زندگی نیایشی خود تصمیمی در زمینه اخلاقی اتخاذ نماید. بنابراین، اخلاقیات شرقی عقل‌گرایانه نیست. ویگن گورویان اشاره می‌کند که «انسان دارای فضائل اخلاقی پیر و ارسطو و منطوق او (spoudaios) نیست که در آن حقایق عقلانی به تنهایی خیر مطلق تلقی می‌شوند. از دیدگاه شرقی، انسان آدم نوین است انسان-خدائی که در او محبت الهی تجسم یافته و مخلوق را با خالق متحد می‌گرداند.» ۴۷

ادبیات پدران کلیسا و کتاب مقدس نیز این نظریه درباره محبت را تکرار و تأیید می‌کنند. ابعاد محبت در کلمات خود عیسی یافت می‌شوند: «خداوند خدای خود را به تمامی دل و نفس و جان خود محبت نما. این حکم اول است و حکم دومی نیز هست که همسایه خود را چون نفس خود محبت نما» (متی ۲۲: ۳۷-۳۸). ۴۸ این فرمان بر وجه الهی محبت تأکید می‌کند و در جایگاه درجه اول قرار می‌دهد. محبت به همسایه و به خویشتن از یکدیگر جدائی ناپذیر هستند. نمی‌توان عملاً همسایه خود را محبت نمود مگر آن که اول محبت خدا را تجربه کرده و به آن پاسخ داده باشیم. ۴۹

محبت می‌تواند به شکل‌های مختلفی بروز داده شود. یکی از بهترین و مفیدترین شکل‌های محبت اطاعت از خدا می‌باشد. عیسی خود چنین تعلیم داد: «هر که مرا دوست دارد کلام مرا نگاه دارد.» (یو ۱۴: ۲۳) و «هر که احکام مرا نگاه دارد مرا محبت می‌نماید، هر که مرا محبت نماید پدر من او را محبت

گناهان و بخشایش خطایا و امید عظیم برخاستن از مردگان و حیات تازه‌ای در ملکوت باشد با همه آنانی که به حضورت می‌ایستند.» ۴۱ مرحله سوم به ثمره این عطایا مربوط می‌شود. این عنصر در این طرح اخلاق نامیده می‌شود. هر قدر که این عمل اخلاقی همراه با عطایا به عنوان قسمتی از قربانی مقدس به شکل زندگی روزمره تجربه می‌شود، به همان میزان می‌توان آن را نتیجه و بخشی از قربانی مقدس و رازهای کلیسا به حساب آورد. هم‌چنین این اخلاق، تنها یک ارزش و عمل اخلاقی صرف نیست بلکه جزئی از الهیات را نیز در بر می‌گیرد، زیرا پاسخ انسان (عطایا مقابل) به یک عطیه آسمانی را نیز در بردارد. این حقیقت یک عمل ساده نیایشی را به علم اخلاق مسیحی بدل می‌نماید. ۴۲ نماد فضیلت و نیکوئی و اتحاد در بدن سری در جماعتی ظاهر می‌شود که به گود قربانگاه همراه با سرپرست گرد آمده‌اند. بنابراین نام «اخلاق قربانی مقدسی» نه فقط ارتباط تنگاتنگ اخلاق و نیایش قربانی مقدس را نشان می‌دهد، بلکه حتی این موضوع را نیز که زندگی روزمره ما مکانی برای نیایش خداست، آشکار می‌سازد. ۴۳ قربانی مقدس بیان زنده‌ای از شیوه زندگی مسیحی می‌باشد، این نیایش مجموعه‌ای از زندگی اخلاقی و عنصر اصلی آن را تشکیل می‌دهد. از این منبع‌های اخلاق می‌توان نتیجه گرفت که اخلاق شرقی بدون توجه خاص به الهیات رازها و نیایش‌های کلیسائی عملی نخواهد شد. از طریق اعمال نیایشی و رازهای کلیسائی است که مسیح سرچشمه حیات در شخص داخل شده و او را به حیات شبیه خود دعوت می‌نماید. ۴۴ این زندگی سری و نیایشی همراه از یک جنبه ارتباطی و یا یک بعد اجتماعی برخوردار است. ۴۵ از این رو تصمیمات اخلاقی در واقع ادامه این زندگی رازآمیز از دیدگاه محبت است.

۳-۲- اخلاقیات محبت

محبت رازی عظیم است که هیچ‌کس نمی‌تواند از طریق تفکر یا واژه‌ها و یا استدلال عقلانی آن را درک نماید. اما به عنوان قسمتی از اخلاق انجیلی،

همینطور اپرام قدیس سریانی (۳۶۰-۳۷۳) می نویسد سخدا محبت است مثل تو بنابراین سعی نکن او را مثل شیئی بچسبی». در سرود خود دربارهٔ کلیسا او می گوید «مرا از سر نو محبت کن و مرا آرامی ببخش..... اما بار دیگر محبت مرا اسیر کرده و شاگرد تعالیم خود ساخت. با محبت او تاج پیروزی را کسب کرده ام»^{۵۳} گریگوری اهل نسیا (۳۳۵-۳۹۴) چنین می نویسد: «هر چه از اجبار و بدون اختیار باشد نمی تواند فضیلت باشد» محبت عالیترین فضائل است.^{۵۴} هاراکاس به این نکته اشاره می کند: احکام دهگانه نمونه های از اعمال را ارائه می دهد که بیشترین هماهنگی را با امکان رشد در تصویر و شباهت خدا برای ما به ارمغان می آورد. تعلیم محبت و تأکید موعظه سرکوه بر جنبه های درونی و انتقال آنها به صورت اعمال بیرونی بر انگیزه های درونی ما تأکید می نماید و تصمیمات، رفتارها و اهداف ما را ناشی از همین انگیزه درونی می داند و باز می شناسد. آنچه که ما می بینیم الگوی رفتار اخلاقی در زندگی است که با محبت به عنوان والاترین بیان و ظهور اخلاق در هم سرشته است اما از خود پیشی گرفته و به تمام زندگی و در طول سفر به سوی شبیه خدا بودن امتداد یافته پایان می پذیرد.^{۵۵}

با توجه به رشد محبت، می توان دریافت که انواع مختلفی از محبت وجود دارند یعنی «محبت اروتیک (که اغلب به روابط جنسی و فیزیکی اشاره می کند)، *storg* (محبت والدین)، *philia* (محبت دوستان) و *agape* (محبت با تمامی وجود و احساس، بدست آوردن نشانه های خارجی محبت، رفتار ظریف)^{۵۶} تنها در مسیحیت این آگاپه مفهوم مخصوص و ویژگی کاملاً جدیدی به خود می گیرد. محبت از نوع آگاپه روندی مداوم است. بنابراین هاراکاس توضیح می دهد «الهیات روح القدس به عنوان مشارکت افراد در محبت «جماعت آگاپه» در سر فصل طرح های زندگی انسان می ایستد و بالاتر از همه قرار می گیرد اما رشد در محبت آگاپه از یک مرحله به مرحله دیگر از جلال تا جلال ادامه می یابد.»^{۵۷}

خواهد نمود و من نیز او را محبت خواهم نمود و خود را بر وی آشکار خواهم ساخت» (یو ۱۴:۲۱). حضرت پولس فرمانهای ده گانه را در محبت به همسایه خلاصه می کند: مدیون کسی به چیزی نشوید جز به محبت. و هر که همسایه خود را محبت نماید در شریعت کامل است «گفت زنا نکن قتل مکن دزدی مکن شهادت دروغ مده» و هر حکم دیگر که هست همه در این یکی کامل می شوند که «همسایه خود را چون نفس خویش محبت نما» محبت به همسایه خود بدی نمی کند: بنابراین محبت کامل کننده شریعت است.» (روم ۱۳:۸-۱۰).

قدیس ماکسیموس معترف «محبت را نیکویی برخاسته از دل به همسایه» تفسیر می کند.^{۵۰} به طور خاص او ما را آگاه می کند که این همسایه این شخص دیگر کیست؟

محبت در حق هیچ کس بدی نمی کند و بشریت را به گروههای متفاوت تقسیم بندی نمی کند. بر عکس، محبت همواره به یگانگی بشریت نگاه می کند و همه را به یکسان دوست دارد. محبت همه افراد خوب را دوست خود بشمار آورده و همه بدها را نیز به عنوان دشمن خود محبت می نماید. با نیکویی کردن در حق آنها و با عملکرد صبورانه و همراه با تحمل در مقابل آنچه آنها انجام داده اند بدی آنها را مهم به حساب نمی آورد، بلکه بر عکس محبت به نمایندگی آنها رنج می برد تا در زمان خاص خود، یک دشمن به یک دوست بدل شود. و اگر در این ثابت قدم نماند او قادر نخواهد بود اهداف خود را به نتیجه برساند، بلکه محبت تا به ثمر نشاندن میوه شیرین محبت در شخص دیگر ادامه می دهد و باز نمی ایستد.^{۵۱}

همین وحدت جدائی ناپذیر این دو نوع محبت (محبت به خدا و محبت به همسایه) است که ما را قادر می سازد با محبت جانبازانه (آگاپه) که منتظر هیچ پاداشی نیست محبت کنیم، محبتی که به دیگری می اندیشد (متی ۲۵:۳۵-۴۰) از اینرو وظیفه محبت، تداوم این محبت در حق هر کسی است که تصویری از خدا به حساب می آید.^{۵۲}

شناسند، اما در هر حال این گونه نظرات مصنوعی و ناکافی هستند. در واقع هر دو جنبه را خراب می‌کنند. ۶۱ هر کس می‌تواند بگوید که اخلاق مسیحی گروهی از قوانین نیست و یا اصول و داوری‌ها و ارزش‌گذاریها را شامل نمی‌شود. این نگرش، نوعی زندگی یک *ethos* یا «*politeia*» به شمار می‌آید. «مطلقهای نسبی» سودمند و لازم هستند. اما هرگز نباید آنها را با زندگی واقعی مخلوط کرد و اشتباه گرفت، می‌توان آنها را به عنوان وسائل هدایت و تنظیم بکار گرفت اما نمی‌توان و نباید بر اساس دیدگاه محدودی که ایجاد می‌کنند زندگی کرد. ۶۲

ویگن گورویان چنین تفسیری ارائه می‌دهد. «الهیات ارتودوکس پیوسته تأکید می‌نماید که جماعت محبت که هدف زندگی اخلاقی بشمار می‌رود عبارت از ارتباط هماهنگ با انسان‌ها و شخصیت فردی آنها می‌باشد و آنها را فقط یک فرد انسان تنها در نظر نمی‌گیرد.» ۶۳ هر گونه محدود کردن محبت انسان‌ها را به یکی از دو قطب هرج و مرج و رقابت‌های خودسرانه «شخصی» و یا یک نظام جمع‌گرایانه (*totalitar*) سوق می‌دهد که در آن انسان به صورت یک فرد تنها و بخشی از «سازمان» جامعه تنزل می‌یابد. محبت انسان‌ها را به یکدیگر پیوند می‌دهد، محبت انسان‌ها را به بخش‌هایی از یک کل تبدیل نمی‌کند. محبت به معنای آزادی می‌باشد، اما هم‌چنین انسان را از عملکرد خودسرانه باز می‌دارد. محبت «انرژی» یا تحرکی است که «شخصیت» انسان را فعال و زنده می‌سازد و انسان‌ها را به جامعه‌ای از افراد همسان و دارای اراده هم جهت مبدل می‌سازد. ۶۴

هم‌چنین ارنست بنز نشان می‌دهد که اخلاق ارتودوکس اخلاق محبت است که در آن «احساس وحدت عرفانی همهٔ کسانی که به دست خداوند نجات یافته‌اند» دیدگاه محوری را تشکیل می‌دهد. این شیوهٔ نگرش مطمئناً با وضعیت نسبی قوانین طبیعی که در حال گسترش و توسعه هستند سر و کار دارد. احکام طبیعی تصویری از یک انسان از دیدگاه محبت الهی است که او را

این رشد معمولاً پیشرفتی به سوی کامل شدن تصویر خدا در ما می‌باشد. هم‌چنین برتری محبت همواره هم در انگیزشی ذهنی و هم در عمل وجود دارد. این محبت به شکلی از زندگی منجر می‌شود که آن را «*politeia*» می‌نامند که هم فرد انسان و هم یک گروه از انسان‌ها را (کلیسا) در بر می‌گیرند و در نهایت جامعه‌ای را که با هدف انسانی در هماهنگی کامل هستند در بر می‌گیرد: و این هدف شناسائی تمامیت بشریت به مثابهٔ تصویری از خدا و شباهت او می‌باشد. ۵۸

با این همه بعضی از نوشته‌ها در مورد محبت و اخلاق ناقص هستند. استنلی، اس، هاراکاس اشاره می‌کند که «قسمت اعظم آنها در درک و بدست دادن تصویری از اخلاق مسیحی می‌لنگند زیرا اساساً با محدودیت نگرشی روبه‌رو هستند. و تنها به یک بعد خاص توجه می‌نمایند. آنها این حقیقت را که اخلاق مسیحی یک کل پیچیده و دارای ابعاد گوناگون است فراموش می‌کنند.» ۵۹ بنابراین می‌توانیم بگوئیم که محبت از نوع آگاپه مرکز و محور اخلاق مسیحی را می‌سازد. اخلاق مسیحی با واقعیت‌های موجود در تعالیم تصویر و شباهت خدا، شبیه خدا شدن، و احکام دهگانه که هم جنبهٔ طبیعی و هم جنبهٔ الهامی دارند، سر و کار دارد. آنچه در محدودهٔ اخلاق جای می‌گیرد شکلی از زندگی، یک «*politeia*» و یا آنچه در زبان یونانی مدرن «*B(v)ioma*» نامیده می‌شود یعنی راه زیستن است. ۶۰

علاوه بر این، هیچ نوع احکام محوری در اخلاق شرقی وجود ندارد. این اخلاق مستقیماً و بی‌واسطه به تمام خدمات مسیحی و کلیسایی مربوط می‌شود. در تفکر مسیحی شرقی نوعی از خودکار و مستقل بودن که در دیدگاه غربی دیده می‌شود، وجود ندارد. اخلاق از یک بعد بسیار وسیع یعنی زندگی مسیحانی سخن می‌گوید. در نتیجه دیدگاه‌های اخلاقی تمامی فضاها، الهیات مسیحیان شرقی را نیز در بر می‌گیرد و زندگی آنها را متفاوت می‌کند. اگر چه برخی متفکرین اخلاق می‌توانند فاصله‌ای را بین آنها تمیز داده و مرزی را باز

می‌گوید. این اخلاق بستگی مستقیم با ایمان، تعالیم، شیوه پرستش، ترحم، زندگی نیایشی دارد. علاوه بر این تصمیمات اخلاقی از تجربه ایمانی و زندگی نیایشی شخص ریشه می‌گیرند، اخلاق مسیحی عقلانیت را برتری نمی‌دهد بلکه بیشتر راهی برای زندگی از طریق شهود و تجربه ذهنی شخص نجات یافته است. این شهود از تجربه زندگی شخص با مسیح به دست می‌آید.

این تعلیم که انسان به شباهت خدا و به مثابه تصویر ی از او آفریده شد هسته مرکزی اخلاق را در تعلیم کلیسای شرق تشکیل می‌دهد. از این جا دو احکام اصلی اخلاقی برای زندگی انسان بیرون کشیده می‌شود: این که انسان تنها در مشارکت و نزدیکی به خدا کامل می‌شود خدا در سرشت اصلی خود جماعتی از انسانهاست، از این رو زندگی انسان تنها می‌تواند در مشارکت با جامعه کامل شود. از دیدگاه اخلاقی این ادعا در مقابل دیدگاه مسلط معاصر در تأکید بر فردیت انسان و یکسویه نگری حقوق فردی و تقسیم وظایف قرار می‌گیرد. بنابراین، از دیدگاه مسیحیت هیچ تصمیم اخلاقی نباید جدا از کلیسا اتخاذ شود زیرا کلیسا نمادی از واقعیت اخلاقی کلی می‌باشد و آن را تعیین می‌کند. با این همه، امروزه ما با سوءاستفاده از آزادی و خودسری انسان‌ها روبه‌رو هستیم. به عنوان تأییدی بر این موضوع باید نقطه نظر اخلاقی اپرام قدیس را ارائه نمایم. از دیدگاه او اراده آزاد و قدرت هر دو از جنبه‌های اصلی و لازم تصویر خدا در بشریت بشمار می‌روند. اراده آزاد در عین حال مسئولیت در برابر خدا و از سوی دیگر مسئولیت در برابر خلقت اوست. ۷۰. اخلاق مسیحی شرقی بر این نکته تأکید می‌ورزد که سوءاستفاده از آزادی و خودسری انسان نظم و هماهنگی جهانی و محبت به انسان‌ها را خدشه دار می‌نماید. از این دیدگاه فکر می‌کنم اخلاق شرقی پیش از هر چیز با شناخت حیات در محبت به دیگران مشخص می‌شود که معیار اساسی برای تصمیمات اخلاقی در سنت مسیحی و اخلاق شرقی به شمار می‌آید.

به سوی تکامل و تحقق سرشت خود، خدائی شدن و اتحاد با الوهیت خدا پیش می‌برد. ۶۵

بازیل قدیس همین موضوع را چنین نشان می‌دهد: «... بنا شدن در احکام خدا مستقیماً و به گونه‌ای خودبه‌خود با بنای انسان - مخلوق یعنی، نوعی نیروی آگاهی که در ما کاشته شده و به شیوه‌ای توارثی ما را به سوی محبت هدایت می‌کند - مرتبط است.» ۶۶

از نظرگاه نگرشی ارتدکس درباره قوانین طبیعی نباید شگفت آور باشد که محبت بر احکام و شریعت برتری دارد و حاکم بر اخلاق شرقی است. *Oikonomia* معمولاً به معنای «لزوم محبت خدا به انسان» تفسیر می‌شود و به معنای ساده «خلاف احکام یا استثناء از احکام اصلی» نیست، ۶۷ *Oikonomia* آزادی شخصیت انسان را حفظ می‌نماید و در حرکتی همگام بسوی خدا شدن پیش می‌برد. می‌توان گفت که قوانین و فرامین گوشه‌ای از نقشه نجات بخش خدا را تشکیل می‌دهند. ۶۸ این نقشه در ذهن کلیسا حک شده است. قوانین و فرمانها در اخلاقیات شرق نسبی به حساب می‌آیند. این قوانین شکل جدید و مفهوم تازه‌ای را در نور رستاخیز به دست آورده‌اند. ویگن گورویان می‌نویسد «احکام دیگر یک وظیفه نیستند. مسیحی می‌داند که نباید توجه خود را آن‌چنان به نوشته احکام معطوف نماید که دیدگاه نقشه خدا را برای نجات فراموش کند». این الهام اخلاق محبت اهلی دانان و حکمای اخلاق مسیحی شرق را به سوی تبیین هدف اخلاق مسیحی تحت عنوان نجات سوق می‌دهد. ۶۹

نتیجه - ویژگی خاص اخلاق شرقی ریشه‌های عمیق الهیاتی دارد. اخلاق شرقی ادبیات و تفسیر کافی را از منابع و متون مقدس، پدران کلیسا و آیین نیایشی گردآوری کرده است و قوانین بر حق شوراها و غیره را می‌پذیرد. اخلاق شرقی از یک سری قوانین، احکام، قضاوت‌ها و ارزیابی‌ها تشکیل نمی‌شود. اخلاق شرقی راهی برای زندگی مسیحی است. اخلاق در تفکر شرقی خود مختار و خودسر عمل نمی‌کند. این اخلاق از یک کل وسیع یعنی زندگی مسیحی سخن

- پنجگانه ریشه بگیرد. اما ارسطو بر عکس اعتقاد دارد که علم فقط به حواس پنجگانه مرتبط است و به آن مرجع باز می‌گردد. ام. آشلی: الهیات بدن انسان: اومانیسیم و مسیحیت (ماساچوست مرکز پاپ ژان ۱۹۸۵)
- ۲۰- فاروگیا: مسیحیت جامعه مویه گران
- ۲۱- جروم کاستانیس: بنیادهای اخلاقی ارتودوکس
- آ.جی. فیلیپو: اخلاقیات ارتدکسی (آکسفورد انگلستان ۱۹۶۴)
- ۲۲- بدگونیش: مسیح در هندوستان
- ۲۳- ج. میندورف الهیات بیزانسی
- ۲۴- فرانسیس ایکس مورفی: سابقه تاریخی تفکر اخلاقی در پدران کلیسا
- ۲۵- استنلی هاراکاس: اخلاق ارتودوکس و مسیحیت
- ۲۶- باستنلی هاراکاس: به سوی یک زندگی درخشان
- ۲۷- توماس فییش: نیایش و سنت شرح نظریه الکساندر شمیمان
- ۲۸- جوزف پوداتیل: اخلاق کلیسای سریانی
- ۲۹- هاراکاس: مسیحیت ارتدکس و اخلاق زیستی
- ۳۰- جی. آی. ماتزاریدیس: اخلاق مسیحی (یونانی) تسالونیک ۱۹۹۱
- ۳۱- بازلیوپترا: الهیات اخلاقی در سنت ارتدکس
- ۳۲- ویگن گورویان: اخلاق پس از مسیحیت: به عقیده گوریان درک رازهای کلیسا و نگرش اخلاقی در غرب مدتهاست فراموش شده است. اما می‌توان نشان داد که حتی در کلیسای غرب نیز روابط اخلاقی بحث عمده اعضای کلیساست.
- ۳۳- استانلی هورواس با این نظر هم عقیده است. هورواس: ملکوت صلح آمیز.
- ۳۴- پل رمزی: نیایش و اخلاق (۱۹۷۹)
- ۳۵- دی.ئی. سالی: اخلاق و آیین نیایشی: آغازی نوین
- ۳۶- اخلاقیات نیایشی - برگزار شونده

زیرنویس‌ها

- ۱- وی.جی. بروک «اخلاق» دائره المعارف نوین کاتولیک جلد پنجم
- ۲- جیمز ویلیام مک کلندون جروم، اخلاق (ناشرویل)
- ۳- به نظر اس. تیچکیویچ اخلاق شناس روس غربیها همه نوع منابع مطالعاتی درباره اخلاق شرقی در دسترس دارند اما تاکنون درباره معیارهای اخلاقی آنها کتابی با منبعی وجود نداشته است: الهیات اخلاقی ارتودوکس
- ۴- در این مقاله مسائل اساسی اخلاق از قبیل آزادی، مسئولیت، وجدان و غیره و حتی اخلاقیات جنسی را بررسی نکرده‌ام.
- ۵- ژان پل دوم «نور شرق» ریشه‌ها
- ۶- ژان پل دوم *Ut Unnum Sint*
- ۷- خاویر کوداپوژا: مقدمه ای بر شناخت کلیساهای شرق
- ۸- زی زیولاس: «بودن در جماعت»
- ۹- اف کرافورد بورکیت: مسیحیت اولیه در شرق
- ۱۰- ادوارد جی فاروگیا: «مسیحیت جامعه مویه گران»
- ۱۱- ی. هائوش: برای درک مسیحیان شرق
- ۱۲- هگومان بونیفاسز: سؤال برادرانه
- ۱۳- الهیات عرفانی در شرق و غرب یکسان نیستند. لوسکی: شهود خداوند
- ۱۴- فاروگیا: مسیحیان جامعه مویه گران
- ۱۵- راهبی از کلیسای شرق
- ۱۶- جی میندورف: الهیات بیزانس
- ۱۷- فاروگیا: همان‌جا
- ۱۸- ایو.ام.جی. کونگار: مطالعه در سنتهای کلیسائی
- ۱۹- در عقیده افلاطون و با روح گرائی زمینی و فوق زمینی روبروئیم و در ارسطو اگر چه بر روی زمین هستیم ولی ذهن جستجوگر ما در جهان بررسی می‌نمایند. افلاطون معتقد بود که علم حقیقی (*episteme*) نمی‌تواند از حواس

۶۷- ح. میندورف: الهیات بیزانس

۶۸- ویگن گورویان: نکاتی درباره.....

۶۹- استنلی هاراکاس: اخلاق در کلیسای ارتدکس یونانی و اخلاقیات غرب

ویگن گورویان: محبت مجسم شده: مطالعه‌ای در اخلاق ارتدکسی

۷۰- جی. بی. سگال: ادسا: شهر مبارک (آکسفورد).

Christian Orient, Sep. 2000, No.3, p.103-115

۳۷- توماس مانو اورام پارامپیل: ابعاد افقی قربانی مقدس سریانی مالابار

شرق مسیحی ۱۳/۲ (۱۹۹۲)

۳۸- مری کالینز: دیدگاه روحانی آیین نیایشی: جماعت و اخلاق

۳۹- لوئی - ماریا شووه: نماد و نیایش ترجمه پاتریک مریگان

۴۰- دعای عشای ربانی سریانی - مالاباری (*Order of Raza*)

۴۱- کنفرانس اسقفان سریانی - مالابار

۴۲- وان اجیک: اخلاق و قربانی مقدس

۴۳- جفری واین رایت: قربانی مقدس و اخلاقیات

۴۴- ویگن گورویان: نکاتی درباره اخلاق در کلیسای ارتدکس شرق

۴۵- مارتین بویر *Ich Und Du* (=من و تو)

۴۶- نظریه الهیاتی و ریشاردام گولا

۴۷- ویگن گورویان: نکاتی درباره کلیسای ارتدکس (به ۴۴ هم رجوع شود)

۴۸- نقل قولهای کتاب مقدس از R۶۷ می باشند.

۴۹- استنلی هاراکاس: به سوی زندگی درخشان

۵۰ و ۵۱- فصلهائی درباره محبت

۵۲- ماکسیم معترف: چهارصد نکته درباره محبت

۵۳- روبرت موری: گفتگوی اپرم قدیس درباره منطق و محبت

۵۴- گریگوری اهل نیسا: درباره خلقت بشر

۵۵- هاراکاس: به سوی زندگی درخشان

۵۶-۵۷-۵۸-۵۹- همانجا: هاراکاس

۶۰-۶۱-۶۲- همانجا: هاراکاس

۶۳- ویگن گورویان: نکاتی درباره.....

۶۴- همانجا

۶۵- ارنست بنز: کلیسای ارتدکس شرق

۶۶- بازیل قیصریه: قوانین بلند از مجموعه آثار بازیل ترجمه مونیکا واگنر